

عوامل سقوط حکومتها در قرآن و نهج البلاغه به قلم نصرت الله جمالی

بخش نخست : معانی واژه های مورد بحث : عوامل یا علل

اکنون به واژه هایی می پردازیم که جنبه کاربردی دارند و در تحقیق از آنها استفاده شده است: **((عوامل ((جمع)) عامل: ((یعنی عمل کننده و اثرگذار و ((علل ((جمع)) علت: ((یعنی چیزی که باعث و سبب ایجاد چیز دیگری است.**

این دو اصطلاح در قرآن به عینه مورد بحث قرار نگرفته اند تا بتوان با استفاده از کتب لغت آنها را مورد بررسی قرار داد. آنچه که مسلم است **((عامل ((یا)) علت ((باعث به وجود آوردن حالت یا عمل و نتیجه ای می شود خواه مادی باشد یا معنوی . این مطلب آنقدر واضح و روشن است که احتیاج به استدلال ندارد و به اصطلاح از بدیهیات است ، ولی از آنجا که رابطه علت و معلولی یا عمل و عکس العمل ، حاکم بر پدیده ها و هر چیز **((ممکن ((می باشد و اصلا بحث جزا و پاداش در مقابل انجام فعل و عمل است ، به آیاتی از قرآن اشاره می کنیم ؛ تا بهتر مطلب را کارا و گیرا کرده باشیم:****

آیاتی را در قرآن داریم که در پاسخ برای سوئالهای مقدری است که ممکن است برای افرادی پدید آید؛ مثلا خداوند! چرا این گروه را نابودی کردی ؟ برای چه آنها را از هستی انداختی و ریشه کن کردی ؟ در پاسخ می آید: **((اهلکناهم انهم كانوا مجرمين)) ((6)) آنان را نابود کردیم زیرا مجرم بودند ((عامل . ((مجرم بودن ((و نتیجه ، ((نابودی ((انان ؛ یا در هر جا که بحث انتقام در قرآن آمده ، نتیجه و معلول افعالی از بشر است که خداوند به روشهای مختلف از آنان انتقام گرفته است: **((فانتقمنا منهم فاء عرفناهم فی الیم)) ((7)) بنابراین از آنان انتقام گرفتیم پس در دریا غرقشان کردیم)) ((. انا من المجرمین منتقمون ((8)) ما حقیقتاً از گناهکاران انتقام گیرنده ایم)).****

اگر این باره بخواهیم از آیات قرآن مثال آوریم ، می توان به ده ها آیه تمسک جست ؛ از قبیل آیات قصاص ، آیات احکام ، حدود و... برای تکمیل این نکته به مطلبی از شهید صدر صلی الله علیه و آله بسنده می کنیم: **((و اءلو استقاموا علی الطریقة لاءسقیناهم ماء غدقا)) ((اگر بر طریقه مستقیم پایدار بمانند ما به آنها آب فراوان روزی بنوشانیم این آیه از یکی از سنت های تاریخی سخن می گوید. سنتی که تولید فراوان را وابسته به عدالت در توزیع می داند، این سنت نیز به زبان قضیه شرطیه آمده است و بطور وضوح از شکل دستوری جمله شرط و جزا استفاده شده است 9)) .**

بنابراین **((نتیجه ((دستاوردهای مقدمات ، اسباب و عوامل هستند که زمینه آنرا فراهم کرده است و از این آیات به یکی از دلایل عقلی به نام **((رابطه علت و معلولی ((که از **((علوم استنباط قرآن است ((می رسیم.******

از کلام حضرت امیر علیه السلام هم به نوشته مولی به ابن عباس هنگامی که او را جانشین خود در بصره قرار داد، اکتفا می کنیم . در این عبارت نیز رابطه علت و معلولی نهفته است: **((و اعلم ان ما قربك من الله بیاعدك من النار و ما باعدك من الله یقربك من النار)) ((بدان هر چه عامل نزدیکی تو به اعتقاد است ، از آتش جهنم دورت می کند و هر چه از اعتقاد دورت نمود به آتش جهنم نزدیک می سازد 10)).**

سنت

حال که درباره علل و عوامل به اینجا رسیدیم بهتر است راجع به سنت نیز بحثی را مطرح کنیم که بی ارتباط با واژه عوامل نیست . از این جهت مرتبط است که عوامل خود گویای روش و سنتی در مسائل اجتماعی است ، البته سنت به این مفهوم همان سنت های اجتماعی است که در ارتباط با ظهور و سقوط جوامع و اقوام و ملل در طول تاریخ به عنوان وسیله و ابزار لایتغیر و ثابت در قرآن مطرح است و به آنها **((سنن الهی ((گفته می شود. سنن جمع سنة: یعنی سیره و روش یا قانون. -سنة بر وزن فعلة س ن ن گرفته شده است 11)).**

از مجموع معانی که درباره سنة آمده ، آنچه به ذهن تبادر می کند، ((مشخص کردن يك حالت و يك قالب برای چیزی است ((یا به عبارت دیگر))چیزی را برای يك کاربرد آماده کردن ((. یا ظابطه ای مشخص برای عملی.))

اما درباره ((سنة ((فرهنگ لغت ها،))طریق و روش ((را معنای آن گرفته و با اندك تغییری در عبارت آورده اند که مفسران نیز همین نظر را بر گرفته اند:
طبرسی در مجمع البیان:

اصل السنة : الاستمرار فی جهة : الاستمرار در جهتی معنای اصلی سنت است . السنة : الطريقة المعجولة ليقندی بها: راه جعل شده ای که از آن پیروی شود (12)
علامه طباطبائی در المیزان:

السنة : هی الطريقة و السیره : سنت همان راه و روش است . (13)السنن جمع سنة و...: سنن جمع سنت است و سنت همان راه سیر شده در جامعه می باشد (14).
فخر رازی در تفسیر کبیر:

((و اما السنة : فهی الطريقة المستقيمة و المثال المتبع)) : سنت یعنی روش مستقیم و مورد اتباع و پیروی کردن است (15).
راغب در مفردات:

سنت النبی یعنی روش و طریق از آن حضرت که مناسب با شاعن و مقام پیامبر باشد)) : و سنة النبی طریفته التي کان يتحراها . ((

سنت اعتقاد یعنی : گاهی به روش حکمت دار خداوند و روش اطاعت او گفته می شود ((: سنة الله تعالى قد تقال لطريقه حکمته و طريقة طاعته (16).))
طریحی در مجمع البحرین:

السنة فی اللغة : الطريق و السیره : سنت یعنی روش و سیره و در اصطلاح به قول و فعل و تقریر بر پیامبر اصالتا یا نیابتا گفته می شود (17).
ابن فارسی در مقایس اللغة:

السنة : هی السیره و سنة رسول الله علیه واله صلی الله سیره : سنت همان سیره است و سنت پیامبر یعنی سیره او (18) .
شروتی در اقرب الموارد:

السنة : السیره و الطريقة و الطبيعة و الشريعة : سنت همان سیره و روش و طبیعت و شریعت است (19).
با توجه به جمع تمام این معانی که سنت را سیره ، طریقه ، طبیعت و راه و روش گرفته اند، می توان گفت : سنت یعنی)) : قانون و روشی که حکم يك قالب کاربردی را دارد ((بر همان اندازه قالب ، مانند آنرا می توان پدید آورد و همچنین عامل و علتی است که زمینه ساز نتیجه و اثری خواهد بود. حرکتها و جریانها، افعال و کردار جامعه ها و امته اگر در این چهار چوب و سنتها قرار گیرند، تکرار گذشته هاست و این سنتها بدون دگرگونی و تغییر و تحول هستند.

به اندازه نیاز درباره سنتهای خدا پیرامون بحث خود مطالبی را آوردیم و آنچه که مفید فایده از شناخت سنن الهی پیرامون جوامع بشری در گذشته و حال و آینده می باشد، این است که بتوان عوامل هلاکت و نابودی امته را پیدا کرد و به اعتبار و پذیرش عبرت از گذشتگان ، چراغی برای آیندگان روشن نمود که خود، عبرت برای دیگران نشوند (20).

از مجموع آیاتی که لفظ ((سنة الله ((در آنها به کار رفته ، اکثرا از سنتهای خدا پیرامون حرکتها مخالف پیامبران و هلاکت آنها بحث شده است ، از این نکته برداشت می شود که تاءکید خداوند در قرآن بر به کارگیری لفظ ((سنة الله ((برای فرجام اقوام گذشته ، خود جنبه یادآوری و تذکر از بد عاقبتی دنیوی معاندان قوانین خداوندی را در بر خداوندی را در بر دارد و همیشه هم تاءکید بر عدم تحول و

دگرگونی این نوع سنن الهی در قرآن شده که بفهماند عناد با پیامبران و مخالف با استقرار احکام الله در زمین ، نابودی را در پی خواهد داشت.

بخش نخست : معانی واژه های مورد بحث : اَمْت

ابتدا نظر لغویان درباره ام (ریشه امت) را نمی آوریم ، بعد درباره معانی لفظ امت ، پس از برداشت خود، سراغ ((امت)) (در قرآن می رویم و برداشت از آیات را به تفصیل خواهیم آورد. سپس به ((امت)) (در نهج البلاغه می پردازیم و در پایان واژه های جایگزین امت را مطرح می کنیم.

امت در لغت

امت ، از ریشه ام گرفته شده است ، ام یعنی اصل ، قصد ، عزم آهنگ چیزی کردن یا هدفی را دنبال کردن . در کتب لغت این معنا به عنوان معنای اصلی ذکر شده است:

-راغب در مفردات:

-ام : قصد مستقیم : قصد، عزم پایدار یا پابرجا)) . امت ((هر جماعتی است که چیزی مثل دین یا زمان یا مکان آنها را جمع کند. فرق نمی کند آن عامل تجمع مردم ، اختیاری یا غیر اختیاری باشد؛ جمع امت ، امام است (21) .

به تفصیل قصد ورود در کتب لغت را نداریم فقط آن را اندازه که روشن شود راجع به امت چه توضیحی می تواند جامع باشد کفایت می کند. واضح و روشن است که ام : (اصل و مادر)، امت : (جامعه) ، امام : (مقتدای پیشرو)، اینها از يك ریشه گرفته شده اند.

-معجم مقاییس اللغة:

ام : يك اصل است که از چهار معنای فرعی منشعب شده است.

-ریشه و بنیان : الاصل

-مرجع : المرجع

-جماعت : الجماعة

-دین : الدین

و بعد از آن سه معنای اصلی دارد.

-پیکر و اندام : القامه . ان فلانا لطویل القامه : فلانی قد بلند است.

-دوره ای از زمان بطور محدود: الحین

-قصد و عزم : القصد.

و نقل کرده است:

امة الرجل : بدنه و وجهه : بدن انسان و چهره اش . که همان پیکر و اندام از فرق سر تا پا را می گوید (22).

-لسان العرب:

ام : قصد.

معانی دیگری نیز دارد:

-دوره ای از مردم : قرن من الناس.

-قد و صورت انسان : القامه و الوحه . (همان معنای کتاب مقاییس است .)

-محدوده ای از زمان : الحین

(معنای حین و قرن من الناس هر دو محدوده ای از زمان است و يك معنا به حساب می آید).

نتیجه

با توجه به تمام معانی ذکر شده توسط کتب لغت به نظر می رسد: این واژه يك معنای اصلی بیشتر ندارد و آن ((بنیان و اصل)) (است که در ذات خود دارای هدف و مقصدی است زیرا هیچ اصل و بنیانی بی هدف نیست.

اگر به معنای جامعه گرفته شود، جامعه بی اصل و بی هدف نمی تواند باشد. اگر به معنای مرجع گرفته شود هم اصل را می رساند و هم هدف و قصد را.

اگر به معنای جماعت ، گروه و دسته ای از مردم باشد همان جامعه است در شکل کم و اندک آن.

اگر به معنی دین باشد، دین دارای اصل و هدفی است.

اگر به معنای حین باشد، می توان گفت امتی در این دوره از زمان از لحظه ای شروع به زندگی و به برهه ای از زمان ختم شده اند؛ دوران یا دوره ، بی اصل و بی هدف نمی شود. و حتی اگر به معنای قد و قامت انسان هم باشد دارای اصل و هدفی است ، لذا معنای اصلی امت)) : بنیان هدفدار ((است . معنای دیگر منبعث از معنای اصلی می باشد.

به نظر ما امت - به مفهوم اصطلاح اجتماعی آن - یعنی)) : دسته و گروه یا جمعی از مردم که افکار و اندیشه مشترک ، هدف و قصد مشخصی - البته بطور نسبی - در يك یا چند زمینه نزدیک به هم دارند که می شود آنان را همانند یکدیگر دانست و به یکی از مشخصه های نسبی ، زمانی و مکانی ، اعتقادی و اجتماعی نسبت داد . ((لذا نظر راغب را بطور نسبی می پذیریم و الا همه جا يك امت ، يك دین نداشته است.

امت در قرآن

در قرآن از مجموع آیاتی که واژه ((امت)) (در آنها به کار رفته است ، با توجه به معنای اصلی امت در می یابیم که کاربردهای مختلف دارد:

- برای تمام افراد بشر)) : كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين (23)) ...

- برای افراد يك جامعه شهری یا منطقه ای و سرزمینی)) : كذلك ارسلناك في امة قد خلت من قبلها امم (24)) ...

- برای گروهی از افراد يك جامعه یا امت)) : و لتكن منكم امة يدعون الى الخير)) ... ع (25)) ، و لما ورد ماء مدين وجد عليه امة من الناس يسقون (26)) ...

- برای قبایلی در يك منطقه یا در دل يك امت یا به عبارتی امت هایی در يك امت بزرگتر)) : قيل يا نوح اهبط بسلام منا و بركات عليك و على امم ممن معك (27)) ...

- برای فردی از افراد يك جامعه)) : ان ابراهيم كان امة قانتا لله حنيفا (28)) ...

- جامعه جنبندگان و جانداران)) : و ما من دابة في الارض و لاطائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم (29)) ...

- برای نشان دادن يك روش اعتقادی یا دین و شریعت به معنای عام آن)) : انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون (30)) .

- برای ارائه محدوده ای از زمان ، دوران ، حین:

((و قال الذي نجا منهما و ادكر بعد امة (31)) ...

((لئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة (32)) ...

در قرآن آیه ای نداریم که امت را فقط از لحاظ دینی و اعتقاد توحیدی ملاک قرار داده باشد (33) بلکه امت هم برای مؤمنان بکار رفته و هم برای مخالفان پیامبران)) : و همت كل امة برسولهم لياخذوه و جادلوا بالباطل (34)) ، و حتی به جنبندگان و جانداران دیگر نیز امت گفته شده است.

نتیجه

بنابراین تا اینجا برداشت می شود، اگر امت برای انسانها یا مجموعه از افراد بشر و حتی غیر انسان به کار می رود این نیست که جمعیتی از لحاظ مشخصه زمانی و مکانی و اعتقادی در يك جهت و يك سو حرکت کنند به عبارت دیگر همه مردم که به آنها امت می گویند، لازم نیست همه موحد باشند، یا همه آنها در يك سرزمین ساکن باشند و همه آنها نیز در يك برهه از زمان باشند بلکه يك مشخصه برای کاربرد امت کفایت می کند. احتمال دارد يك امت شامل چند نسل باشد و از زمان ظهور يك پیامبر تا

پیامبر بعدی چند نسل از اینها را در برگیرد و شاید در يك نقطه ای از زمین ساکن نباشند در مناطق مختلف بر اثر عواملی مسکن گزینند. امت یهود یا قوم موسی از زمان حضرت موسی (ع) تا زمان پیامبر بعدی و بعد از آن ادامه داشته اند و در يك سرزمین هم ساکن نبوده اند. از يك نگاه همه يك امت اند و از جهت دیگر که به قبایل کوچکتر تقسیم شده اند. امت هایی می باشند. همانند آیه 48 هود که همراهان نوح، را امتهای شمرده است. قرآن درباره قوم موسی نیز می فرماید: **و قطعنا هم اثنتا عشرة اسباطا امما (35): ...** ما آنها را به دوازده طایفه از فرزندان یعقوب تقسیم کردیم که هر يك امتی بودند. یعنی تقسیم امتی به امت های کوچکتر که همه نیز در يك زمان می زیسته اند. چند آیه بعد در همین (سوره): **و قطعنا هم فی الارض امما منهم الصالحون و منهم دون ذلك (36): ...** و آنان را - یعنی همانهایی که از نسلهای همین فرزندان بنی اسرائیل بودند - در زمین پخش کردیم که امت هایی شدند. از آن تعدادی صالحان، درستکارانی شدند و تعدادی نیز غیر از آن - یعنی صالح نشدند. لذا ملاحظه می شود يك امت بزرگ بنی اسرائیل به امت های دوازده گانه قطعه قطعه شد و سپس به امت های بعدی تقسیم شدند. هم امت صالح بودند و هم غیر صالح. همین نکته را از آیه: **و من قوم موسی امة یهدون بالحق (37): ...** از قوم موسی امتی بودند که به حق هدایت می کردند، برداشت می کنیم

لذا لفظ امت فراگیر است، فوق زمان و فوق مکان کاربرد دارد، هم چنین شامل افراد و جمعیتی در يك مقطع زمانی و مکانی نیز می شود، قصد و هدف در این نوع کاربرد بطور مشترک نیز تا حدودی منظور شده است (همانطور که قبلا گفته شد نسبی است): مثلا امت یهود از این جهت که موسی پیامبرشان است، از آغاز تاکنون يك امت هستند، از این جهت که در سرزمین های مختلف زندگی می کنند، امت ها محسوب می شوند و از جهت زمانی نیز در طول تاریخ به جامعه هایی تقسیم شده اند که آنها نیز هر کدام يك امت به حساب آمده اند.

جوامع اسلامی از این جهت که همه مسلمانند يك امت اسلامی به حساب می آیند و از این جهت که به نژادهای مختلف تقسیم می شوند دیگر يك امت نیستند، با جهت اشتراکی دیگر یا با مشخصه دیگری به آنها امت می گویند، مثلا امت عرب، امت فارس، و... می شود گفت: درباره کاربرد قرآنی امت غیر از معنای اصلی به عنوان يك جامعه فقط آنچه ملاک قرار می گیرد، يك مشخصه خواهد بود تا بتوان افرادی را به عنوان امت به حساب آورد حتی اگر يك خانواده یا يك دسته از مردم باشد. حال، یا مشخصه مشترک افراد، نسبی و قبیلگی، زمانی، مکانی، عقیدتی، و یا شغلی است و لازم نیست همه این مشخصه ها یکجا جمع شوند، گر چه اگر جمع هم شدند، باز بیرون از واژه امت **((نخواهند بود و قرآن برای هر يك از آنها این))** واژه **((را))** اصطلاح **((کرده است))**. اما آنجایی که لفظ امت به زمان محدودی برمی گردد - که در آیه 45 سوره یوسف و 8 هود آمد - یعنی به عنوان وسیله سنجش زمان بکار رفته است. چیزی مانند مقدار زمانی که نسلی از مردم زندگی کنند. البته به اندازه يك دوره از حیات يك امت نبوده است. به آیات قبل از آیه مذکور عنایت فرمایید: یوسف به همبندش که گمان برد آزاد می شود، فرمود؛ نزد صاحب مرا بیاد آور. شیطان هم کاری کرد که او سفارش یوسف را فراموش کند. لذا چند سالی یوسف - بعد از آزادی رفیقش - در زندان ماند. قرآن اصطلاح **((بضع سنین: چند سال))** (یعنی زیر چند ده سال را بکار می برد و در آیه 45 که می گوید: بعد امة یعنی چند سال بعد) **((بضع سنین))** (منظور این است که امت اصطلاح دیگری برای آن شد. لذا به اندازه دوران حیات يك امت نیست و احتمال دیگر این که **((بضع سنین))** هم برای حضرت یوسف يك عمر طول کشیده و هم برای رفیق او، که شاید به ذهنش آمده **((آه! چند سال است که یوسف گفته مرا فراموش نکن))** ... زمان طولانی، بطور ذهنی و خیالی به اندازه عمر يك امت به حساب آمده است. البته نکته اول قانع کننده تر می باشد، در آیه 8 سوره هود که امت بمعنای حین یا محدوده ای از زمان بکار رفته آنهم بطور شمارش شده یعنی تعداد زمانی؛ به عبارت دیگر اوقاتی چند؛ باز مشاهده می کنیم

در اینجا به اندازه عمر يك امت محسوب نشده است.
آیه 23 سوره زخرف که يك روش اعتقادی یا دین و شریعت را می رساند قابل توجیه به معنای امت بعنوان گروهی از مردم نیست.

اما آیه 120 سوره نخل که حضرت ابراهیم را امت قلمداد کرده ، به نظر ما معنای اصلی امت یعنی ((بنیان هدفدار)) (لحاظ شده است . چون آن پیامبر مبارزه ای با بت پرستی را آغاز کرد که تا قبل از آن سابقه نداشته و در حقیقت پایه گذار مکتب توحید است و بنای جامعه ای را ایجاد کرد که در حقیقت خود بنیان آن بود. به همین جهت در آیه 123 همین سوره تاءکید بر پیروی از روش - ملة - ابراهیم است . فقط يك نکته درباره آیه 45 سوره یوسف و 8 سوره هود و آیه 23 سوره زخرف می ماند که وجه اشتراك را برای پیوند با معنای امت بعنوان مجموعه ای از افراد یا گروهی از مردم را پیدا کنیم و آن عبارت است از اینکه بگوییم بر اساس دلالت تضمینی یا تسمیه جزء به کل است . بدین علت به ((دوره ای از زمان ((و)) روش و دین ((امت گفته می شود که هیچ گروه و دسته ای از مردم به عنوان امت بیرون از زمان نیستند و هیچ جامعه ای بدون شریعت و عقیده نمی شود تصور کرد. لذا به دوره ای از زمان و روش و عقیده نیز امت می گوییم.
برداشتی که تاکنون از بیان مطالب فوق می توان داشت این است ؛ بیش از چهار معنا برای واژه امت در قرآن پیدا نکردیم:

1- بنیان هدفدار.

2- جامعه و جماعتی از مردم یا جانداران - با توضیحی که داده شد.-

3- دوران و دوره ای از زمان

4- دین و شریعت به معنای عام آن (38).

به نظر ما چون امت از لفظ اعم گرفته شده که معنای اصلی اش ((بنیان هدفدار)) است ، دیگر معانی از جهتی با آن وجه مشترکی دارد و آن عبارت است از این که هر کدام به نوبه خود يك نوع اساس و بنیان می باشد. لذا با ((بنیان هدفدار)) (از لحاظ لفظ مشترك است و می توان گفت شاید به طور مجاز برای آن سه معنای دیگر در قرآن بکار رفته است.

امت در نهج البلاغه

اکنون به سراغ نهج البلاغه می رویم که می تواند یکی از منابع لغوی ما از اسلام ((واژه امت 49 بار به صورتهای مختلف در نهج البلاغه بکار رفته که می توان گفت به استثنای دو مورد در همه موارد دیگر به معنای گروهی از انسانها می باشد که رسول برای آنها از طرف اعتقاد آمده و عامل وحدت آنها دین است (39)).

بعد از اینکه قضیه صفین به آنجا ختم شد که نباید می شد و شامیان به معاویه رسیدند و معاویه به آروزهایش ؛ عراق و حجاز علی علیه السلام را از دست دادند و در اندیشه قیاس باند بنی امیه با آل محمد بودند، حضرت فرمود:

((لا يقاس آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم من هذا الامة احدا)) : از این امت احدی با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قابل مقایسه نیست.

امت در این بیان حضرت یعنی مردم شبه جزیره العرب و دیگر مسلمانان آن زمان ، جامعه بشری ساکن در آن مقطع تاریخی در سرزمین شبه جزیره العرب و اطراف آن که اسلام را برگزیده اند.
((در خطبه 192 امام علیه السلام با کار برد واژه امت عامل وحدت و اجتماع آنها را نیز بیان نموده است)) : فان الله سبحانه قد امتن على جماعة هذه الامة ((.... خداوند سبحان بواسطه الفت و مهربانی که بین (مسلمانها) ایجاد کرد بر جماعت این امت منت نهاد، الفتی که در سایه آن وارد می شوند و در کنار آن قرار می گیرند، به نعمتی (دینی که موجب الفت است) که کسی از آفریدگان بهای آنرا نمی داند، زیرا بهای الفت و مهربانی با یکدیگر از هر بهایی افزونتر و از هر بزرگی بزرگتر است (40)).

در کتاب جامعه از دیدگاه نهج البلاغه در ذیل همین خطبه آمده است)) : بنابراین آنچه از کلام امام بطور التزامی درباره مفهوم امت می توان بدست آورد این است که امت به گروهی از انسانها گفته می شود که دارای دین و رسول واحدی از طرف خدا هستند (41) ...))

همانطور که قبلا نظر خود را ذکر کردیم امت در بردارنده این معنا و مفهوم نیست . امت به تجمع ها و گروهها و... گفته می شود و اشاره به رسول واحد و دین واحد ندارد بلکه دین یکی از مشخصه ها می باشد که قبلا بطور مفصل بیان شد. بعلاوه نویسنده محترم در صفات بعد از همین خطبه قاصعه جملاتی از آن حضرت می آورد که معنای وسیعتری از این نظریه را دارد و دیدگاه ما را تاءبید می کند :

((واتخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنود فان له من کل امة جنودا و اءعوانا و رجلا و فرسانا :)) (42) تواضع را میان خود و دشمنان ابلیس و سپاهیان سنکر قرار دهید که او را از هر امتی لشکری و یارانی و پیاده و سواره دارد.

-باز هم در تاءبید گفته ما :- در شرح نهج البلاغه خوبی آمده است حضرت علی علیه السلام در آغاز به امر کرد که بوسیله تواضع علیه ابلیس سنکر بگیرند سپس در مورد علت این سفارش فرمود... ابلیس از هر امتی از جن و انس برای خود سربازان و یاورانی سواره و پیاده دارد... در نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه خطبه ای از امام نقل شده که در آن واژه امت بصورت جمع برای جن به کار رفته)) : و خلق فیها امما من الجن ((خداوند زمین را آفرید و در آن امت هایی از جن را که تسبیح و تقدیس خداوند کرده و در آن سستی نمی نمودند، آفرید (43))) .

لذا جایی که واژه امت برای غیر انسان در قرآن و نهج البلاغه بکار رفته ، نمی توان آنرا فقط برای انسان و جوامع بشری دانست بلکه به گروه ها و جامعه ها بشری با رسول ، بی رسول و... اطلاق می شود بالاخص در این بیان آخر از حضرت امیر علیه السلام که جنیان را امت ها آورده است منظور امت های مؤ من جنیان می باشد و همه مؤ منان آنها را امت نفرموده بلکه ((امم)) آورده است . فرمود: امت هایی از جن را آفرید که خداوند را تسبیح و تقدیس می کردند بعد که ((جن های متمرّد از دین حق)) را ذکر فرمود، با ((ثم)) (به معنای سپس آورد (44) .

واژه های جایگزین امت

غیر از ((امت)) به واژه های دیگری نیز در قرآن بر می خوریم که بطور نسبی بار اجتماعی امت از لحاظ معنا را دارند، آنها عبارتند از:

1 - قوم

قوم دو معنا دارد:

اول دسته و گروه و جماعتی از مردم ، گفته شده فقط بر گروهی از مردان دلالت دارد و دلیل هم کلام خداست :

((لا یسخر قوم من قوم ... و لا نساء من نساء :)) گروهی دیگر را مسخره ننماید و نه زنانی زنان دیگر را (45)

دوم : بلند شدن و برای انجام کاری تصمیم گرفتن : (46) ((بقیمون الصلوة))- حالت فعلی ((قوم)) منظور است . -

قوم به گروه و جماعتی گویند که ارتباط اجتماعی با یکدیگر را دارند بیشتر ممکن است پیوند خونی و نسبی هم داشته باشند. اگر چه غیر آن نیز صادق است و بر غیر مردان نیز دلالت دارد. قوم موسی ارتباط نسبی با حضرت موسی داشته اند ولی قوم لوط بعید به نظر می رسد چون لوط خواهرزاده یا برادرزاده حضرت ابراهیم بوده که از بابل به فلسطین مهاجرت کردند و پیامبری چند شهر را بعهده گرفت . نویسنده جامعه از دیدگاه نهج البلاغه که تحقیق جامعی درباره این واژه نموده است می گوید:

((... احتمالا بتوان استنتاج نمود که واژه ((قوم)) در اصل برای گروهی از انسانها که در حد واحدی اشتراك دارند وضع شده است سپس در معنای آن توسعه داده شده و به دسته ای از انسانها که دارای جهت واحدی مشترکی باشند. اطلاق گردیده است. با توجه به آنکه عنصر مشترك مذکور لزوماً نسب نمی باشد.)) (47)

قرآن امت های گذشته را به عنوان قوم متذکر شده است: ((كذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذوالاتاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب الايكة اولئك الاحزاب : (48))) ((قوم نوح و عاد - قوم هود - فرعون صاحب میخها - ستونها و یا قدرت - و ثمود - قوم صالح پیامبر - و قوم لوط و اصحاب ایکه امت شعیب - قبل از آنان - مشرکان قریش - تکذیب کردند و آنان احزاب بودند.))

واژه قوم در نهج البلاغه نیز استفاده شده که در نامه شماره 9 درباره قریش آمده است: ((فاراد قومنا نبینا و اجتياح اءصلنا...)) قوم ما بر آن شدند تا پیامبرمان را به قتل رسانند و ما را از بیخ و بن براندازد... (49) و بیان دیگر حضرت: ((ان قوما استشهدوا فی الله المهاجرین و الانصار (50))) گروهی در راه خدا از مهاجران و از انصار شهید شدند)) دلیل بر معنای قوم بدون ارتباط نسبی و خونی می باشد. بلکه مشخصه مشترك آنان عقیدتی است.

2 - قریه

اسم است برای موضع و محلی که مردم در آنجا زندگی می کنند و آنرا مسکن ، جایگاه ، محل کسب و کار و تلاش خود می دانند و در حقیقت محل زندگی قوم ، قبیله و جامعه ای می باشد. این نکته را از آیه 58 سوره قصص بر می گیریم. (51)

قریه از ((ق ر ی)) گرفته شده که به معنا جمع کردن یا گرد آوردن آمده است مثل قری الماء: آب را در حوض گرد آورد. راغب می گوید: ((قریه نام جایی است که مردم در آن جمع می شدند. به مردم نیز قریه گویند.)) (52)

قریه الانصار: مدینه منوره ؛ در قرآن هم به طایف و مکه معظمه قریتین گفته شده است: ((و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم : (53))) چرا این قرآن بر مردم بزرگ از این دو شهر نازل نگردید؟

همچنین به شهر ام القری نیز می گویند چون شهر مرکزی است برای روستاها و قریه های اطراف خود. (54) بنابراین قریه هم برای روستاها - مناطق کم جمعیت - و هم برای شهرها - مناطق پر جمعیت - به کار رفته است. می توان گفت در فارسی کشور، شهر و روستا، هر سه را شامل می شود؛ یا به عبارت بهتر کلمه ((سرزمین)) که معنای فراگیر برای کشور، شهر و روستا می باشد معادل ((قریه)) در قرآن است و نباید معنای قریه در ذهن ما به فارسی ((ده)) و روستا)) تبادر می کند، معنای قرآنی ((قریه)) بگیریم. نظر ما به خلاف راغب که بر می گوید به مردم نیز قریه می گویند، در قرآن هر جا قریه استفاده شده اکثراً منظور مردم آن محل مسکونی است و الا نفس قریه ظلم و ستم یا تکلم نمی کند؛ ((و تلك القری اءهلکناهم لما ظلموا)) : مردم آن قریه ها را که هلاک کردیم به خاطر ظلم و ستمشان بود. (55) و اساءل القرية : از اهل قریه بپرس. (56)

3 - قرن

قرن در لغت یعنی جمع کردن. قرن الحج و العمره : حج و عمره را با هم جمع کرد. به مردم يك زمان قرن می گویند و به گروهی بعد گروهی. از بیست سال تا یکصد و بیست سال را نیز قرن گفته اند. (57) ((راغب قرن را جماعتی می داند که در زمان واحد نزدیک به هم زندگی می کنند. جمع آن قرون است. طبری فرمود: قرن مردم هر زمان است و آن از نزدیک بودن در يك زمان متخذ شده قاموس و اقرب گفته : قرن هر امتی است که هلاکت شده و احدی از آنها باقی نمانده است ولی قید هلاکت شدن مورد تصدیق قرآن نیست بلکه اعم است... بهر حال مراد از قرن و قرون در قرآن ، زمان نیست خواه صد سال باشد یا کمتر و بیشتر.)) (58)

همانطور که گفته شده در قرآن قرن به مفهوم زمانی آن در قرآن نداریم هر کجا قرن یا قرون که جمع آن است آمده منظور امت ها و قوم ها می باشد.

قرآن نیز در سوره احقاف بعداز يك ((فعل)) هم ((قرون)) بکار برده و هم ((جن و انس)) آورده ، بعلاوه کلمه ((امم)) - جمع امت - را استفاده کرده که می رساند ((قرن)) و ((امت)) از جهتی يك معنا را می رساند:....((قد خلت القرون من قبلی))...((اولئك الذين حق عليهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس...)):(آیه 17 و 18) ((بطور یقین پیش از من قرنها گذشتند... آنانند که درست آمده بر ایشان گفتار و سخن درباره امت هایی که گذشتند پیش از ایشان جن و انس...)) ابن کثیر در تفسیر آیه ضمن آنکه شاعن نزول آیه 17 را درباره عبد الرحمن فرزند خلیفه اول می داند ((قد خلت القرون من قبلی)) را ((قد مضى الناس))((به قد تحقیق مردم سپری شدند))، گرفته است . - ((قرون)) یعنی : ((ناس)). (59)

طبرسی در ((جوامع الجامع)) قرن را چنین توضیح می دهد: ((هر امتی که در يك زمان قرین و همجوار یکدیگر باشند را قرن گویند)) به آیه 6 سوره انعام استناد می کند: ((اعلم یرواکم اءهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض...)) : آیا ندیدند چقدر قبل از آنان امتی را که در زمین به شان امکانات داده بودیم ، هلاکت کردیم...)) ((کم اهلنا من امة)) . ((و انشاءنا من بعد هم قرنا آخرین)) : و بعد از آنان قرن دیگری را آفریدیم . یعنی : ((و خلقنا من بعد هلاکهم امة اخرى)) : بعد از هلاکت آنان امت دیگری را آفریدیم . (60) در ذیل آیه 31 مومنون : ((ثم انشاءنا من بعدهم آخرین)) : ((قرنا آخرین : عاد، قوم هود هستند)) (61) قرآن در کنار اقوامی که ذکر می کند کلمه ((قرون)) را آورده است که گویای معنای اقوام و امتهای می باشد: ((و عادا و ثمودا و اصحاب الرس و قرونا بین ذلك کثیرا (62) :)) و قوم عاد و ثمود و اصحاب رس و اقوام و امتهای بسیار دیگری بین اینها را به کیفر کردارشان هلاکت کردیم . بنابراین کلمه قرن به معنای مردم ، قومها و امتهای استفاده شده است .

در نهج البلاغه نیز کلمه قرن و قرون به کار رفته که معنای امتهای گذشته را می دهد: ((و ان لکم فی القرون السالفة لعبرة ، این العمالقه... (63) :)) ((در امتهای گذشته برای شما تجربه ها و عبرتهایی است ، کجایند عمالقه...)) شبیه این بیان را حضرت در خطبه 192 فرموده است : ((فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم (64) :)) ((پند و عبرت گیرید از آنچه به امتهای قبل از شما رسیده است .)) نکته دیگری که از طرز تلفظ ((قری)) و ((قرن)) به ذهن می رسد، این است که هر دو واژه یکی بوده اند. بعضی آنها ((قرن)) تلفظ کرده اند و برخی دیگر آن را ((قری)) خوانده اند معنای هر دو نیز شبیه به یکدیگر است : ((جمع کردن)) ، ((مجموعه ای ، از چیزی)) که کم کم برای جوامع انسانی اقوام و امت ها کاربرد پیدا کرده است . از این لغات در هر زبانی با اندک تفاوتی در حروف یا تلفظ داریم . بخش نخست : معنای واژه های مورد بحث : انقراض

پس از بحث امت و فروع آن به واژه انقراض و واژه های جایگزین آن می پردازیم ؛ انقراض از ریشه ((قرض)) گرفته شده و به باب انفعال رفته است که مطاوعه و پذیرش آن را می رساند. ((قرض)) نوعی از پریدن است ، قطع مکان و گذشتن از آن را قرص مکان گویند. (راغب) . ((و اذا غربت تفرضهم ذات الشمال و هم فی فجوة منة)) : کهف : 17. چون آفتاب غروب می کرد از آنهاطرف شمال متمایل می شد و آنها در کهف در وسعت بودند.(در حالی که آنان در محیط گسترده ای از غار بودند.) طبرسی فرمود: اصل آن بریدن با دندان است . و وام را قرض گویند که شخص جزئی از مال خود را قطع کرده به دیگری می دهد...در قرآن مجید قرض بمعنی ((وام)) متداول به کار نرفته بلکه همه در عمل نیک و یک جا در معنای تجاوز استعمال شده (((65) . در کتب لغت آمده است :

قرض المكان : روی گردانید از آنجا.

قرض الوادی : وادی را طی کرد از وادی گذشت .

قرض النار الثوب : آتش لباس را سوزاند.
انقراض القوم : قوم در گذشتند و کسی از آنان باقی نماند.
((انقراض : مطاوعه قرض است : انقراض القوم : هلاکت شدند و کسی از آنها باقی نماند و قرض قرضاً: مرد)) (66)

با توجه به معنای اصلی قرض که بریدن و قطع کردن است درباره امت ها که به کار می رود و می گوئیم : انقراض امت ها یعنی حیات و عمر ملتها و جامعه ها پایان یافت ، بریده و قطع گردید.
در فارسی واژه **((سقوط))**، برای فروپاشی و از بین رفتن حکومت ها و تمدن ها و... متداول می باشد ولی در قرآن از این کلمه استفاده نشده است همانطور که از واژه انقراض نشانی نمی یابیم .
واژه های جایگزین انقراض

اکنون لغاتی را که به جای انقراض ، در قرآن داریم مورد بررسی قرار می دهیم :

1 - هلاکت

راغب : در مفردات آنرا به سه وجه آورده آورده است :

((1- چیزی که از دست تو می رود و در نزد دیگری موجود است : ((هلاک عنی سلطانیه)) : قدرتم از دستم رفت .

2 - خراب شدن ، یا تغییر حالت ، فاسد شدن : **((یهلک الحرث والنسل : زرع و نسل را فاسد می کند.**
3- مرگ

ولی معنای چهارمی نیز برای آن ذکر کرده است :

4 - فنا و نیستی ... یا نابودی .

او آورده است :

اگر خداوند قصد **((ذم موت))** را داشته باشد با لفظ **((هلاک))** می آورد جز در يك مورد **((ان امرؤ هلاک))** : **((اگر مردی مرد))**. (67)

ولی این نظر او را نمی توان قبول کرد زیرا آیاتی داریم که نقل قول از کفار می نماید و برای مرگ از کلمه **((هلاک))** استفاده کرده و بحث مرگ مذموم هم نبوده است :

((ما یهلکنا الا الدهر)) (68) : جز دهر چیزی دیگری ما را نابود نمی کند.

یا از قول خداوند آیه **((کل شیء هالک الا وجهه))** (69) : همه چیز نمیرد جز وجه خدا. آیه دیگری از قول خداوند در باره حضرت یوسف که اصلاً بحث مرگ مذموم نبوده است : **((حتی اذا هلاک))** (70) تا وقتی که یوسف مرد. بنابر این بطور کامل روشن گردید که هلاکت برای موت های بد بکار نمی رود.

به نظر می رسد اشتباه لغویان که هلاکت را برای مرگهای مذموم ذکر کرده اند، برای این است که می بینند اکثراً برای کفار و امت های بدکردار بکار رفته است ولی به نظر ما هلاکت به معنای چهارم یعنی : **((فنا و نیستی))** که اثری از نسلشان نمانده . آمده است .

معنای دیگری را برای هلاکت می توان تصور کرد که از آیه **((اهلکت مالا لبدا))** : اموال زیادی را هلاک کردم - آیه 6 بلد - که هلاک را به معنای **((تلف کردن))** بگیریم یا همان معنای اولی که راغب گفت .

ابن فارس گفته : **((این ماده در اصل شکستن و افتادن است .))** (71)

طبرسی می گوید: **((در اصل به معنای ضایع شدن و تباہ گشتن است .))** (72)

اصل آن هر چه باشد در قرآن به معنای که **((راغب))** ذکر کرده است بهتر انطباق دارد جز در معنای **((مومت مذموم))**

در نهج البلاغه نیز هلاکت به معنای فنا و نابودی و به معنای از دست دادن و... آمده است :

((من طلب الخراج بغير عمارة اعزب البلاد و اهلك العباد و لم يستقم امره الا قليلا)) (73) : هر حاکمی

که بدون آبادانی و عمران ، دنبال مالیات گرفتن باشد شهرها را خراب می کند، مردم را از دست می دهد

یا نابود می کند و حکومتش جز اندک زمانی برقرار نمی ماند.

2 - تدمیر

وارد کردن هلاکت بر چیزی (74)

طبرسی در جوامع الجامع در ذیل آیه 16 بنی اسرائیل می فرماید:

((فدمرناها تدمیرا: فاهلکنا اهلاکاً (75))): آنها را نابود کردیم نابود کردنی .

در قرآن آیاتی که راجع به تدمیر اقوام و ملل آمده ، با لفظ ((هلاکت)) نیز آورده شده است :

- ((و اذا اردنا ان نهلك قرية... فدمرناها تدمیرا)): وقتی اراده کردیم مردم منطقه ای را نابود کنیم

...پس آنان را نابود کردیم نابود کردنی .

- ((فقلنا اذهبنا الى القوم الذين كذبوا بآياتنا فدمرناهم تدمیرا)): به آن دو پیامبر گفتیم به طرف قومی برید

که آیات ما را تکذیب می کردند. (76)

- ((فكذبوهما فکانوا من المهلكين)): پس تکذیب کردند آن دو و از هلاکت شدگان گشتند. (77)

هر دو آیه ذکر شده درباره قوم فرعون آمده که هم از لفظ ((هلك)) و هم لفظ ((تدمیر)) برای نابودی آن

استفاده شده است .

3 - تتبیر

در قرآن از واژه فوق نیز برای نابودی و انقراض استفاده شده است ؛ درباره اقوام منقرض شده ، از قوم

نوح گرفته تا قوم رس و امت های دیگر، می فرماید: ((...و كلا ضربنا له الامثال و كلا تبرنا تتبیرا)):

(78) و از هر کدام مثال ها برای او زدیم و همه را نابود کردنی .

راغب هم به معنای هلاک کردن گرفته . (79) قابل توجه آنکه واژه ((تتبیر)) بعد از چند آیه ، دنباله بحث

((تدمیر)) آمده است .

بنابراین به نظر می رسد این واژه ها يك کاربرد دارند که آن هم ((انقراض و نابودی)) می باشد.

بحث واژه ها را در همین جا خاتمه می دهیم و نیازی به آوردن مطالبی بینش از این نیست .

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : سرآغاز

عواملی که در این بخش به آنها می پردازیم برداشت ما بر اساس سخنان دربار حضرت امیر المؤمنین

(علیه السلام) - که در حقیقت چیزی جز حق نیست - می باشد و بیانات آن حضرت درست تفسیر و

تبیین وحی خداوند متعال است . این عوامل ، بعضی مقدمه یا زمینه ساز نابودی و فروپاشی يك جامعه و

امت یا نظام حاکم بر آن امت است ، یا نقش اساسی را در سقوط، هلاکت و انقراض نظام های سیاسی

بازی می کنند و هر کدام در جای خود پایه دگرگونی ، تغییر و تحول هستند.

بنابراین نباید هیچکدام را دست کم گرفت ، بی اهمیت و کم اهمیت دانست و به عبارت بهتر نباید گمان

کرد، اگر نسبت به يك عامل حساسیت نداشته باشیم اشکالی در نظام جامعه ایجاد نخواهد شد. این تصور

نادرستی است و افرادی که دارای چنین تصویری باشند خود در وادی زوال گام بر می دارند و غافل از

مرگ جامعه خود، که خود فردی از آن هستند، می باشد.

اگر بحث از اسلام است باید رگ ، پوست ، گوشت ، استخوان و تك تك سلولهای آن را حفظ کرد و بر

اساس آن گام برداشت والا اگر به ذره ای از مکتب اسلام هم توجه نشود، نمی توان گفت همین که مؤ

منان قدرت را در دست دارند، حکومت اسلامی است و هم چنین نمی توان پنداشت ، از مسیر اصلی که

پایداری نظام حق است ، غفلت نورزیده ایم .

هنوز فرهنگ سلطنتی و شاه منشی را در جامعه ریشه کن نکرده ایم تا چه ، برسد به اجرای دقیق اسلام .

شاعر آلمانی سرود: ((سلطنت دیگر مرده است ، هر چند سلاطینی زنده اند)) (80) ولی باید گفت : گر چه

سلاطین مرده اند، فرهنگ شاهی زنده است ؛ کی شود تا با مردن این فرهنگ ، جهانی گلستان شود ؛ لذا

گرایش به طرف جاهلیت در جامعه بیشتر شده است و بنا به فرمایش حضرت امیر (علیه السلام):

((هان آگاه باشید که شما دست از ریسمان اطاعت الهی ، بر گرفته اید و در حصار حق در اطرافتان

کشیده شده بود با حکمهای زمان جاهلیت رخنه هایی پدید آورده اید در حالیکه خداوند سبحان بر این ملت منت نهاد و رشته الفتی که در زیر سایه آن زندگی کنند و در پناه حمایت آن پناهنده شوند مابین آنها ایجاد کرده بود و این نعمتی است که هیچکس نمی تواند قیمتی برای آن معین کند زیرا از هر بهایی گرانقدرتر و از هر چیز پر ارزشی گرانبها تر است و بدانید که پس از هجرت مانند اعراب بادیه نشین شده اید و پس از دوستی گروه گروه گشته اید و با السلام جز با اسم آن وابستگی ندارید و از ایمان جز نشان آنرا نمی شناسید:

((الا وانکم قد نفضتم ائیدیکم من حبل الطاعة ، و تلمتم حصن الله المضروب علیکم ، باءحکام الجاهلیة ، فان الله سبحانه قد امتن علی جماعه هذه الامة فیما عقد بینهم من حبل هذه الالفة التي ینتقلون فی ظلها ، و یاءوون الی کنفها بنعمته لا یعرف احد من المخلوقین لها قیمة ، لائنها اعرجح من کل ثمن ، و اجل من کل خطر . و عملوا انکم صرتم بعد الهجرة اعرابا ، و بعد الموالاة اعزابا ، ماتتعلقون من الاسلام الا باسمه ، لاتعرفون من الایمان الا رسمه))(81)

عوامل سقوط و انقراض نظامهای سیاسی بیشتر گردانندگان حکومت ، کارگزاران و برنامه ریزان حکومت هستند که زمینه بریدن مردم از نظام را فراهم می کنند، به تمرد و عدم حضور مدافعانه آنان عملا رشد منفی می دهند و بطور عمده آنچه از طرف مردم برای نابودی يك نظام نقش دارد، همان است که افراد جامعه ، خود را در دفاع از آن کنار می کشند. لذا اگر در تمام امت ها و جوامع بشری بنگریم به همین نکته می رسیم که خداوند در قرآن می فرماید : ((ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بآئفسهم)): خداوند تغییر دهنده آنچه را که امتی دارد نیست تا بلکه خودشان تغییر دهند.

اما آن امت ها و اقوام گذشته تاریخ که در لیست نابودی قرار گرفته اند و قرآن از آنان بعنوان مصداق نافرمانان خداوندی یاد می کند، نیز بر اثر کردار ناهمگون بانظام تدوین یافته از طرف نظام آفرین یکتا می باشد که با عملکرد خویش ، گور خود را کنده اند و به قول فردوسی : ((که دشمن بیای خود آمد بگور)) را برای خود فراهم نموده اند.

بنابراین عوامل زوالزای نظام های حکومتی و امت ها، قیچی دو لبه ای است که يك لبه سردمداران و کارگزاران حکومت و دیگری مردم يك جامعه هستند.

با توجه به قرآن و حدیث به ذکر هر يك از عوامل می پردازیم ، باشد تا چراغی برای حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی گردد که با فرهنگ اسلام ناب محمدی صلی الله علیه واله تا ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ، جامعه ای زنده و پویا باقی و پایرجا بماند. ان شاء الله .

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : عدم پیروی از رهبران جامعه

هر امت و جامعه ای دارای رهبر و امام است . ممکن نیست جامعه ای باشد و رهبری نداشته باشد (82) هر نظام حکومتی يك نفر را در رأس هرم دارد. نام اصطلاحی ملاکت نیست . هر چه باشد رهبری نظام را بر عهده دارد چه به او رئیس جمهور ملك ، ملکه ، صدر اعظم ، پیشوا و یا رهبر گویند؛ هر چه باشد حکومت يك نظام تحت قوانین او اداره می شود.

در نظام اسلامی ما که نظام ((امت و امامت)) است و این دیدگاه تشیع می باشد، در عصر غیبت ، حاکم بر جامعه ، ولی فقیه است که وظایف او در قانون اساسی مشخص شده و نیازی به تکرار و توضیح نیست.

امام علی علیه السلام می فرماید: ((الامامة نظام الائمة : (امامت نظام امت است . یعنی امامت نمی گذارد امت به بیراهه رود، آنان را انسجام می بخشد.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه وقتی درباره قیم و سرپرست حکومت سخن می گوید، آنرا به نخ یا رشته تشبیه می کند که به دانه ای آن نظم می دهد)) : مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمه فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بحذافیره ابدا : (84) ((جایگاه حاکم ،

همانند جایگاه رشته ای است که به دانه های سوراخ شده - دانه های تسبیح - را جمع می کند و به هم پیوند می دهد ولی اگر این رشته پاره گردد دانه ها جمعشان به تفرقه تبدیل شود و می افتند و گم می شوند و بعد از آن دیگر، همانند اولشان جمع نخواهد شد.

بنابراین رهبر يك امت ، جامعه را از پراکنده رفتن به همسو شدن ، از تشتت و تفرقه به تضمن می کشاند، عوامل از هم پاشیدگی را می زداید؛ کینه و مخالفت ها را به صفا و صمیمیت تبدیل می کند. درختی دوستی را می نشاند و نهال دشمنی را بر می کند تا همه افراد جامعه در يك خط سیر و نظم منسجم در آیند. (درباره امامت و رهبری کتابهای متعددی نگاشته شده که نیازی به تکرار مطالب خاصی نیست .)

امتی که می خواهد جامعه اش پابرجا بماند، وقتی فردی از افراد جامعه را بر خود امیر کرد، باید اطاعت او را پذیرا باشد و او امر او را بجان و دل بخرد. این روش در هر تشکیلات منسجم در سراسر دنیا امری پسندیده و نظر عقلای جهان بر این اساس است مگر اینکه رهبر يك تشکیلات یا جامعه مصالح عموم را زیر پا می گذارد و گمان کند، امت غلامان حلقه بگوش او هستند (85) یا رعیت رمه اویند! رهبریت جامعه باید توان افراد جامعه را در نظر گیرد که اگر ((تکلیف مالایطاق ((بر مردم بار کرد، بدانند عمر رهبری اش به پایان رسیده ؛ دیگر نظام آفرین افراد جامعه نخواهد بود. همچنانکه تجربه تاریخ نشان داده ، رشته انسجام بودنش از هم گسسته است . مگر اینکه وقتی بخواد بر جامعه کارهای شاق و طاقت فرسا تحمیل نماید از آنان نظر خواهی کند و بیعت بگیرد مثل ((بیعت حدیبیه ((ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ، جریان مشورت آن حضرت درباره جنگ احد و... تلاش اولیه رهبر آن است که:

1- فرهنگ پیروی نمودن مردم از خود را در جامعه زنده نماید.

2- با اقدام های مناسب محبوبیت مردمی خود را بالا برد.

3- زمینه باور آنان را نسبت به خود که واقعا خادم مردم است فراهم نماید.

با توجه به این سه نکته ، بطور مسلم جامعه ، سر از متابعت بر نخواهد تافت بلکه مطیع و فرمانبردار او هستند مگر اینکه مردمی ناسپاس و باطلگرا باشند.

قرآن این روش را برای ایجاد و پابرجایی جامعه ارائه داده است:

((من یطع الرسول فقد اطاع الله : (86))) ... هر کس پیامبر را اطاعت نماید اعتقاد را اطاعت کرده است

((و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون : (87))) (خدا و رسول را اطاعت کنید، باشد تا مورد مهر اعتقاد قرار گیرد.

((قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله : (88))) بگو اگر عشق به اعتقاد دارید مرا اطاعت نماید تا خداوند شما را محبت نماید.

((و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرين : (89))) از اعتقاد و پیامبرش فرمان برید و با هم ستیزه جویی نکنید که (بر اثر تفرقه) سست و ضعیف می شوید و قدرت و عظمت یا آبروی شما صبر پیشه نماید که خداوند با صابران است.

عدم اطاعت و پیروی از رهبری اختلافات را بر می انگیزاند و نتیجه آن چیزی جز فنا و نابودی نیست . ملاحظه می شود آیات قرآن فرهنگ اطاعت از پیامبران را که رهبران فکری و حقیقی جامعه هستند، رشد می دهد تا جامعه به فوز و رستگاری برسد (90). اما دو نکته دیگر را می توان از آیه ذیل استفاده کرد:

((و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر : (91))) ...

اگر خشن و سنگدل بودی از دورت پراکنده می شدند- با توجه به اینکه نرم خو هستی باز هم - از آنان در گذر و برایشان آمرزش خواه - به آنان بها بده - در امر - حکومت و... با ایشان مشورت کن...

این آیه از مجموعه آیاتی است که دوران جنگ اعد و بهتر بگوییم در زمانی که حکومت اسلامی درگیر جنگ بوده نازل شده و در همین دوران خداوند متعال به مهربان و کامل ترین انسان باز هم سفارش نرمخویی و مهربان بودن می نماید تا جایگاهش در میان امت بیشتر شود، محبوبیت و پایگاه مردمی آن حضرت افزون گردد و تبلیغ کامل مکتب توحید صورت گیرد.

حکومت اسلامی بر خلافت دیگر نظام های سیاسی که عرصه را بر مردم تنگ می کنند، میدان صمیمیت و نرمخویی و مشارکت و مشاورت را گسترش می دهد.

قرآن همانطور که به برگزیده خدا صلی الله علیه و اله یعنی پیامبر اسلام اینگونه سفارش می کند، مردم را نیز فرا می خواند که از اطاعت انبیاء الله و رهبران خدایی سرپیچی نکنند زیرا مخالفت با خداوند و پیامبر عامل نابودی و هلاکت يك جامعه می باشد و چه هلاکتی بدتر از سقوط در آتش جهنم)) : ان الذین یحادون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم ... ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الادلین ... کتب الله لاء غلبین انا و رسلی ان الله قوی عزیز ((92) کسانی که با خدا و رسول مخالفت می کنند مانند دیگران که پیش از آنان بوده اند به آتش عذاب در افتند... کسانی که با خدا و رسول مخالفت می کنند در پست ترین جایگاه قرار دارند؛.. خدا واجب کرده است که من پیامبرانم بطور حتم چیره می شویم و یقین بدانید که خدا قوی و غلبه کننده است.

بنابراین برای اینکه جامعه اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و اله برقرار بماند باید از رهبری آن جامعه مکتبی اطاعت شود:

((ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتھوا : (93)) (آنچه را پیامبر برایتان آورده بگیرند و از آنچه شما را نهی کرده دوری گزینید.

((پایها الذین آمنوا اعطیعوا الله و الرسول و اولی الاعم منکم : (94) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر و کسانی که ولی امر شما هستند، اطاعت کنید.

درست است که در آیه مذکور مصداق بارز ((اولی الامر)) حضرت امیر علیه السلام وصی رسول الله و اوصیاء بعد از آن حضرت امامان معصوم پس از او می باشند . (95) در زمان حضور امامان معصوم نیز اطاعت از نمایندگان خاص آنان در مسائل شرعی لازم بوده است . (96)

قرآن آنجا که می خواهد از نافرمانی قوم موسی علیه السلام و بد رفتاری آنان به عنوان عمل زشت آن امت یاد نماید تا امت اسلام نسبت به پیامبر خود همانند قوم موسی رفتاری ناشایسته نداشته باشند، می فرماید:

((یا ایها الذین امنوا لاتکونوا کالذین آذوا موسی فیراه الله مما قالوا و کان عند الله وجیها... و من یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما : (97) ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی نباشید که پیامبرشان موسی را آزار رساندند تا آنکه خداوند او را مبرا و از تهمت ها منزله ساخت و او را نزد خداوند وجیه و آبرومند بود... و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت نماید به تحقیق به رستگاری عظیمی رسیده است.

هلاکت گروه طاغیان در مقابل پیامبرشان حضرت موسی در قرآن به کرات ذکر شده که علت هلاکت و نابودی جامعه فرعون را عدم پیروی از پیامبر خدا ذکر می کند:

((فعصی فرعون الرسول فاءخذناه اخذا و بیلا : (98) پس فرعون پیامبر خدا را نافرمانی کرده ما هم او را به قهر و انتقام سخت گرفتیم.

((و دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون : (99) و آنچه فرعون و قومش ساخته و آن تخت و بارگاهی را که ایجاد کرده بودند نابود کردیم.

((فاخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین : (100) پس فرعون و لشکرش را گرفتیم و در دریا انداختیم ، بنگر عاقبت ظالمین چگونه بود.

در اینجا مناسب است برای یادآوری ، داستان نابودی فرعون را اشاره کنیم ، تا در برابر قوانین حق تعالی خود، فرعون نباشیم)) : فرعون در مقابل رسول اعتقاد ایستاد و آیات و معجزات الهی را از او

دید اما تنبیهی برای او حاصل نشد... جهل و غرور او نگذاشت که او کمی بیانیشد عاقبت کار خویش نظر افکند. به عکس موسی را مسخره کرد و به آیات او لبخند زد، فرعون تصمیم گرفت موسی را به قتل برساند، سپاهی فراوان گرد آورد، آماده کارزار شد اما غافل بود از اینکه در نبرد با اعتقاد پیروزی نیست ، مدعی بود که عده بنی اسرائیل کم و سپاه خودش بسیار است... تمهیدات فرعون در مقابل اراده الهی نقش بر آب شد.

به موسی علیه السلام وحی رسید شبانه بندگان مرا از مصر خارج ساز و راهی خشک برای آنان از دریا پدید آور و از تعقیب فرعون مترس و اندیشه بر خود راه مده... بر حسب دستور، پیروان خود را از جریان امر آگاه ساخت و همگی شبانه از مصر خارج شدند. فرعون از خروج آنها آگاه شد به تعقیب آنها شتافت ، پیروان موسی علیه السلام... راه بیابان را در پیش کشیدند... خود را در مقابل دریا دیدند... وحشت زده روی به موسی علیه السلام آوردند... گفتند: ما قبل از اینکه به خدای تو ایمان آوریم در شکنجه و عذاب بودیم اکنون هم که به خدا ایمان آورده ایم همان وضع سابق را داریم... دریا در جلو و سپاه فرعون در پشت سر و عن قریب در دستور فرعون گرفتار خواهیم شد، موسی آنها را دلداری داد و برای آنها از خدا طلب نصرت کرد. گفت امید است خداوند متعال دشمن شما فرعون را هلاکت سازد و شما را در سرزمین او جای دهد او می نگرد تا ببیند شما چگونه رفتار خواهید کرد. مراقب خود باشید کاری نکنید که بر خلاف رضای خدا باشد. امیدوار باشید بزودی از شر او آسوده خواهید شد... خدای با من است و بزودی در این کار مرا هدایت خواهد کرد... به موسی وحی شد عصا را به دریا بزن دریا از هم شکافت هر قطعه به مانند کوهی روی هم انباشته شد و راهی برای گذشتن موسی و قومش در دریا پدید آمد... موسی با باز شدن راه با پیروانش از دریا گذشتند.

فرعون نیز سپاهیاناش وارد همان راهی شدند که موسی از آن می گذشت همین که یاران موسی از راه دریا پای به خارج گذارند آنها بهم آمدند و فرعون و قشون او کلا به زیر امواج آب باقی ماندند. این بود ثمره خلاقی که فرعون نهال آن را کاشت و پیوسته با لجاجت کفر و عناد و طغیان آیش داد تا رشد کرد قوت گرفت... این خطایی است از طرف خداوند متعال به فرعون هنگامی که او دارد غرق می گردد. حالا ایمان می آوری؟ این کار را می بایستی قبلا انجام می دادی آن زمان که عاصی بودی و به فساد و تبهکاری اشتغال می داشتی. مردم غافل چون تو بسیارند که به آیات توحید ما وقتی نمی نهند. امروز ما بدن تو را برای عبرت کسانی که بعد از تو می آیند به ساحل می کشانیم تا ببینند بر فرعون چه گذشت.

((و لقد ارسلنا بایاتنا الی فرعون و ملائنه فقال انی رسول رب العالمین ، فلما جائهم بایاتنا اذا هم منها یضحکون (زخرف / 46 و 47) ع))

((ان هولاء لشرذمه قلیلون و انهم لنالعیظون ، و انا لجمیع حاذرون ، و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی انکم متبعون (شعراء / 52، 54، 55، 56) ع))

((و لقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقا فی البحر ببسا لا تخاف درکا و لا تخشی ، فاتبعهم فرعون بجنوده (طه / 77 - 78) ع))

((واستکبر هو و جنوده فی الارض بغير الحق و ظنوا انهم الینا لا یرجعون (قصص / 39) ع))
((قالوا اودینا من قبل ان ناءتینا و من بعد ما جئتنا قال عسی ربکم ان یهلك عدوکم و یتخلفکم فی الارض فینظر کیف تعلمون (اعراف / 129) ع))

((فاتبعوهم مشرقین فلما ترأ الجمعان قال اصحاب موسی انا لمدرکون ، قال کلا ان معی ربی سیهدین ، فاء ووحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم . (شعراء / 60 - 62) ع))

((کذاب آل فرعون و الدین من قبلهم کفروا بایات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی شدید العقاب (انفعال / 52) ع))

((فاتبعهم فرعون بجنوده فعشيههم من اليم ماغشيههم (طه / 87)) ع
((فأخذناه و جنوده فنبدناهم في اليم و هو مليم (ذريات / 40)) ع
((و جاوزنا ببني اسرائيل البحر فاتبعهم فرعون و جنوده بغيا و عدوا و حتى اذا ادركه الغرق قال أمنت انه
لا اله الا الذي أمنت به بنو اسرائيل و اعنا من المسلمين ، الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين ،
فاليوم ننجيك لمن خلقك آية و ان كثيرا من الناس عن لغافلون (يونس / 90 - 92)) ع (101)
قرآن هر جا بحث از عصيان مردم در مقابل پیامبران خدا را ياد آوری می کند نتیجه نافرمانی آنان را با
علت کيفر و مجازات بيان می نمايد.

به عنوان مثال درباره همین قوم بنی اسرائیل که به ذلت و خواری دچار شدند و به دريوزگی و بينوايي
افتادند آن را نتیجه چند چیز ذکر می کند:

-کفر به آیات خداوند

-کشتار انبيای خدا

-روحیه و عملکرد تجاوزگری

((و ضربت عليهم الذلة و المسكنة و باعو بغضب من الله ذلك باعنهم كانوا يكفرون بأيات الله ويقتلون
النبیین بغير الحق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون : (102) ذلت و مسكنت دچارشان شد و به غضب خدا
گرفتار شدند، زیرا به نشانه های خدا، کفر ورزیدند و پیامبران را بناحق می کشتند - چرا پیامبران می
کشتند؟ چون مردمی عصیانگر و تجاوزگر بودند.

آیه بعدی نیز اشاره کلی دارد به همه امت های نافرمانی ، در مقابل پیامبران:

((كذاب آل فرعون و الذین من قبلهم كذبوا بايات ربهم فأهلكناهم بذنوبهم و اءغرقتنا آل فرعون و كل
كانوا ظالمين : (103) مانند شیوه آل فرعون و دیگرانی که قبل از آنان بودند، آیات پروردگارشان را
تکذیب می کردند بنابراین به علت گناهانشان آنان را نابود کردیم و آل فرعون را غرق نمودیم و - البته -
همه اینان ظالم بودند.

همانطور که قبلا اشاره شد، یکی از علت های اساسی سقوط حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
همین عدم اطاعت مردم از آن حضرت است . در سخنانی جامع به آن اشاره فرموده است:

((اعمدالله علی ما قضی من امری ، و قدر من فعل ، و علی ابتلائی بکم اءیتها الفرقه التي اذا امرت لم
تطع ، و اذا دعوت لم تجب ، ان امهلتكم خضتم ، و ان حوربتكم خرتم ، و ان اجتمع الناس علی امام طعنتم ،
و ان اعجنتم الی مشاققة نکصتم ، لا اءبا لعیرکم ! ماتتظرون بنصرکم و الجهاد علی حکم ؟ الموت اءو
الذل لکم ؟)) ع

((فو الله لئن جاء یومی - و لیاءتینی - لیفرقن بینی و بینکم و اعنا لصحبتکم قال ، و بکم غیر کثیر. لله
اعنتم)) ! ع

((اما دین یجمعکم ! و لا حمیة تشدکم ! او لیس عجا ان معاویة يدعو الجفاة الطغام فیتبعونه علی غیر
معونة و لاعطاء و اعنا اءدعوکم - و اعنتم تریكة الاسلام و بقیة الناس - الی المعونة او طائفة من العطاء
فتفرقون عنی و تختلفون علی ؟ انه لا یخرج الیکم من امری رضی فترضونه ، و لاسخط فتجمعون علیه ،
و ان احب ما اعنا لاق الی الموت ! قد دارستکم الکتاب ، و فاتحتکم الحجاج ، و عرفتکم ما اعنکرم ، و
سوغتکم ما مجتکم ، لو کان الاعمی یلحظ، او النائم یستیقظ! و اعقرب بقوم من الجهل بالله قائدهم معاویة !
و مؤدبهم ابن النابغة : ((104) سپاس می گویم خدای بزرگ را بر امری که لازم و واجب گردانیده و بر
کاری که مقدر فرموده و بر آزمایش نمودن من به وجود شما ای گروهی که هر وقت فرمانی دادم ،
اطاعت نکردید و هر زمان شما را فراخواندم به من پاسخ مساعد ندادید. و اگر به شما فرصتی داده شود
به سخنان بیهوده می پردازید و اگر جنگی پیش آید از خود سستی و تهاون نشان می دهید و اگر مردمی
دور امام جمع شوند آنان را سرزنش می کنید و اگر ناخواسته به سختی دچار شوید به قهقرا بر می
گردید. دشمنانتان بی پدر شوند. در یاری و تلاش برای (گرفتن) حقتان منتظر چه هستید! مرگ یا

خواری؟ بخدا سوگند اگر مرگ من فرا رسد - که خواهد آمد - در حالی میان من و شما جدایی می افکند که از مصاحبت با شما بیزارم و در میان شما تنهامانده ام شما را بخدا وا می گذارم . آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد و غیرت و مردانگی ندارید که شما را بر انگیزاند؟ آیا شگفت آور نیست که معاویه ستمگران فرومایه را فرا می خواند و بی آنکه به آنان کمک و بخششی کند از او پیروی می کنند؟ و من شما را - در حالی که بازمانده آغاز اسلام و باقی مانده مسلمانان آن دوره هستید - با کمک و بخشش به اندازه سهم هر کس فرا می خوانم ولی از اطراف من پراکنده می شوید و با من مخالفت می کنید، از فرمان من رضایتی ندارید تا از آن خشنود شوید و نه خشم و رنجشی از آن دارید تا بر ضد آن گرد هم آیید (دیگر از دست شما خسته شده ام) محبوبترین چیزی که به دیدارش مشتاقم مرگ است . همانا من قرآن را به شما آموختم و با دلیل و برهان میان شما حکم کردم و آنچه رانمی شناختید به شما شناساندم و آنچه را از دهان بیرون می انداختید برای شما گوارا ساختم . ای کاش کور می دید، خفته بیدار می گشت و به خدا سوگند چقدر به جهل نزدیک هستند، گروهی که رهبرشان معاویه و تعلیم دهنده شان پسر نابغه (عمر و بن عاص) است . (105)

امام علیه السلام در سخنان دیگری پیش بینی سقوط حکومت خود را با ذکر کلمه ((لااعظن - (یعنی گمان نزدیک به یقین - برای مردم کوفه بیان می کند که شما از رهبرتان در دفاع از حق فرمان نمی برید ولی دشمنان شما در دفاع از باطل ، رهبرشان معاویه را اطاعت می کنند)) : ماهی - الا الكوفة اقبضها و اعبسطها، ان لم تكوني الا اعنت ، تهب اعاصيرك فقبحك الله!! ع
 لعمر ابيك الخير يا عمرو انني//على و ضر من ذا الاناء قليل

ثم قال عليه السلام :

اعنيبت بسرا قد اطلع اليمين ، و اني والله لااعظن ان هو لاء القوم سيد الون منكم باجتماعهم على باطلهم ، و تفرقكم عن حقكم ، و بمعصنكم امامكم في الحق ، و طاعتهم امامهم في الباطل ، و باعدائهم الامانة الى صاحبهم و خيانتكم ، و بصلاحتهم في بلادهم و فسادكم ، فلو ائتمنت اعدكم على قعب لخشيت اعن يذهب بعلاقته (106)) : از حکومت جز کوفه که زمام اختیار آن در دست من است ، چیزی باقی نمانده ؛ ای کوفه اگر قلمرو فرمان من تنها تو باشی و گرد بادهای تو نیز شروع به ورزیدن کنند، خدا ترا زشت گرداند. سپس به گفته شاعر تمثیل فرمود: ((ای عمرو! به جان پدر نیک کردارت سوگند که از این سفره طعام جز اندک چربی برای من چیزی باقی نمانده است .)) آنگاه فرمود:

خبر یافتم که ((بسر)) (به امر معاویه) بر یمن تاخته است ، به خدا سوگند گمان می کنم که این قوم بر شما چیره شوند و زمام امور را به جای شما بر دست گیرند زیرا آنان در سخن باطل خود اتحاد و یگانگی دارند ولی شما در سخن حق خویش تفرقه و پراکندگی دارید. شما در راه حق از پیشوای بر حق خویش نافرمانی می کنید، خیانت می نمائید؛ آنان در شهرهای خود اصلاح می نمایند ولی شما فساد می کنید اگر بر یکی از شما کاسه ای چوبین را (که بی ارزشترین چیزهاست) به امانت سپارم می ترسم بند و دوال آنرا ببرد.

در بیان دیگری آن حضرت ((فراخوانی مردم به حق)) را از طرف خود همانند حرکت انبیا می داند که مردم را به گرایش مکتب حق دعوت می کردند ولی متأسفانه تبلیغ پیامبران در وجودشان اثری نداشت و امروز فقط نامی از آنان مانده است : ((ایها الناس ، اني قد بثنت لكم المواعظ التي وعظ الانبياء بها امهم و اعديت اليكم ما اعدت الاوصياء الي من بعدهم ، و اعدتكم بسوطي قلم تستقيموا، و حدودكم بالزواجر فلم تستوسقوا. لله انتم ! اعتوقعون اماما غيري يطاء بكم الطريق و يرشدكم السبيل ! (107)) : ای مردم من شما را پنجهایی دادم که پیامبران به امت های خویش موعظه می کردند و آن چیزی را درباره شما بجای

آوردم که جانشینان پیامبران پس از آنها بجای می آورند. من شما را به تازیانه (موعظه) خویش ادب کردم اما شما به راه راست باز نیامدید و شما را با گفتارهای بیم دهنده خویش به راه حق بردم ، اما هماهنگی نکردید؛ حال شما را به خدا واگذار می کنم آیا منتظر رهبری جز من هستید که راه را برایتان همواره نماید و شما را هدایت کند !

در خطبه دیگری امام علی (علیه السلام) نتیجه عدم اطاعت مردم از خود را، به سرگردانی بنی اسرائیل تشبیه می کند؛ که از حضرت موسی اطاعت نکردند و به آن بلاها گرفتار شدند :

((ايها الناس لو لم تتخاذلوا عن نصر الحق ، و لم تهنوا عن توهين الباطل ، لم يطمع فيكم من ليس مثلكم ، و لم يقو من قوى عليكم ، لكنكم تهتم متاه بنى اسرائيل ، و لعمرى ، ليضعفن لكم التيه من بعدى اعضاعفا بما خلفتم الحق وراء ظهوركم ، و قطعتم الاذنى ، و وصلتمم الابعده ، و اعملوا اءنكم ان انبعتم الداعى لكم ، سلك بكم منهاج الرسول ، و كفيتم مؤونة الاعتساف ، و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق)) (108) : ای مردم اگر یکدیگر را از یاری دادن حق باز نمی داشتید و از پشت کردن باطل (معاویه و یارانش) سستی نمی نمودید؛ کسی که مثل شما نیست در (شهرهای) شما طمع نمی کرد و کسی که بر شما تسلط یافته است ، نیرو نمی گرفت . اما شما (بخاطر پیروی نکردن از پیشوای خویش) همچون بنی اسرائیل سرگردان شدید و بجان خود سوگند می خورم ، پس از من سرگردانی شما چندین برابر خواهد شد، بخاطر اینکه شما حق را پشت سر خود رها کرده اید؛ به کسی که از حق دورتر بوده پیوسته اید و بدانید که اگر از رهبر خویش پیروی می کردید، شما را به راه رسول خدا می برد و از رنج کجروی آسوده می شدید و بار سنگین و سختی را از دوش خود فرو می انداختید.

اگر جوامع بشری به جای مخالفت با رهبران خدایی ، از در اطاعت می آمدند، مطیع و گوش به فرمان پیامبران و ولی امرشان می شدند، خداوند برکات آسمان و زمین را بر آنان ارزانی می داشت ؛ - ((و الو استقاموا على الطريقة لآسقيناهم ماء غدقا لفتنهم فيه ...)) (109) : اگر در مسیر حق پایداری و استقامت ورزیده بودند آب وافر و فراوانی به آنان می دادیم تا در آن بیازماییمشان - مراد از آب فراوان وسع رزق است - .

((و لو انهم اقاموا التوراة و الانجيل و ما انزل اليهم من ربهم لآكلو من فوقهم و من تحت اءرجلهم (110)) : اگر اهل کتاب به تورات و انجیل و آنچه خدا برایشان نازل می نمود عمل می کردند بطور حتم از بالا - آسمان - و از زیر پایشان - زمین - می خوردند - از آسمان و زمین رزق آنان را زیاد می کردیم - .

امام علی علیه السلام نیز در خطبه قاصعه به اطاعت مردم از پیامبر اشاره می نماید که باعث گردید نعمتهای خداوند متعال بر آنان گسترش یابد و در آسایش قرار گیرند:

((فانظروا الى مواقع نعم الله عليهم حين بعث اليهم رسولا ، فعقد بملته طاعتهم ، و جمع على دعوته اءلفتم : كيف نشرت النعمة عليهم جناح كرامتها ، و اءسالت لهم جداول نعيمها ، و التفت الملة بهم فى عوائد بركتها ، فاءصبحوا فى نعمتها غرقين ، و فى خضرة عيشها فكهين ، قد تربعت الامور بهم ، فى ظل سلطان قاهر ، و اوتهم الحال الى كنف عز غالب ، و تعطف الامور عليهم فى ذرى ملك ثابت ، فهم حكام على العالمين ، و ملوك فى اطراف الارضين ، يملكون الامور على من كان يملكها عليهم ، ويمضون الاحكام فيمن كان يمضيها فيهم ! لاتغمز لهم قناة و لاتفرغ لهم صفاة ! (111) : آنگاه به نعمتهای بزرگی که خدا به هنگام بعثت پیامبری به آنان (امتهای گذشته) ارزانی داشت بنگرید که فرمانبرداری آنان را با آیین خویش پیوند داد و با دعوت خویش آنان را با هم مهربان و متحد ساخت . (بنگرید) که چگونه این نعمت بال بزرگواریش را بر سر آنان گسترده و نهرهای عیش و عشرت را به سوی آنان روانه کرد و آیین حق با تمام برکاتش آنان را در بر گرفت آنگاه در میان نعمتها غرق گشتند و از خرمی زندگی برخوردار و بهره مند شدند، امور آنان در سایه قدرتی کامل استوار شد و در سایه عزت و بزرگوارى پیروزی قرار گرفتند و امور آنان تحت حکومتی ثابت و پایدار درآمد آنگاه آنان زمامداران جهان و

پادشاهان روی زمین گردیدند و فرمانروای کسانی شدند که تاکنون بر آنها فرمانروایی می کردند تیری به سوی آنان انداخته نمی شد و سنگی به طرافشان پرتاب نمی گشت (هیچکس قدرت از بین بردن آنها را نداشت و احدی خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند).

خط مشی پیرو آل پیامبر بعد از کلام خدا، ائمه اطهار هستند که حرکات و سکنات آنان باید الگو برای جامعه ما باشند تا بتوان در عصر حاضر، اسلام ناب را حفظ کرد. ذهنیات خود را سنت و روش قرار ندهیم بلکه گوش به فرمان ائمه باشیم که امروز بزرگان دین و دولت اسلامی، همه باید به این نکته توجه نماییم.

امام علی علیه السلام می فرماید: ((توجه تان به اهل بیت پیامبر باشد و جهت گیری آنان را بر خود لازم بدانید و دنباله رو آنان باشید زیرا آنان شما را از راه راست منحرف نمی کنند و به نابودی و گمراهی بر نمی گردانند. پس اگر آنان نشستند، شما نیز بنشینید و اگر بلند شدند شما نیز بلند شوید، بر آنان پیشی نگیرند که گمراه و سرگردان می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود می شوید: ((انظروا اهل بیت نبیکم، فاعلزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیذوکم فی ردی، فان لبدوا و ان نهضوا فانهضوا لاتسبقوهم فتضلوا و لاتتأخروا عنهم فتهلکوا)). (112)

برای اینکه نظام امامت برقرار بماند و جامعه راه پایداری و پویایی خود را ادامه دهد باید جامعه به وظایفی که حضرت امیر علیه السلام مشخص فرموده، عمل نماید:

1- وفاداری به نظام و رهبری آن .
2- دلسوزی در نهان و آشکار - که گزندی به ولی امر و نظام مقدس نرسد-.

3- پاسخ مثبت به ندای رهبری جامعه بدون تاخیر.

4- پیروی از دستورها و اوامر رهبری امت بدون فوت وقت :

((و اما حقى علیکم)):

1 - ((فالوفاء بالبیعة))

2- ((والنصیحة فی المشهد و المغیب))

3- ((والاجابة حین ادعوکم))

4- ((والطاعة حین آمرکم (113))

گفته شده : ((نصح)) در لغت به معنای ((اخلاص در عمل)) می باشد؛ معنای ((پند و اندرز)) نیز می دهد و هر کاری که از روی ((شفقت و دلسوزی)) باشد به آن ((نصح)) گویند. (114) در قرآن هم این معنای بکار رفته است : ((ابلاغکم رسالات ربی وانصح لکم (115) : رسالات پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت می کنم .

((فقالت هل اعدلکم علی اهل بیت یکفولنه لکم و هم له ناصحون (116))): - خواهر موسی - گفت : آیا

خانواده ای را به شما معرفی کنم که او را برایتان کفالت نماید و دلسوز او باشد - از او مواظب کند - .

((توبوا الی الله توبه نصحاً)): (117) به طرف خدا توبه ای خالص نمایید.

بنظر می رسد ((پند و اندرز دادن))، ((دلسوزی و شفقت)) و خالص و پاک بودن)) هر سه معنا به چیزی بر می گردد که انگیزه درونی ((عشق و مهربانی و دلسوزی)) را در بر دارد، چه سخن خیر باشد و چه عمل خیر. در فرمایش حضرت امیر علیه السلام هم که ((نصیحت)) آمده به معنای ((پند و اندرز دادن)) افراد جامعه به آن حضرت نیست بلکه ((مراقبت مواظبت)) از آن مقام عظمی و ولایت و امامت، در نهان و آشکار با کمال عشق و محبت نسبت به آن حضرت مطرح است . به ویژه اینکه در این قسمت بدون حرف اضافه آمده است و گمان آمده است و گمان می رود معنای اصلی نصح :

((مواظبت و مراقبت)) از گزند حوادث باشد که هر سه معنای مذکور از جهتی به آن پیوند می خورند.

اما در قسمت دیگر، از فرمایش آن حضرت که موفق مردم را بر خود بر می شمرد و نصیحت را آورده اند، به معنای پند و اندرز هم نظر دارد:

چون حضرت با نصیحت ، مواظبت می نماید که مردم از مسیر حق منحرف نشوند: ((فأما حکم علی ((:

1- ((فالنصيحة لكم

2- ((و توفير فينكم عليكم ((

3- ((و تعليمكم كيلا تجهلوا (((118)

4- ((و تاءدبيكم كيما تعلموا (((119)

اما حقوق شما مردم بر من عبارتند از:

1- برای شما ناصح باشم .

2- سهمیه شما را از اموال عمومی بپردازم .

3- آگاهی دادن به شما، تا نا آگاه نباشید.

4- زمینه رشدتان را فراهم نمایم .

آنچه در اینجا حائز اهمیت است ، جنبه اطاعت پذیری جامعه نسبت به اوامر و رهبری آن می باشد که ثبات اجتماعی را پدید می آورد؛ نمی گذارد تند بادهای بحران آن را مضحمل کند و تلاش دشمن را در این باره منکوب می نماید. به همین جهت علی علیه السلام می فرماید:

((ولی عليكم الطاعة و الا تنكصوا عن دعوة و لا تفرطوا في صلاح : (((120) و حق من بر شما این است که از من فرمان برید و از فراخوانی سرباز نزده و عقب گرد ننمایید و در کاری که صلاح دانستم کوتاهی نکنید.

((والامامة نظاما للامة و الطاعة تعظيما للامامة : (((121) امامت نظام امت و اطاعت از رهبری ، بزرگداشت و حفظ امامت است .

ولی اگر به جای اطاعت و پیروی ، نافرمانی و سرپیچی باشد، پیشامدهایی که باعث تأسف و ندامت است ، خواهد آمد:

((فان معصية الناصح الشفيق ، العالم المجرب تورث الحسرة و تعقب الندامة ((: (122) نافرمانی از نصیحتگر مهربان آگاه و با تجربه ، بطور حتم موجب حسرت و تأسف است و پشیمانی را در پی دارد. با توجه به حساسیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به اطاعت امت از امام و گوشزد نتایج شوم نافرمانی امت از امام خود، عدم پیروی به موقع از دستورها و فرامین رهبری ، جامعه را به ورطه نابودی می کشاند. همانطور که قبلا نیز اشاره شد، عامل اساسی سقوط حکومت آن حضرت ، عدم اطاعت مردم آن زمان در آمادگی برای دفاع از نظام مقدس اسلامی می باشد نه شهادت آن مظلوم بزرگ بشریت و تاریخ ، در محراب عبادت . عدم فرمانبری مردم ، از ((عدم شناخت حق از باطل)) است که قدرت تشخیص درست حق از باطل با گذشت زمان و دسیسه های دشمن ، آنان را از شناخت فرهنگ اصیل اسلام باز داشته بود.

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : ظلم و بی عدالتی

لازم است قبل از اینکه به بحث درباره عامل دیگری از سقوط بپردازیم ، درباره ظلم و عدل که هر کدام رکنی برای فروپاشی جامعه یا پا بر جایی حکومت است ، مطالبی را از لحاظ لغوی مطرح می نمایم:

سخن لغویان درباره ظلم و عدل بطور مختصر به دو جمله بر می گردد:

عدل : قرار دادن هر چیز در جای خودش: ((وضع كل شیء فی موضعه ((.

ظلم : قرار دادن هر چیز در غیر از جایگاهش: ((وضع الشیء فی غیر موضعه (((123) بنظر

می رسد اولین فردی که عدل را به مفهوم فوق معنا فرمود حضرت امیر المؤمنین است که در پاسخ به عدل ، برتر است یا وجود و بخشش ؟ فرمود ((:العدل يضع الامور مواضعها، و الجود يخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص فالعدل اءشرفهما و افضلهما (124) : عدالت کارها را در جایگاه خودش قرار می دهد و بخشش کارها را از مسیر و جهت خود خارج می کند. عدل ، تدبیرگری عام و بخشش ، دهشگری خاص است . (به عبارت دیگر)) عدل ((برای همه ، و)) وجود ((برای مواردی خاص کاربرد دارد.) بنابراین عدالت شریفتر و با فضیلت تر از بخشش است.

ظلم اگر به معنای کم کردن یا کاستن از حق هم باشد، همان است که بیرون از محدوده معین به کار رفته ؛ چه نقصان و کاستن از حق باشد یا از مرز حق تجاوز کرده باشد.

لذا شرك به خدا هم در قرآن تجاوز از مرز حق است و هم ظلم عظیم شمرده شده است)) : ان الشرك لظلم عظیم. (125)

قرآن نیز ظالم را چنین توصیف می کند)) : و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون: (126) ((آنها که از حدود و قوانین خداوند متعال تعدی یا تجاوز نمایند، ظالمند.

عدل در امور اجتماعی یعنی رعایت حقوق افراد و دادن حق به صاحب حق است و ظلم رعایت نکردن حقوق افراد جامعه می باشد.

عدالت در نظام اجتماعی جامعه را می توان در شش بعد مطرح نمود:

-عدالت در قانونگذاری.

-عدالت در حکم و قضاوت.

-عدالت در کیفر و پاداش.

-عدالت در تقسیم امکانات کشور و حقوق و مزایای افراد جامعه.

-عدالت در اخذ مالیات.

-عدالت در چینش افراد کارگزار براساس کارایی و مدیریت با توجه به رعایت تقوا و ویژگی های مذهبی در جایگاه و موضعی که باید باشند.

در يك نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت ، این انتظار نابجایی از مسؤ ولان نیست و غیر از این را نباید به پندار راه داد؛ اگر غیر از این باشد، عملاً نظام از گردونه عدالت خارج می شود؛ و در ردیف مقابل آن یعنی ظلم قرار می گیرد . (127) امت های ظلم پیشه دوام و بقایی نداشته اند؛ هلاکت و نابودی آنان را فرا گرفته و نابودی و فنا عین عدالت از طرف خداوند متعال برای آنان است. قرآن نیز حکایت های آنها را در حد ضرورت بیان کرده که بالاخره ظالمان رفتنی هستند، هر کدام براساس نوع ستمگری ، به عذابی خاص خود گرفتار شدند و به عدم پیوستند:

((و ما كنا مهلكي القرى الا و اءهلها ظالمون : (128)) ما هلاکت کننده جامعه ها نبوده ایم مگر اینکه مردم آنها ظالم بودند)) . هل يهلك الا القوم الظالمون : (129) آیا مگر غیر از ستمکاران هلاکت می شوند؟

((فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين : (130)) پس دنباله قومی که ستم می کردند قطع گردید و سپاس مرخدای را که پروردگار جهانیان است.

فرشتگان مأمور درباره قوم تجاوز پیشه حضرت لوط به حضرت ابراهیم گفتند ((:انا مهلكوا اهل هذه القرية ان اهلها كانوا ظالمين : (131)) ما مردم این دیار را نابود خواهیم کرد زیرا آنان ستم پیشه و تجاوزکارند.

قرآن درباره فرعونیان می فرماید)) :فاءخذناه و جنوده فنبذناهم في اليم فاعنظر كيف كان عاقبة الظالمين : (132)) ما فرعون و لشكرش را گرفته و به دریا انداختیم ، پس فرجام ستمگران را بنگر. وقتی دریای مواج قرآن را از کرانه اش نظاره می کنیم ، این گونه آیاتش ، که سرکوبی ستمگران و

ظالمان امت های گذشته را نشان می دهد، آنقدر موج می زند که تلاطم آن وحشت در وجود ساحل نشینان می افکند و انگار می خواهد انسان را غرق در امواج خود کند و هشدار می دهد که مواظب باشید، امتی ظالم و عدالت گریز نباشید.

مباش ای پسر خیره و خود پسند بیاویز گوش و بیاموز پند سعدی

بیان بسیار جالب و دلنشینی از حضرت امام سجاد علیه السلام در این باره آمده که ذکر آن مقتضای کلام است)) : ((فاحذرو ما حذرکم الله بما فعل بالظلمه فی کتابه و لا تاءمنوا اءن ینزل بکم بعض ما توعد به القوم الظالمین فی کتابه ، لقد و عظکم الله بغیرکم و ان السعید من وعظ بغیره . و لقد اءسمعکم الله فی کتابه ما فعل بالقوم الظالمین من اءهل القرى قبلکم حیث قال : و اءنشاءنا بعدها قوما اخرین ، و قال : فلما اعحسوا باءسناهم اذاهم یرکضون (یعنی یهربون قال :) قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین ، فان قلت اءیها الناس : ان الله انما غنی بهذا اءهل الشریک ؛ فکیف ذاک و هو یقول : و نضع الموازین القسط الیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اءتینا بها و کفی بنا حاسبین)) . ع

((اعلموا عباد الله اءن اهل الشریک لا تنصب لهم الموازین و لا تنشر لهم الدواوین و انما یحشرون الی جهنم زمرا و انما تنصب الموازین و تنشر الدواوین لاهل الاسلام :)) در حذر باشید از آنچه خدایتان بر حذر داشته ، از آنچه با ستمکاران کرده و در قرآنش بیان نموده و در امان نباشید از اینکه بشماها نازل شود برخی از آنچه مردم ستمکار را بدان تهدید کرده است در قرآن خود، خداوند بدیگران شما را پند داده ، و خوشبخت کسیست که بدیگران پند گیرد و هر آینه خدا در قرآنش به گوش رسانده آنچه را با مردم ستمکار از اهل آبادیهای پیش از شما کرده است آنجا که فرموده است (11، 14، 12 الانبیاء) و آفریدیم پس از آن مردمی دیگر و فرموده چون عذاب ما را حس کردند ناگاه از آن بدر میدویدند- یعنی میگریختند - ندوید، برگردید بآن خوشگذرانیها و بمسکنهای خود شاید پریشانی از شما بشود - و چون عذاب بر سر آنها آمد - گفتند وای بر ما راستی ما ستمکار بودیم . اگر ای مردم بگوئید راستی خدا مقصودش از اینها مشرکانست . چگونه چنین است با اینکه میفرماید (47 - الانبیاء) روز قیامت ترازوی عدالت در میان نهیم و به هیچکس هیچ ستمی نشود و اگر هم وزن یک دانه خردل باشد آنرا بمیان آوریم و بس است که ما حسابگر باشیم.

ای بنده های خدا بدانید که برای مشرکان نه ترازویی در میانست و نه نامه اعمالی و همانا بی حساب گروه گروه بدوزخ روند، و همانا میزان و نامه اعمال برای مسلمانان است (133) .)) بنابر آنچه تا کنون ذکر گردید، ظلم هر چه باشد بنیان کن است ، خانمان برانداز است ؛ بحران اجتماعی می آفریند بد عاقبتی و بد عاقبتی بار می آورد. باز هم آیات دیگری درباره بدفرجامی ستم پیشگان)) : و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا : (134))) به طور یقین امت های گذشته وقتی ظلم کردند، نابود شدند

نماند ستمکار بد روزگار
بماند بر او لعنت پایدار

درباره قوم صالح - ثمود - که با صیحه هایی نابود شدند، می فرماید: فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا: به خاطر ظلم کردنشان خانه های آنان فرو افتاده است.

و در آیه دیگری: ((و اخذ الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا في ديارهم جائمين)) (135) کسانی را که ستم کردند خروش و فریادی فرا گرفت که در خانه هایشان فرو افتاده ، مردند.

درباره قوم لوط می فرماید: ((و امطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين)) (سنگهایی) بر آنان باریدم که بد بارشی برای بیم دادگان بود)) . و امطرنا عليهم مطرا فانظر كيف كان عاقبة المجرمين: ((136) چه بارانی بر آنان باراندم بنگر عاقبت و فرجام مجرمان چگونه بود.

درباره قوم عاد که هود پیامبرشان بود می فرماید: ((كذبت عاد فكيف كان عذابي و نذر انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا في يوم نخس مستمر (137)) قوم عاد تکذیب کرد. ما بر آنان باد سرد و تند را به شدت ، در روز نحس دایمی فرستادیم.

درباره قوم شعیب می فرماید: ((فأخذتهم الرجفة فاصبحوا في دارهم جائمين: (138))) (پس زمین لرزه ای آنان را فرا گرفت که در خانه هایشان زمین گیر شده و مردند.

زمین لرزه ای که قوم شعیب را فرا گرفت با خروش و صیحه همراه بوده است...)) و اخذت الصيحة فاصبحوا في ديارهم جائمين ((139) . کلمه)) جائم ((که از جنوم گرفته شده است ، به معنای سقوط بر روی چیزی است . به نظر می رسد بالغت)) خاوية)) - ((و هی خاوية علی عروشها)) (140) - مترادف باشد یعنی معنای سقوط و فرو افتادن را برساند.

منظور آن است که قوم هود و شعیب و لوط همه گرفتار زمین لرزه ای شدید شده باشند که به آنان اجازه نداده است احدی نجات پیدا کند بلکه همه را فرا گرفته به طوری که بر روی زمین افتاده یا به درون زمین در افتاده ، سقوط کرده و مرده اند.

سوره عنکبوت که از اقوام ستم پیشه یاد می کند، در پایان بحث ، درباره فرجام همه آنان می فرماید: ((فكلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا عليه حاصبا و منهم من اخذته الصيحة و منهم من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و ما كان الله ليظلمهم و لكن كانوا انفسهم يظلمون:)) (141) پس هر کدام از آنان را به گناه خود گرفتیم ، بنابراین بعضی را سنگریزه بر سرشان ریختیم و برخی را خروش و فریاد در برگرفت و قومی دیگر را زمین فرو برد و بعضی دگر را آب غرق کرد- بدانید - خداوند نبود که به آنان ستم کرد بلکه خودشان بر خویش ستم می کردند.

با عنایت به آیات مذکور که فرجام هر امتی را معلول گناه آنان دانسته و به سبب گناهشان ، پایان کارشان که نابودی و هلاکت است ، یکی می باشد و همه گناهان با تفاوت ظاهری که دارند، همه ظلم و ستم محسوب می شوند ولی چون هر قومی دارای گناه خاصی است لذا هر يك نابودیشان متفاوت است . گمان نرود که فقط پایان کار امت ها نابودی و هلاکت است بلکه در طول حیات بعضی از امت ها مثل قوم فرعون به علت گناه و کارهای خلاف قوانین شرع ، دچار بلاها و سختی های طاقت فرسا می شدند که کمتر از مرگ تدریجی نبود. در سوره اعراف چندین بلا را برای قوم فرعون یادآوری می کند:

- 1 قحطی و خشکسالی.
- 2 کمبود میوه و برداشت مواد غذایی.
- 3 طوفان.
- 4 آفت ملخ که به محصولات کشاورزی می زند و همچنین باعث اذیت و آزار انسان می شود.
- 5 شیشه (آفتی است که به گندم و حبوبات دیگر می افتد) یا شپشک.
- 6 قورباغه یا غوك.
- 7 خون (هنگامی که می خواستند آب بنوشند تبدیل به خون می شد).

به نظر می رسد این نوع نتایج و معلول گناهان برای انسان ، روحیه پریشانی ، اضطراب و جنگ اعصاب را پدید می آورد که آرامش را از نوع بشر سلب می کند، انسان خود را از هر طرف اسیر و در مانده می بیند؛ دنبال راه فرار است ولی راهی پیدا نمی کند. این را قرآن ((رجز)) می نامد. لذا مجبور می شود به کسی مراجعه کند که اصلا نمی خواهد او را ببیند. قوم فرعون وقتی در چنین موقعیتی قرار گرفتند به موسی رو آوردند و گفتند اگر این ((رجز)) ، عذاب و بلا را از ما برطرف کنی هم به تو ایمان می آوریم و هم قوم تو را آزاد می کنیم تا با تو باشند. این اضطراب و پریشانی روحی را از آنان برداشتیم ولی نه ایمان آوردند و نه به وعده خود عمل کردند. ما هم در مقابل از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم:

((ولقد اخذنا آل فرعون بالسنين و نقص من الثمرات لعلهم يذكرون ، فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه و ان تصبهم سيئة يطيروا بموسى و من معه اءلا انما طائرهم عندالله و لكن اءكثرهم لا يعلمون ، و قالوا مهما تاءتتنا به من آية لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤ منين ، فاءرسلنا عليهم الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم آيات مفصلات فاستكبروا و كانوا قوما مجرمين ، و لما وقع عليهم الرجز قالوا يا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك لئن كشفت عنا الرجز لنؤ منن لك و لئرسلن معك بنى اسرائيل ، فلما كشفنا عنهم الرجز الى اءجل هم بالغوه اذا هم ينكثون ، فانتقمنا منهم فاءغرقناهم فى اليم)) (142) ... ع

آیات آورده شده اثر و نتیجه های جور و ستم و تجاوز را به وضوح بازگو کردند که ظالمان برای ماندن ستم می کنند ولی ظلمشان آنان را از صفحه روزگار محو می کند. همانطور که در فرمایش حضرت امیر علیه السلام آمده است ((: من عامل رعیتة بالظلم ازال الله سبحانه دولته و عجل بواره و هلکه)) (143) هر کارگزاری بر مردم به ستم رفتار نماید، خداوند حکومتش را زایل ، در نابودیش تعجیل می کند و او را به هلاکت می اندازد.

ظلم هر چه باشد کم یا زیاد، اثر بقا برای انسان ندارد بلکه زمینه فنا را آماده می کند. امام علی علیه السلام می فرماید ((:الظلم يزل القدم و يسلب النعم و يهلك الامم)) (144) ستم گام ها را می لغزاند و نعمت ها را می ستاند و امت ها را بر اندازد.

ستمگری خانه برانداز است ((:الظلم يدمر الديار)) (145)

ظلم باعث تیره بختی عمر می شود، روزنه خوشبختی را در ایام زندگی انسان می بندد و نمی گذارد يك لقمه ، نان خشك از گلوی انسان پایین رود. امام علی علیه السلام همین نکته را می فرماید ((:اياك و الظلم فمن ظلم كرهت ايامه)) (146)

این اثرات دنیوی ظلم است ، نتایج اخروی آن جای خود دارد. باز هم اعم از زبان کسی که رضایت خداوند برای او از حفظ حکومتش مهم تر بود پندی بیاموزیم : به خدا سوگند، اگر هفت کشور با آنچه زیر آسمان آنها است به من بدهند تا نافرمانی خدا را برای ربودن پوست جوی از دهان مورچه ای نمایم ، چنین کاری نمی کنم:

((والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها، على ان اعصى الله فى نمة اءسلبها جلب شعيرة ما فعلته)) (147)

رعیت چو بیخند و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش
و گر میکنی میکنی بیخ خویش

فراخی در آن مرز و کشور خواه
که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
خرابی و بدنامی آید ز جور
رسد پیشین این سخن را بغور
میازار عامی به يك خردله
که سلطان شبان است و عامی گله

باز هم از امام علی علیه السلام بشنویم : حکومت ظالمانه زوال پذیر است)) : من جارت ولایته زالت دولته (148)) .

کسانی که در دنیا دم از عدالت می زنند ولی نیروهای پلیس شان حقوق دیگران را که برای تهیه لقمه نانی در تلاشند، ضایع می کنند و به روز اموال مردم را می گیرند، ببینند، امام علی علیه السلام چگونه حکومت ظلم ستیزی داشت . در آغاز خطبه)) يتبراء من الظلم)) : از ستمگری بیزاری می جوید)) ، می فرماید:

به خدا سوگند: اگر بر خار سعدان بیدار بمانم یا در حالی که در غل و زنجیر گرفتارم به این طرف و آن طرف مرا بکشند - این حالت ها را - بیشتر دوست دارم تا در روز قیامت خدا و پیامبرش را ملاقات کنم در حالی که بر برخی از بندگان خدا ظلم کرده و یا چیز بی ارزشی را از کسی به زور گرفته باشم و چگونه برای نفس که به سرعت رو به فرسودگی می رود و در زیر خاک ماندنش طولانی می شود، بر احدی ستم روا دارم ؟)) : والله لآعن اعبیت علی حسك السعدان مسهدا، اءو اءجر فی الاغلال مصفدا، اءحب الی من اءن اءلقى الله و رسوله یوم القیامة ضالما لبعض العباد، و غاصبا لشیء من الحطام ، و کیف اءظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها، و یطول فی الثری حلولها.)) (149)

حکومت علوی ، نظام است که کسی در پنهان و آشکار نمی تواند ذره ای ظلم نه از طرف علی علیه السلام پیدا کند نه از طرف کارگزاران آن حضرت ، ستمی ادامه دار بیاید زیرا آن رادمرد عدالت وقتی مردم منطقه ای مراجعه می کردند؛ شکایت از والی می آوردند، به شدت برخورد می کرد. امام علیه السلام حتی در روزهای اول بیعت موضع ظلم ستیزی خود را بیان نمود: به خدا سوگند، داد ستمدیده را از ستمگرش بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و به آبشخور حق بکشانم ، اگر چه اگراه داشته باشد)) : و ایم الله لآءنصفن المظلوم من ظالمة ، و لآءقودن الظالم بخرامته ، حتی اءورده منهل الحق و ان کان کارها)) (150).

امام علیه السلام حتی به کارگزارانش در نوع نگاه خود، به دیگران سفارش می فرمود که نکند توجه شما به بزرگان يك منطقه باعث شود در خود ببینند که می توانند به دیگران ظلم کنند به عبارت دیگر حتی از لحاظ روانشناسی جلو اقداماتی را که يك نفر از سران با انجام آن گرایش تجاوز و ستمگری را در وجود دیگران زنده و تحریک نماید می گرفت . در نامه ای به محمد بن ابی بکر چنین می فرماید: ... همگان را به يك چشم نظاره کن ... تا بزرگان در تو طمع نکنند (که بر ضعیفان ستم روا دارند) و ناتوانان از عدالت تو بر خود مایوس نگردند)) : اس بینهم فی اللحظة و النظرة ، حتی لا یطمع العظماء فی حیفك لهم و لا بیاءس الضعفاء من عدلك علیهم)) (151) ...

ظلم و ستم از طرف هر مقامی باشد چه مرجع قانونگذاری یا مجری قانون ، فرق نمی کند. از اولین مسؤ ولیت های بسیار مهم نهادهای بازرسی و چشم نظام ، باید این باشد، که نکند در گوشه ای از دورترین نقاط کشور ظلم و ستمی واقع شود. همانطور که دنبال این هستند تا نیروهای براندازی را سریعاً پیدا کنند و با آنها برخورد نمایند، باید با حساسیت تمام ، ستمگری و جور به هر

شکل آنرا، از عوامل براندازی قلمداد کنند و ریشه اش را در آورند. لذا احادیث دیگری به لحاظ اهمیت موضوع از امام علی علیه السلام می آوریم (152):

((الجور احد المدمرين)) : جور و ستم یکی از هلاک کنندگان است.

((من جار اهلکه جوره)) : هر کس ظلم کند همان ظلمش نابودش می کند.

من عمل بالجور عجل الله هلكه : هر کس کارش را با ظلم پیش برد خداوند در نابودیش سرعت به خرج می دهد.

((من ظلم قضم عمره و دمر علیه ظلمه : هر کس ستم روا دارد - شیشه - عمر خود را شکسته است و ظلمش او را براندازد.

((من جار قضم عمره : هر کس تجاوز و ستم نماید - شیشه - عمر خود را شکسته است.

به زیادین ابیه وقتی جانشین ابن عباس در بلاد فارس شد، فرمود:

((استعمل العدل ، واحذر العسف و الحيف ، فان العسف يعود بالجلاء، والحيف يدعو الى السيف

((153)) . عدل را بکار بند و از ستمگری و بی عدالتی برحذر باش که ستم و تجاوزگری جلای وطن

را برای مردم پدید آورد و بی عدالتی مردم را به طرف اسلحه و برخورد می کشاند.

...)) و لیس شیء اءدعی الى تغیر نعمة الله و تعجیل نعمته من اقامة علی ظلم ، فان الله سمیع

دعوة المضطهدين ، و هو للظالمين بالمرصاد ((154))... چیزی به اندازه اصرار بر ستمگری عامل

تغییر نعمت خدا و باعث تسریع در خشم خداوند نیست ، زیرا خداوند آه و ناله مظلومان را همیشه می شنود و او را در کمین ستمگران است.

منه دل بر این دولت پنج روز بدود دل خلق خود را مسوز سعدی

ظلم به مفهوم عام آن شامل هرچه بر خلاف حق و قوانین خدا در جامعه اتفاق می افتد، می گردد

چون همه آنها در غیر جایگاهی که باید قرار گیرند، بکار می روند.

از قبیل:

-عدم اطاعت از رهبری ، (با توجه به سلسله مراتب آن تا پایین ترین درجه مسؤ ولیت به شرط

اینکه در این سلسله مراتب چیش آنان از روی عدل باشد، نه تبعیض که خود نوعی ظلم است).

-از منکرات جلوگیری نکردن.

-رشوه خواری عوامل نظام.

-بی توجهی به حقوق مردم.

-تجاوز به حقوق دیگران.

-بدرفتاری با مردم.

-تبعیض در جامعه . و...

امام علی علیه السلام برای شناخت ظالم سه نشانه را ذکر می فرماید:

((للظام من الرجال ثلاث علامات)):

((-يظلم من فوقه بالمعصية)) .

((-و من دونه بالغلبه))

((-يظاهر القوم الظلمة: (155))

-نسبت به مافوق خود نافرمان است.

-نسبت به زیر دست خود با زور رفتار می کند.

-حمایت از گروه ستمکاران.

ظلم باعث شکست و عدل عامل پیروزی است ، شکست عامل نابودی و عدل عامل بقا و ثبات است

مها زورمندی مکن باکهان
که بر يك نمط می نماند جهان
خطا بین که بر دست ظالم برفت
جهان ماند و او با مظالم برفت سعد

از دیدگاه حضرت امیر)) ع ((حتی برای پیروزی بر دشمن نباید از حریم عدالت بیرون رفت بلکه برخورد عادلانه پیروزی آفرین است)) : و بالسیره العادلة يقهر المناوی : (156)) با روش عادلانه دشمن شکست می خورد و از میان می رود.

اگر ظلم و ستم دورانی را هم به خود اختصاص دهد، نتیجه آن چیزی جز سقوط و نابود نیست : ((فان الله لم يقصم جباري دهر قط الا بعد تمهیل و رخاء : (157)) خداوند ستمکاران گیتی را پس از مهلت دادن و خوشی و فراخی نابود کرده است.

اهمیت این گناه بنیان کن برای يك امت و توجه حاکمان و رهبری جامعه به آن ، بیش از این همه ((احتیاط های مستحبی)) است که برای احکام عبادی داریم . ما در رساله های عملیه آنقدر احکام را با احتیاطات چه واجبش و چه مستحبش ذکر می کنیم که باعث خستگی و دلزدگی می شود ولی متأسفانه برای يك گناه به این بزرگی که پایه های نظام را می لرزاند، از کنار آن می گذریم و فکر می کنیم سقوط، برای دیگران است نه برای ما، و هیچ احتیاطی از طرف ما نسبت به اعمال و کردارمان صورت نمی گیرد. ظلم و ستم این عامل بسیار مهم براندازی کار ندارد که ما مؤمنیم ، تا از کنار ما بگذرد و به سراغ همسایه ما برود، به هر شکل ممکن که تصور آن را بنماییم ؛ -
بخواهیم یا نخواهیم -، عامل انقراض و زوال است ، همانطور که دیگران را بر انداخت . ما را نیز به کام خود فرو خواهد برد. بنابراین الاحتیاط طریق النجات ، یکی از موارد کاربردش همین جاست .

نه آن شوکت و پادشاهی بماند
نه آن ظلم بر روستایی بماند سعد

گاهی يك سخن به ظاهر ظالمانه باعث نابودی می شود تا چه برسد به اعمال ادامه دار ظالمانه ، يك جمله عمر خلیفه دوم باعث جان او شد، اگر چه بعید نیست دست های پنهان و جریانهای دیگری نیز در پس پرده فعالیت داشته اند ولی این نکته تاریخی بسیار جالب است:
((عمر اجازه نمی داد هیچکس از عجمان وارد مدینه شود. مغیره بن شعبه بدو نوشت)) : من غلامی دارم که نقاش و نجار و آهنگر است و برای مردم مدینه سودمند است اگر مناسب دانستی اجازه بده او را به مدینه بفرستم)).

عمر اجازه داد. مغیره روزی دو درهم از او می گرفت وی ابولو لؤ نام داشت و مجوسی و از اهالی نهاوند بود و مدتی در مدینه بود آنگاه پیش عمر آمد و از سنگینی باجی که به مغیره می داد شکایت کرد عمر گفت)) : چه کارهایی می دانی ؟ ((گفت)) : نقاشی و نجاری و آهنگری . ((عمر گفت : ((باجی که می دهی در مقابل کارهایی که می دانی زیاد نیست .)) او قرقر کنان برفت يك روز دیگر از جایی که عمر نشسته بود می گذشت عمر بدو گفت)) : شنیده ام گفته ای اگر بخواهم آسیایی می سازم که با باد بگردد ((ابولو لؤ گفت)) : آسیایی برای تو بسازم که مردم از آن گفتگو کنند ((و

چون برفت عمر گفت)) : این برده مرا تهدید کرد ((و چون ابولؤلؤ به انجام کار خود مصمم شد خنجری همراه برداشت و در یکی از گوشه های مسجد در تاریکی به انتظار عمر بنشست ، عمر سحرگاه می رفت و مردم را برای نماز بیدار می کرد و چون بر ابولؤلؤ گذشت برجست و سه ضربت به عمر زد که یکی زیر شکم او خورد و همان بود که سبب مرگش شد (158) .))

دقت در تقسیم اموال عمومی از دقیق ترین امور يك نظام سالم و عادل است ، نمی شود آنرا به بعضی اختصاص داد و به بعضی دیگر خیر یا کمتر از آنان پرداخت : امام علی علیه السلام آنرا خیانت و جور می دانند)) : جود الولاية بفيء المسلمين جور و ختر (159) .))

تبعیض اقتصادی و بهره برداری مالی برای کارگزاران يك نظام ، ظلم است . دست اندرکاران حکومت جامعه نباید برای خود حقی بیش از دیگران قائل شوند و خود را يك سر و گردن از دیگران نسبت به امکانات مالی و حقوقی جامعه بالاتر بدانند و جایگاه خاصی را برای خود در میان مردم تصور نمایند. این طرز تفکر خود تبعیض محض و ظلم بزرگی است که بنیان جامعه را سست می کند. امام علی علیه السلام درباره خواص چنین می فرماید)) : ليس احد من الرعية اثقل على الوالي مؤونة في الرخاء و اقل معونة له في البلاء و اكره للانصاف و اساءل بالاحاف و اقل شكرا عند الاعطاء و اءبطاء عذرا عند المنع و اءضعف صبورا عند ملومات الدهر من اهل الخاصة (160):

((از مردم هیچکس چون خواص بر حکمرانان به هنگام رفاه و آسایش گرانبارتر، در گرفتاری ها کم یاری کننده ، در انصاف و برابری ناراضی تر، در خواهش پر اصرارتر، موقع بخشش کم سپاستر، در هنگام جلوگیری و ممانعت دیر عذر پذیرنده تر و در پیشامد و سختی های روزگار کم صبر تر نیست.

((ولیکن احب الامور اليك اوسطها في الحق و اعمها في العدل و اجمعها لرضى الرعية (161):...))

((باید محبوبترین کارها برای تو میانه روی در حق باشد و شامل همه گردد و خشنودی و رضایت عموم در آن گنجانیده شده باشد. زیرا انتقام جویی همگانی ، همچون سیل بنیانکن رضایت خواص را نابود کند ولی ناراحتی تعداد اندکی خواص با خشنودی و رضایت عمومی مردم پوشیده می شود.))

((انصف الله و انصف من نفسك و من خاصة اهلك و من لك فيه هوى من رعيتك فانك الا تفعل تظلم)) (162) : شخص خودت و نزدیکانت و هر کس که از بین مردم بیشتر به او توجه داری ، همگی موظف به رعایت عدل و انصاف نسبت به خدا و عموم مردم می باشید، اگر این عدل و انصاف را رعایت نکردی بدان که ستم روا داشته ای.

اکنون که بحث پیرامون نتایج جور و ستم به اینجا رسید مناسب است حکایتی از گلستان سعدی بیاوریم:

((یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول بمال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده ، تا بجائی که خلق از مکاید فعلش بجهان برفتند به مناطق دیگر گریختند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت - برداشت محصولات کشاورزی کم شد - و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد
گو در ایام سلامت بجوانمردی کوش
بنده حلقه بگوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

باری ، بمجلس او در ، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون ، وزیر ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه برو مملکت مقرر شد؟ گفت : آنچنانکه شنیدی خلقی برو بتعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت . گفت : ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهیست تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی مگر سر پادشاهی کردن نداری ؟

همان به که لشکر بجان پروری که سلطان بلشکر کند سروری

ملک گفت : موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت : پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت ، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و ترا این هر دو نیست

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند ملک را پند وزیر ناصح موافق طبع مخالف نیامد ، روی از این سخن در هم کشید و بزندانش فرستاد ، بسی بر نیامد که بنی عم سلطان بمنازعت خاستند و ملک پدر خواستند ، قومی که از دست تطاول او بجان آمده بودند و پریشان شده ، بر ایشان گرد آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این بدر رفت و بر آنان مقرر شد

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست دوستدارش روز سختی دشمن زور آورست با رعیت صلح و زجنگ خصم ایمن نشین زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست))

(163)

نسبت به ستمگری ، جور و بی عدالتی باید تا آنجا حساسیت نشان داد و مواظب و حراستگر باشیم که به کارهای عادلانه خود نیز با دیده شک بنگریم ، نه اینکه توجه نداشته باشیم که ظلم است یا عدل ؟ و بدتر از این ، آن که انسان جور و ظلمش را عین عدالت بپندارد . امام علی علیه السلام چنین انسانی را جائزترین و ستمکارترین فرد ، قلمداد فرموده است)) : اعجور الناس من عد جوره عدلا منه)) (164) . آیا این همه روایت پیرامون ظلم و ستم و اثرات آن ، جعلی ، و از ائمه علیهم السلام که زبان پیامبر در بیان مکتب اسلام هستند ، نقل نشده است ؟ آیا این روایات سند ندارد؟ آیا با عقل ، سازگار نیستند؟ مخالف کلام خدا هستند؟
اولا: این احادیث و بیانات از امیرالمؤمنین بطور مسلم با آیات قرآن سازگاری دارند و با متن کلام

خدا که پیرامون ظلم ، آن آیات کثیر را بر پیامبر اسلام نازل کرده است ، هماهنگی دارد و بر خلاف نظر وحی نیست.
ثانیا: این احادیث از نهج البلاغه و... که نقل شده در جای خود به اثبات رسیده ، کتاب معتبر و قابل اعتمادی است.

ثالثا: این نوع احادیث ، احادیثی نیستند که بتوان تصور تحریف یا جعلی بودن آنها را داد، چون اینها بر خلاف تمایلات نفسانی حکام است نه مطابق آن . لذا باید به آنها اهمیت داد، با طیب خاطر به آنها عمل کرد، گرفتار و همیات و ذهنیات خود نشویم و بدانیم اینها در تمام زمینه ها کاربرد دارند چه در عالم سیاست باشد یا در مسائل اقتصادی ، در گزینش ها و حقوق فردی و اجتماعی افراد جامعه ، و... اگر قائل به روش احتیاط را پیش بکشیم و بگوییم: ((الاحتیاط طریق النجاة)) - همانطور که گفته شد، در برخورد های اجتماعی و مسائل حکومتی بیش از همه جا، جای احتیاط است و ما نیاز به آن داریم . گمان نکنیم همه اعمال و کردار ما عین عدل و روش ما اسلام مجسم است.

- 1 عدل

حال که با استفاده از آیات و روایات ، فروپاشی می آفریند، به نقش عدل ، که در حفظ نظام یکی از عوامل بسیار مؤثر است ، اشاره می کنیم:
نظام و جهان هستی هستی بوسیله عدالت پا بر جاست . پیامبر فرمود ((بالعدل قامت السموات و الارض (165))) آسمان ها و زمین به عدل ایستاده اند.
مکتب اسلام بر اساس عدل استوار است و پیامبر صلی الله علیه و اله از همان دوران تبلیغ به مردم گوشزد کردند که ((: امرت لاء عدل بینکم (166))) مأمور عدالت در میان شما هستم . قرآن در موضوع از دواج به عدالت امر می کند، (167) در بحث قضاوت امر به عدالت می نماید، (168) و در امور اقتصادی امر به قسط و عدل می نماید، (169) و حتی جایی امر به عدالت می نماید که انتظار نمی رود هیچ انسانی بر عدالت قلم و قدم زند و آن در جایی است که وقتی کینه ، با طرف مقابل برخورد می نماید، ظلم است . لذا در چنین موضعی قرآن تاءکید دیگری بر عدالت است: ((و لا یجر منکم شنئان قوم علی اءلا تعدلو ادلوا هو اقرب للتقوی)) (170) ... بغض و کینه گروهی ، شما را بطرف بی عدالتی سوق ندهد (وا ندارد که عدالت نکنید)، عدالت نمایید که به تقوی نزدیکتر است ... خمیر مایه مکتب اسلام ، که اعتقادیش عدل مطلق است ، عدالت و داد می باشد. امام علی علیه السلام می فرماید: ((ان العدل میزان الله سبحانه الذی وضعه الخلق و نصبه لاقامة فلا تخالفه فی میزانه و لا تعارضه فی سلطانه)) (171): عدالت میزان خداوند سبحان است که در میان خلق قرار داده و برای برپایی و قوام حق نصب فرموده ، بنابراین درباره میزان خداوند با او مخالفت نکنید و معارضه با دلیل خداوند یا سلطنت او ننمایید.

((العدل اقوام اساس:)) عدل قوی ترین و پایرجاترین بنیان است.
((جعل الله العدل قواما للانام و تنزیها من المظالم و الاثم و تسنیه للاسلام)) : خداوند عدالت را عامل ثبات برای مردم و دور نمودن و پاکی از ظلمها و گناهان و درخشش و مزیتی برای اسلام قرار داد.

((العدل قوام الرعیة و جمال الولاية)) عدالت عامل ثبات مردم و جمال حاکمان است . زیبایی کشورداری عدالت ، عفو و بخشش با قدرتمداری است که فرمود: ((جمال السیاسة العدل و العفو مع القدرة)) (172)

در کلام دیگری آن حضرت عدالت را سپری فرض می کند که دولتها را از گزند حوادث حفظ می نماید: ((العدل جنة الدول)) . با توجه به این حدیث ، عنایت پیامبر اکرم را درباره عدالت بنگریم و سیره آن حضرت را ملاک عمل قرار دهیم.

((در فتح مکه زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضائی جرمش محرز گردید. خویشاوندانش که هنوز رسوبات نظام طبقاتی در خلایای مغزشان بجای مانده بود، اجرای مجازات را ننگ خانواده اشراقی خود می دانستند و به تکاپو افتادند، بلکه بتوانند مجازات را متوقف سازند، اسامه بن زید را که مانند پدرش نزد رسول خدا (ص) محبوبیت خاصی داشت، وادار کردند به شفاعت برخیزد، او همینکه زبان به شفاعت گشود، رنگ صورت رسول خدا (ص) از شدت خشم بر افروخته شد و با عتاب و تشدد فرمود:)) چه جای شفاعت است، مگر می توان حدود قانون خدا را بلا اجرا گذاشت((؟ دستور مجازات صادر نمود. اسامه متوجه غفلت خود گردید و از لغزش خود عذر خواست و استدعای طلب مغفرت نمود

برای اینکه فکر تبعیض در اجراء قانون را از مخیله مردم بیرون بنماید به هنگام عصر در میان جمع به سخنرانی پرداخت و ضمناً عطف به موضوع روز کرده چنین گفت:)) اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند بدین سبب که در اجرای قانون عدالت تبعیض روا می داشتند، هر گاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرمی شد او را از مجازات معاف می کردند و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه آن مبادرت می کرد او را مجازات می نمودند، قسم به خدایی که جانم در دست اوست در اجرای عدل در باره هیچکس فروگذاری و سستی نمی کنم، اگر چه مجرم از نزدیکترین خویشاوندان خودم باشد (173))

او خود را مستثنی نمی کرد و فوق قانون نمی شمرد. روزی به مسجد رفت و در ضمن خطابه فرمود:)) خدا سوگند یاد کرده است در روز جزا ظلم هیچ ظالمی در نگذرد، اگر کسی از شما ستمی از من رفته و از این رهگذر حقی بر ذمه من دارد من حاضرم به قصاص و عمل متقابل تن بدهم. ((از میان مردم شخصی بنام)) سواده بن قیس ((پیا خاست و گفت یا رسول الله)) روزیکه از طائف برمی گشتی و عصا را در دست خود حرکت می دادی به شکم من خورد و مرا رنج ساخت. ((فرمود)) حاشا که به عمد این کار را کرده باشم. معهذا به حکم قصاص تسلیم می شوم ((فرمان داد همان عصا را بیاورند و به دست)) سواده ((داد و فرمود)) هر عضو بدن تو را که خسته است به همان قسمت از بدن من بزن و حق خود را در همین نشاء دنیا از من بستان ((

سواده گفت نه نه، من شما را می بخشم. فرمود)) خدا نیز بر تو ببخشد (174)) (آری چنین بود رفتار يك رئیس و زمامدار تام الاختیار دین و دولت در اجرای عدل اجتماعی و حمایت قانون (175)) (عدالت عامل به راه صواب و درست کشاندن مردم است. به عبارت بهتر عاملی برای

اصلاح جامعه و امت می باشد وصی رسول عدالت پیشه می فرماید ((:العدل يصلح الرعية . و بالعدل تصلح الرعية)) . در بیانی دیگر آن حضرت عدالت را وسیله برای دو چندان شدن برکات خداوندی می داند ((:ع بالعدل تتضاعف البركات .)) حکومت اگر بخواهد نظم پیدا کند و بر اساس يك نظام درست برقرار بماند از تنها مسیری که به موفقیت می رسد و برقرار می ماند، عدالت است ((:العدل نظام الامر)) (در يك نظام عادلانه می توان احکام خدا را زنده کرد ولی اگر خدای ناکرده ذره ای ظلم باشد نمی توان دم از اسلام و شکوفایی احکام الله زد. امام علی علیه السلام می فرماید ((:العدل حياة الاحكام)) . افزودن بر شکوفایی احکام الله، عمران و آبادانی جامعه که عامل مهمی برای ثبات و پایدار ماندن حکومت است، به وسیله عدالت امکان پذیر است ((: ما عمرت

البلاد بمثل العدل)) : چیزی مانند عدالت عامل آبادانی سرزمین ها نمی شود. امت مؤمن و با ایمان امتی است که روش خود را ((عدل و داد)) قرار دهد و در تمام زمینه ها، گامهای خود را جایی گذراند که جایگاه آن است و هر چیزی را با عدالت و میزان عدل خداوند بسنجند، که عدالت راعس ایمان و گرد آورنده تمام نیکیها، بلکه عالی ترین مرتبه ایمان است)) :العدل راعس الايمان و جماع الاحسان و اعلى مراتب الايمان (176)) . اگر نظامداران جامعه و حاکمان بر سرنوشت مردم، علاقه به حفظ حکومت و لاءقل حراست از قدرت خود بر مردم داشته باشند که باعث می شود هم

حکومت بقایش ادامه پیدا کند و هم خودشان بر جامعه حکمرانی نمایند، باید عشق و علاقه مردم را نسبت به نظام برانگیزند. عامل محبت مردم به نظام سیاسی شان این نیست که کردار حاکمان بر جامعه طوری باشد که مردم نظام حق را با نظام باطل گذشته مقایسه کنند و کم کم گرایش و محبت از نظام فعلی کاسته شود و کفه ترازوی رژیم قبلی یا نظام دیگری سنگین تر و میل جامعه به آن بیشتر شود و حکومت حق از چشم مردم بیفتد و دیگری جایگزین شود، اگر حکومتی بخواهد بماند باید مردم را با خود داشته باشد و این ممکن نیست مگر اینکه زمینه محبت آنان فراهم گردد.

مراعات دهقان کن از بهر خویش که مزدور خوشدل کند کار بیش

پر فروغی حکومت را امام علی علیه السلام محبت و عدالت می داند: برترین نور چشم (عزیزترین چیز) برای حاکمان ، دنبال اقامه عدالت در جامعه بودن و ظهور و آشکار شدن دوستی مردم را اگر مغرض نباشند، در پی دارد)) : ان افضل قرة عين الولاية استقامة العدل و ظهور مودة الرعية ، و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم (((177) . افزون بر آنچه ذکر گردید، عدالت نتایج فراوانی را برای نظام و کارگزاران آن در پی دارد:

- عدالت تمکن و توانایی و قدرت را می آفریند و افزایش می دهد. - اوامر رهبران جامعه را نفوذ بخش می گرداند. - باعث عظمت حکمرانان در چشم مردم می شود. - ستایش مردم از دوران حکومت را در پی دارد. - دوام حکومت بیمه می شود. - مورد لطف و عنایت خداوند سبحان قرار می گیرند)) : من عدل تمکن)) . (((178) . من عدل نفذ حکمه)) . (((179) . من عدل عظم قدره (180) . (((من کثر عدله حمدت ایامه)) . (((181) . ثبات الدول بالعدل)) . (((182) لن تحصن الدول بمثل العدل فیها (183) . من عمل بالعدل حصن الله ملکه ، من عمل بالجور عجل الله هلكه)) (184) . با توجه به روایات ، آنچه از همه مهمتر به نظر می رسد، این است که عدالت اگر آینه نظر سردمداران و مسؤلان نظام باشد، حکومتشان با عنایت خاصه حضرت سبحان با قوام ، ثابت و پایدار خواهد بود)) : اعدل تدم لك القدرة (185)) در سایه عدالت تمام امور دشوار، مرتفع می شود. و برکات خداوندی بر امت عدالت دوست و خداجو افزون می گردد. دنیایی آخرت پرور ساخته می شود و سازندگی و توسعه معنوی و مادی صورت خواهد گرفت . ان شاء الله. در اینجا بی مناسبت نیست نکاتی را از نوع تقسیم اموال عمومی توسط حضرت امیر علیه السلام ذکر کنیم:

((- 2 توزیع بیت المال بر اساس مساوات))

.. عمر و عثمان در طول مدت بیست و چند سال خلافت خود، در مورد تقسیم بیت المال ، تبعیضات فردی و طبقاتی دردناکی بوجود آورده بودند و این روش باطل در میان مردم ، سنتی شده بود. علی علیه السلام وقتی که روی کار آمد، با دشواریهای سختی روبرو شد روش علی در تقسیم بیت المال بر اساس مساوات و استحقاق بود، روشن است که بر هم زدن ، روش عمر و عثمان که سالها مردم با آن خو گرفته بودند آسان نبود، او هر گونه تبعیض و طبقه بندی در تقسیم بیت المال را روا نمی دانست . اینک ببینیم این مطلب از دیدگاه فقه چگونه است ؟

- 3 تقسیم بیت المال بطور مساوی از دیدگاه فقه اسلامی

یکی از مسائلی که در بحث بیت المال عنوان می شود مسأله چگونگی تقسیم بیت المال است ، این مسأله در کتب فقهی عنوان شده و در این باره فقهای مذاهب اسلامی اختلاف نظر دارند. اما از دیدگاه فقهای تشیع ، باید بیت المال بطور مساوی بین مستحقین تقسیم گردد. عالم بزرگ و معروف شیعه طوسی در کتاب ((خلاف)) خود ذیل باب)) کتاب الغین و قسمة الغنیمه ((پس از ذکر این مسأله از دیدگاه فقهای مذاهب مختلف اسلامی در مسأله 44 چنین گوید:

((در مصرف بیت المال ، بین مردم بخاطر شرافت یا سابقه بیشتر در اسلام و یا دانش و زهد، فرقی نباید گذاشت ، و شیوه علی علیه السلام همین بود که بیت المال را بطور مساوی قسمت می کرد، ابوبکر نیز همین روش را داشت ، حتی به افرادی که حاضر نمی شدند نیز به همان اندازه می داد، ولی عمر دسته ای را بر دسته دیگر برتری می بخشید. آنگاه اضافه می کند: دلیل بر تقسیم بیت المال بطور مساوی این است که اسم)) بیت المال ((مطلق است و شامل همه مردم می شود، و هر کسی از هر طبقه ای باشد، در این جهت هیچگونه امتیازی ندارد ، و برتری دادن بعضی بر بعضی دیگر جایز نیست ، زیرا برتری دادن نیاز به دلیل دارد و در اینجا دلیلی برای برتری دادن اشخاص وجود ندارد.))

محقق عالیقدر صاحب جواهر گوید)) : روایات صحیح و فراوان بر این معنی دلالت می کند که حضرت علی علیه السلام بیت المال را بطور مساوی بین مردم تقسیم کرد، و رعایت عدالت در این مورد از صفات خاص آنحضرت بشمار آمده بود. ((در اینجا در میان روایات فراوان به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم:

1- علی علیه السلام فرمود: در روز قیامت در مورد هفت چیز باز خواست می کنند که عبارتند از: انجام نماز، پرداخت زکات ، امر به معروف و نهی از منکر و تقسیم بیت المال بطور مساوی و رعایت عدالت در میان مردم ، و اجرای حدود الهی.

2- عاصم بن کلیب از پدرش نقل می کند که گفت : من در حضور علی علیه السلام بودم که اموالی مربوط به بیت المال از یکی از نواحی ایران آورده بودند، حضرت بر خاست و تصمیم به تقسیم آن گرفت و ما نیز با او برخاستیم ، مردم برای دریافت آن هجوم می آوردند، حضرت برای رعایت انضباط ، دستور فرمودند طنابی به عنوان حائل اطراف اموال کشیده ، تا جمعیت در آن طرف طناب قرار گیرند و فرمود: اجازه نیست که کسی از این ریسمان عبور کند مردم آن طرف طناب نشستند و خود داخل طناب شد و فرمود: رؤ سای هفتگانه کجایند؟ (آنروز در کوفه هفت قبیله از مسلمین زندی می کردند که هر کدام نماینده خاص داشتند) حضرت سهم هر يك از قبایل را به نماینده آن قبیله تحویل دادند تا آنها بطور مساوی آنرا در میان اعضاء قبیله خود تقسیم کنند در کنار اموال ؛ داخل ظرفهای خالی شده يك قرص نان بدست آمد علی علیه السلام فرمود: این قرص نان را هفت قسمت کنید و برای هر قبیله ای از قبائل هفت گانه يك قسمت آنرا بگذارید سپس فرمود:

((هذا جنای و خیاره فیه))

اذ کل جان یده الی فیه))

یعنی این چیده ، بهترینش در میانش است ، زیرا هر چیننده دستش به طرف دهان خودش بر می گردد، آنگاه همه آن اموال را تحویل نماینده ها داد، آنان در حضور آنحضرت ،افراد قبيله خود را می خواندند و اموال را در میان ، آنها قسمت می کردند.

خلاصه اینکه : طبق مبانی شیعه بطور کلی ، تقسیم بیت المال باید بطور مساوی بین افراد باشد، ولی در پاره ای از موارد بخاطر اموری در تقسیم به بعضی بیشتر داده می شود، مثلا در تقسیم غنائم جنگی (که یکی از منابع بیت المال است) به جنگجویان پیاده يك سهم داده می شود اما به جنگجویانی که سواره اند اگر يك اسب دارند ، دو سهم می شود و اگر چند اسب دارند سه سهم تعلق می گیرد.

روشن است که این فرق بخاطر مخارج خوراکی و نگهداری اسبها است ، و با توجه به این مطلب ، می فهمیم که این موضوع حاکی از تبعیض در تقسیم بیت المال نیست.

-4- شیوه علی علیه السلام در تقسیم بیت المال

ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه که از بزرگان اهل تسنن است داستان ذیل را از ابو جعفر اسکانی نقل می کند:

علی علیه السلام در دومین روز بیعت بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا چنین فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله رحلت کرد، مردم ابوبکر را برای خلافت برگزیدند، و ابوبکر نیز عمر را خلیفه بعد از خود قرار داد، عمر به روش ابوبکر رفتار می کرد، و سپس در پایان عمر، شورای شش نفری تشکیل داد که میان آن شورا، خلافت به عثمان واگذار شد، او هر چه را که شما نمی خواستید انجام می داد، تا آنکه به کارهای او پی بردید ،آنگاه محصور گردید و کشته شد پس از کشتن عثمان به سوی من آمدید، و من خلافت را پذیرفتم)) من مردی هستم از شما و دارائی و جان شما را از آن خود می دانم ، و در نگهداری آنها می کوشم.))

براستی خداوند درهای رحمت را به سوی شما و اهل قبله گشوده است و فتنه ها همچون شب تار رو آور شده است ، که جز افراد صبور و بیبا و آگاه بر رازها، تاب این حوادث را ندارند، من شما را به راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله سوق خواهم داد، و آنچه را که به آن مأمور شدم در میان شما اجرا می کنم ، در صورتی که از یاری من دست برندارید، و من از خداوند یاری می طلبم.

آگاه باشید، گمان مبرید که پس از در گذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله من دگرگون شده ام ، بلکه من اکنون همان هستم که در زمان رسول خدا بودم ، پس هر فرمانی از جانب من به شما رسید، و در آنجا که شما را پرهیز دهم گام بر ندارید و در کارها شتاب نکنید، تا آن را برای شما روشن سازم و در حقیقت هر دستوری را که نافرمانی کنید ما عذر شما را نمی پذیریم.

آگاه باشید، خداوند بیشتر از آسمان و عرش خود، داناتر است و می داند که من حکومت بر امت محمد صلی الله علیه و اله را خوش نداشتم ، تا اینکه خواسته تمام شما بر این شد که من آن را بپذیرم ، برای اینکه من شنیدم پیامبر خدا می گفت:

((هر حاکم که زمام امور بعد از مرا به عهده گیرد، بر میزان نگه داشته شود، و فرشتگان ، صحیفه (آمار خیر و شر) وی را پخش می کنند، پس اگر دادگر باشد خدات او را نجات می دهد و اگر ستمگر باشد، میزان به گونه ای تکان می خورد که استخوانهایش می شکند، و سپس به سوی آتش سرازیر می شود...))

آنگاه علی علیه السلام به راست و چپ نگاه کرد و گفت:

آگاه باشید، فردا که فرا رسد، کسانی را که در دنیا فرو رفته اند و گنجهای دنیا را ذخیره کرده اند و آنرا (بناحق) از خود می دانند، من آنها را از دستشان بیرون می کنم ، در نتیجه آنان از رفتار من ناراحت می شوند و می گویند فرزند ابوطالب ، حقوق ما را بر ما حرام نموده است.

هر گاه به خواست خدا فردا فرا رسد ، نزد من بیائید، تا مالی را که پیش ما وجود دارد در میان شما تقسیم کنیم ، هیچیک از شما نباید با ما مخالفت کند خواه عرب باشد یا عجم ، اهل بخشش باشد یا نباشد...

نخستین مخالفت عده ای با امام علیه السلام از اینجا شروع شد که او دستور تقسیم بیت المال را بطور مساوی صادر کرد - اینک دنباله ماجرا:

فردای آن روز، مردم طبق دستور امام ، برای گرفتن سهم خود نزد امام حاضر شدند، علی علیه السلام به خزانه دارش عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

از مهاجرین آغاز کن و آنان را به حضور بطلب و به هر يك سه دینار بده ، سپس انصار را به حضور بطلب و به آنها نیز هر يك سه دینار بده ، و پس از آنها هر يك از مردم که حاضر شدند، چه سرخ پوست باشند یا سیاه پوست به همین مقدار بده.

سهل بن حنیف (که به غلام سابقش همین مبلغ داده شده بود) به اعتراض برخاست و گفت : این شخص (غلام) دیروز غلام من بود، و امروز او را آزاد کرده ام ، به او برابر من می دهی ؟

علی علیه السلام فرمود:)) هر چه به دادیم به تو نیز می دهیم.))

به همه افراد سه دینار داد بی آنکه بین آنها فرقی بگذارد.

افرادی چون طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعید بن عاص و مروان و عده ای از قریش و...با این روش مخالفت کردند و دنبال آن را گرفتند...امیر مؤمنان در پاسخ آنان در مورد مسأله اعتراض به تساوی در صرف بیت المال چنین فرمود:)) اتاءمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه ، و الله لا اعطو به ، ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما و لو كان المال لی لسویت بینهم فکیف و انما المال مال الله . الا و ان اعطا المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یعضه فی الاخره و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله و لم یضع امرء فی غیر حقه و عند غیر اهله الا حرمه الله شکرهم و کان لغیره ودهم فان زلت به النعل یوما فاحتاج الی معونتهم فشر خلیل و اءلام خدین))((آیا به من دستور می دهید به کسانی که تحت فرمانروائی من هستند ستم کنم تا یارانی گرد آورم ، به خدا سوگند تا دنیا وجود دارد و تا ستاره ای دنبال ستاره دیگر حرکت می کند این کار را نخواهم کرد، اگر مال از آن خودم بود آنرا بطور مساوی تقسیم می کردم ، چه رسد به اینکه مال ، مال خداست.

آگاه باشید که بخشیدن مال در جای ناروا بریز و بپاش و بیهوده مصرف نمودن آن است و اینگونه بخشش بخشنده را در دنیا بالا می برد، ولی در روز رستاخیز به پائین می کشاند و در پیش مردم او را محترم می کند ولی در پیش خدا خوار می گرداند، و کسی مال خود را در جای نادرست و نزد ناهلان نگذاشت مگر آنکه خداوند شکر آن مال را بر او حرام کرد.

این بخشش نابجا و ناروا، در دل مردم دوستی می آفریند اما اگر روزی پیش آمدی بدی برای او رخ داد و به یاری آنها نیازمند شد، آنها بدترین و سرزنش کننده ترین یار و دوست خواهند بود))

(186)

در خطبه)) یتبراء من الظلم)) داستان آهن گداخته ای که آن حضرت برای برادرش عقیل آماده کرد تا او را از درخواست بیش از سهمیه اش بترساند، به ما درس عدالت خواهی می دهد که خانواده خود را بر دیگران ترجیح ندهیم و بیش از دیگران برای آنان حقوقی منظور نکنیم . آن هم در حالی امام علیه السلام می فرماید:

((اگر چه خانواده اش در حال فقر و نداری زندگی را سپری می کرد و غبار پریشان حالی بر

چهره شان نشستہ بود ((این داستان زبان زد خاص و عام است هر شیعه علی می داند (187)). در کتابهای دیگر بعضی از نکات را که یاد آور خط فکری امام علی علیه السلام است و به افراد جامعه آنروزی ، آموزشهای عدم تبعیض بین انبای بشر را می فرموده ، آورده اند و مطالب مذکور را توضیح بیشتری می دهد (188).

((حضرت علی علیه السلام در تقسیم بیت المال نیز با رعایت حقوق عامه مردم ، همه را برابر می دانست ، امام علیه السلام چند روز پس از قبول خلافت فرمود:

((مردم! ... از ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردید، تمام فرزندان او از روز نخست آزاده بودند. لکن امروز به خاطر جهات و مقتضیاتی ... جمعی بنده و مملوک شما قرار گرفته اند... قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد من جمع شده ، باید در میان شما از سیاه پوست و سفید پوست ، بردگان و آزادگان ، به طور مساوی تقسیم شود.))
بعد علی علیه السلام از آن به هر نفر سه دینار داد مردی از انصار و غلامش که روز گذشته آزاد شده بود هر کدام سه دینار گرفتند. مرد اعتراض کرده گفت:
یا علی علیه السلام ! این غلام را من دیروز آزاد نموده ام ، آیا سهم مرا با او به يك اندازه می دهی ؟ حضرت پاسخ داد:

من در کتاب خدا دقت کردم ، تفاوتی بین فرزندان اسحاق که آزاد بودند ندیدم.
حضرت علی علیه السلام به خاطر اینکه در تقسیم بیت المال بین عرب و عجم ، برده و آزاده ، اشراف و فقرا و ... تفاوتی نمی گذاشت ، در ابتدا همیشه مورد اعتراض واقع می شد، ولی آنچه برای امام علیه السلام اهمیت داشت عمل به قانون (شرع) بود. امام علیه السلام هیچگاه به خاطر مصالح شخصی یا مصالح حکومت اسلامی از قانون تخطی نکرد، و هیچ وقت قانون را باب میل خود تفسیر نفرمود. روزی طلحه و زبیر به امام علیه السلام اعتراض کرده اند که:
عمر در تقسیم بیت المال با ما اینگونه رفتار نمی کرد! حضرت فرمود:
آیا پیامبر بیت المال را مساوی تقسیم نمی کرد؟

گفتند:

-بلی ،

فرمود:

شیوه پیامبر سزاوارتر به پیروی است یا شیوه عمر ؟
گفتند

:شیوه رسول الله ، ولی ما دارای سوابق درخشان هستیم و در راه اسلام رنج و مشقت فراوانی تحمل کرده ایم و از نزدیکان پیامبریم.

حضرت فرمود:

سابقه شما بیشتر است یا من ؟

گفتند:

سابقه تو یا علی.

آیا نزدیکی شما به پیامبر بیشتر است یا نزدیکی من ؟

گفتند:

نزدیکی تو یا علی.

آیا شما بیشتر در راه اسلام رنج بردید یا من ؟

اظهار کردند:

تو یا علی

حضرت فرمود:

((به خدایم من و این اجیرم مساوی هستیم (189)).))
حضرت علی علیه السلام طی بخشنامه ای به استانداران خود ابلاغ کرد که هیچ کس نباید بیش از حق خود از بیت المال دریافت کند و هر کسی در خواست کرد، از حق خود تعدی کرده و نباید به او پرداخت گردد گاهی افراد پیر و تهیدست درخواست کمک اضافی از بیت المال می کردند. امام علیه السلام یا سهم خود را به آنان می داد یا مردم را تشویق می کرد که به آنان کمک کنند ولی هیچگاه بیش از حقوقشان، از بیت المال به آنان نمی پرداخت، این بود، که خود امام علیه السلام بیش از همه به آنها پایبند بود.
علی علیه السلام هر جمعه بیت المال را جاروب کرده و دو رکعت نماز در آن می خواند، هلال بن مسلم نقل می کند:
نزدیک غروب مالی به بیت المال آوردند. فرمود:
این مال را قسمت کنید.
گفتند:

شب شده و فردا تقسیم می کنیم، فرمود:
آیا شما تعهد می کنید که من فردا زنده بمانم؟
گفتند:

ما نمی دانیم، فرمود:
تا شمع آوردند آن مال را همان شب تقسیم کردند.
((پس از جنگ جمل، علی علیه السلام اموالی را که در بیت المال بصره بود بین همه به تساوی تقسیم کرده و خود نیز سهمی برابر دیگران برداشت، در همان حال که سهم حضرت روی زمین باقی مانده بود، مردی آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! نام من از قلم افتاده و من هم همان زحمتی را کشیده ام که تو کشیده ای، علی علیه السلام سهم خود را به او داد (190)).))
آیا شگفت آور نیست، - به اصطلاح مدیران امروزی - حضرت امیر مؤمنان از حق مدیریت خود، بحثی مطرح نکرده است.

ممکن است مدیران امروزی که علاوه بر حقوق ماهیانه خود، درآمدی بیشتر از زیر دستانشان دارند، نعوذ بالله فکرشان برتر از آن امام همام باشد؟! او واقعا آن درآمد حق است؟ به نظر الگوی اسلام عدالت اسلام یعنی امام علی، آن نه تنها حق نیست که باطل است، مگر اینکه بگوییم به ((غیر مدیران)) ظلم می کنیم و حقوق مدیران را بر اساس حق و عدالت می پردازیم.
بنابر این همین عمل هم ظلم مسلم است و به هر شکل ممکن باید راهی عادلانه برای آن پیدا کنیم تا تبعیض مذکور غولی برای نظام مقدس اسلامی نشود (191).

بخش دوم: عوامل سقوط حکومت ها: ترك جهاد

اکنون که به ظلم و ستم و بد عاقبتی آن در حد نیاز اشاره کردیم، با بهره گیری از قرآن و نهج البلاغه به عامل مهم دیگر سقوط، که آن را ((ترك جهاد)) نامیده ایم، می پردازیم:
وقتی به کاربرد این واژه از زبان حضرت امیر المؤمنین می نگریم، آن را در اصطلاح به معنای دفاع نظامی از کیان اسلام که حکومت و مردم هستند می یابیم، نه به معنای جهاد ابتدائی یا جهاد آزادیبخش.

لذا فقط مبارزه مسلحانه نظام مقدس اسلام جنبه تدافعی و آنهم بعد از اینکه هیچ راهی برای سازش و صلح عادلانه از طرف دشمن پذیرفته نشد و او آغازگر جنگ بود (192).
دفاع از اسلام و مسلمین یا با دشمنان غیر مسلمان است یا با گروه هایی که در درون جامعه به نبرد

مسلحانه با نظام می پردازند - در اصطلاح - اینان را)) فئه باغیه ((می گویند چون از حقوق خود تجاوز کرده و حقوق دیگران را از بین می برند
در لغت واژه های ((غزوه))، ((حرب))، ((قتال))، ((جهاد)) را داریم)) . جهاد ((قداست خاصی را داراست و این اصطلاح را قرآن مطرح کرد که در کل به معنای مبارزه و تلاش در راه خداست ولی برای نبرد مسلحانه نیز بکار رفته اگر چه بیشتر برای جنگ ، از واژه)) قتال ((به جای ((جهاد)) استفاده شده است . در سوره انفال که مربوط به جنگ بدر است می فرماید)) : ان الذین آمنو و هاجروا و جاهدو فی سبیل الله ((193) ... کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند..

در سوره آل عمران که به جنگ احد می پردازد، از واژه)) جهاد ((استفاده کرده است)) : اعم حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ((194) ... آیا پنداشته اید که وارد بهشت می شوید در حالی که خداوند هنوز کسانی از شما را که جهاد می کنند نیاز موده است... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز برای نبرد با تجاوزگران داخلی ، از واژه)) جهاد((استفاده کرده است)) : الجهاد باب من ابواب الجنة ((195) جهاد دری از درهای بهشت است . در زبان فارسی واژه های)) نبرد، جنگ ، پیکار، ستیز، جدال ، رزم و مبارزه مسلحانه)) بکار می بریم. با توجه به آیات و روایات ما، هیچ جا نداریم که لفظ)) جهاد((برای عملیات رزمی غیر مؤمنان باشد. هر جا در قرآن بکار رفته از طرف مؤمنان بوده و رزم مقدس را می رساند. و نشان می دهد جنبه معنوی و قداست آن نیز ملاک است 196).

قتال و جنگ از طرف گروهی یا جامعه و امتی با دیگران برای نابودی و از بین بردن یا به کام کشاندن دیگران است و با تجربه تاریخی که داریم بسیاری از جوامع با نبردهای خونین از بین رفته و یا حکومتشان نابود شده مثل : حمله مغول به ایران یا حمله اسکندر به ایران ، هجوم مسلمانان در صدر اسلام به ایران و برانداختن ساسانیان . سقوط خلافت عباسی به دست هلاکوخان . نابودی نظام نازی در آلمان هیتلری توسط متفقین.
در قرآن نیز براندازی نظام جالوتی توسط داوود پیامبر و اعطای حکومت از طرف خداوند به حضرتش مطرح شده است:

((فهزموهم باذن الله و قتل داوود جالوت و آتاه الله الملك و)) 197) ...
-بعد از نبرد - به اذن خدا نیروهای رزمی جالوت توسط آنان رو به هزیمت گذاشته و داوود جالوت را کشت و خداوند به او حکومت را عنایت فرمود و...
باز در قرآن به دو گروه رزمنده اشاره می شود. گروهی خدایی و دیگری شیطانی ، پر واضح است ، قتال این دو دسته برای براندازی یکدیگر است تا کدام برتری جویند.
((الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الله الطاغوت فقاتلوا اعدائهم و السیطان)) 198) ... کسانی که ایمان آورده در راه خدا، و کسانی که کفر پیشه اند در راه طغیانگران و سرکشان می جنگند بنابراین دوستان شیطان را بکشید...
جنگ دشمنان پیامبر با آن حضرت برای نابودی اسلام بود ولی نتوانستند خداوند نظام شرك آنان را در فتح مکه از بین برد.

جنگ برای بقا و زوال است . بقای خود و زوال دشمن ، شکست دشمن و او را زیر سلطه خود در آوردن از راه مبارزه مسلحانه ممکن است 199) و یا از راه محاصره که آن نیز خود جنگی است با تمام نیرنگ های آشکار و پنهان برای براندازی . دشمنان نظام علوی هم که در مقابل حضرت قد علم کردند، برای بقای خود به نبرد برخاستند و با عدم اطاعت مردم از رهبری علی علیه السلام زمینه را برای هجوم پی در پی دشمن به خاک خود فراهم نمودند تا بالاخره دشمنان پیروز شدند. پس جهاد به مفهوم مبارزه مسلحانه آن ، در برخورد با دشمنانی که برای فرو پاشی جامعه تلاش

می کنند امر مهمی است و شاید در زمینه هایی ، یکی از برترین عوامل باشد که می تواند امتی را تداوم حیات بخشد و ترك آن باعث انقراض گردد.

امام علی علیه السلام جهاد را ((زره محکم حق و سپر آهنین)) آن می داند و همان طور که زره انسان را از آسیب دیدن در مقابل دشمن حفظ می کند و سپر آهنین نمی گذارد ضربات دشمن بر پیکر انسان لطمه وارد کند، جهاد نیز در حفظ و پایداری جامعه در مقابل دشمنان نقش مؤثر و والایی دارد)) : و هو... درع الله الحصينة و جنته الوثيقة فمن تركه رغبة عنه ،البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء)) (200) جهاد زره محکم خدا و سپر مطمئن الهی است . هر کس از جهاد دوری گزیند. آنرا ترك کند، خداوند جامه ذلت و خواری ، و لباس بلا و گرفتاری به او می پوشاند. سخنرانی امام علی علیه السلام درباره جهاد حاوی نکات بسیار ظریفی است که ما فقط آنچه در ارتباط با بحث می باشد آورده ایم نه همه خطبه را. درباره مناسبت تاریخی خطبه جهاد آمده است:

((این خطبه ، که از سخنان سالهای آخر عمر امام است در شرایطی ایراد شده که معاویه پس از اعلان خود مختاری و خیره سری در شام ، نواحی مرزی عراق را که تحت حکومت امام بود، مورد تعرض و تجاوز قرار داده و توسط عوامل مزدورش دست به قتل و غارت و ویرانی زده بود. در یکی از این تهاجمها، عنصر سفاک و ددمشی به نام سفیان بن عوف غامدی به کمک شش هزار نفر از خون آشام ترین مزدوران معاویه مأموریت یافته بود که به نوار ساحلی فرات حمله برده ، پس از قتل عام وفاداران به امام ، وارد شهر انبار شده و از آنجا مداین را اشغال نماید. سپس از راه شهر واثق به شام باز گردد. معاویه در این دستور حمله ، خطاب به فرمانده دژخیمش تاءکید کرده بود که)) اگر شهر انبار را که از شهرهای مهم مرزی قلمرو امام است ، مورد تهاجم قرار دهی ، گوئی به کوفه ، مرکز حکومت امام ، حمله برده ای این تهاجمهای پی در پی دل مردم عراق را به ترس و می دارد، عناصری را که در میان یاران امام دل با ما دارند شاد می گرداند، افراد و گروههای مخالف جنگ را به سوی مامی کشاند. اینک به تو دستور می دهم هر کسی را که در خط ما نیست اگر مشاهده کردی به قتل برسان و آبادیهای سر راهت را با خاک یکسان کن و اموالشان را غارت نما. زیرا غارت اموال همچون خونریزی ، دلها را بیشتر به درد می آورد.)) معاویه در انتخابش اشتباه نکرده بود زیرا سفیان مأمورت خود را با آنچه که خبث سیرتش می افزود، به انجام رسانید)).

امام علی علیه السلام حتی کسانی را که جلو دشمن را نگیرند و بگذارند او به خانه و کاشانه شان وارد و بعد با دشمن وارد نبرد شوند، مورد نکوهش قرار داده و امر محتوم برای آنان را ذلت و خواری می داند:

((الا و انی قد دعوتکم الی قتال هولاء القوم لیلا و نهارا، و سرا و اعلانا، و قلت لکم : اغزوهم قبل ان یغزوکم . فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا. فتواکلتم و تخاذلتم حتی شنت علیکم الغارات و ملکت علیکم الاءوطان))

هشیار باشید. من بارها شما را به جنگ این گروه چه شبها و چه روزها و به طور آشکار و نهان فراخواندم و به شما گفتم پیش از آنکه به شما حمله کنند شما آماده ،وارد جنگ شوید. سوگند به خدا، هیچ ملتی در درون خانه و کاشانه - شهر و دیارشان - وارد جنگ غافلگیرانه نشد مگر اینکه شکست خورده ، خوار گردید

.در برابر این همه تاءکیدها شما کار را به یکدیگر واگذار کردید و همدیگر را تنها گذاردید و به شکست کشانیدید تا آنکه هجوم های پی در پی به سوی شما سرازیر شد و سرزمین هایتان را گرفتند. ((یا اءشباہ الرجال و لا رجال ! حلوم الاطفال ، و عقول ربات الحجال . لوددت انی لم اءرکم و لم اءعرفکم معرفة - و الله - جرت ندما، و اءعقت سدما.قاتلکم الله ! لقد ملأتم قلبی قیحا، صدی

غیظا و جر عتمونی نغب التهام انفاسا، و افسدتم علی راءیی بالعصیان و الخذلان)) (201) ای مرد نماها! که هیچ مردی ندارید، خواسته هایتان چون رویاهای کودکانه است و عقالتان چون عقل عروسان حجله نشین می باشد. البته دوست داشتیم که شما را نمی دیدیم و نمی شناختم. سوگند به خدا، آشنایی با شما سرانجام جز پشیمانی و عاقبتی جز اندوه و تأسف ندارد. خدا شما را بکشد. قلب مرا پر از اندوه کردید و سینه مرا با خشم آکنده نمودید و غصه و اندوه را جرعه در کام ریختید و راءیی و نظرم را با عصیان و یاری نکردنتان تباه کردید)).

عدم شرکت در جهاد، خانمان برانداز است و اگر مسلمانان توطئه های دشمنان اسلام را نشناسند که از چه راههایی می آید با جلو آنرا سد نمایند یا اگر بشناسند در مقابل آن، از خود تحرك نشان ندهند، از هستی فرهنگی و ملی خود دفاع نکنند و به شکل های مختلف از جهاد و مبارزه طفره بروند، مکتب حیاتبخش اسلام عزت و عظمت متبلور شده در نظام مقدس اسلامی را از دست خواهد داد، زمینه فرسوده شدن نهال اسلام و رشد و نمو یافتن فرهنگ طاغوت و کفر فراهم خواهد شد و می رود تا)) نه از تالك نشان ماند و نه از تاکنشان)).

امام علی علیه السلام در خطبه دیگری نیز امت خود را مذمت می نماید که چرا اهل اطاعت و جهاد نیستند؟ و به آنها گوشزد می کند دشمن بر اثر عدم شرکتتان در جهاد بر شما پیروز خواهد شد:

((و الذی نفسی بیده لیظهرن هولاء القوم علیکم لیس لاءنهم اءولی بالحق منکم ولکن لاسراعهم باطل صاحبهم و ابطائکم عن حقی ... استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا، و دعوتکم سرا و جهرا فلم تستجیبوا، و نصحت لکم فلم تقبلوا))

((اشهدو کغیاب، و عبید کارباب!))

((اتلو علیکم الحکم فتنفرون منها، واعظکم بالموعظة البالغة فتنفرون عنها، و احتکم علی جهاد البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اءراکم متفرقین اءیادی سبا ترجعون الی مجالسکم، و تتخادعون عن مواعظکم، اقومکم غدوة، و ترجعون الی عشية کظهر الحنیه عجز المقوم و اءعضل المقوم (202):

))

سوگند به کسی که جانم در دست اوست، قوم معاویه بر شما غلبه می کنند، نه چون آنها بیش از شما بر حقتد و استحقاق پیروزی دارند. خیر. برای این است که آنان صاحب خود معاویه را در رسیدن به اهداف باطلش با شتاب تمام کمک می کنند ولی شما مرا در مسیر بر حقم یاری نمی دهید (انان در اطاعت عجله می کنند، شما در اطاعت کندی و سستی می نمایید)

به جهاد دعوتتان کردم، از جا نجنبیدید در گوشتان گفتم، نشنیدید. در نهان و آشکار شما را افرا خواندم، جوابم ندادید.

پندتان دادم، نپذیرفتید. حاضرید ولی اینجا نیستید. دستورم را بر شما می خوانم، فرار می کنید. فرمانبرداری شما مثل خان یا ارباب می ماند.

با موعظه های رسا پندتان دادم ولی از آن گریختید.

شما را بر مبارزه با اهل تجاوز و قلدری برمی انگیزانم، هنوز سختم به پایان نرسیده، می بینم (مثل) قوم سبا (203)) (از هم می پاشید و پراکنده می شوید و به مجالس خود باز می گردید و فکر می کنید از این اندرزه ها فریب خورده اید و کسی گولتان زده است. صبحگاهان شما را سر پا نگاه می دارم، شب هنگام مثل کمان خمیده، قوژ کرده برمی گردید. برپا دارنده شما، ناتوان و شما برپا شوندگان حیران و سرگردان.

در پایان این بحث به آخرین خطبه آن حضرت می پردازیم که باز هم مردم را در فراخوانی به جنگ در مقابل نیروی معاویه تحریض و تحریک کرد تا بتواند امت نا فرمان خود را به دفاع همه جانبه بکشد و نگذارد جامعه علوی از بین برود و آفتاب عمرش در شنزار شبه جزیره عرب

فروکش کند.

در این زمان امام علیه السلام در وضعیتی به سر می برد که معاویه بر شام مسلط شده و عمر و عاص منطقه مصر را در اختیار گرفته بود و گروههای غارتگر و آدمکش پیوسته از طرف معاویه برای تضعیف حکومت مرکزی به اطراف یورش می بردند تا به کلی امنیت را سلب کنند. اما تدبیر علی علیه السلام درباره چنین وضع اسفباری چه بود؟ چگونه می خواست از مردم دل مرده عراق برای بر کردن ریشه فساد کمک بگیرد. تاریخ می نویسد که امام علیه السلام در آخرین روزهای حیات خود سخنرانی آتشینی ایراد فرمود که دلهای مرده عراقیان را زنده کرد.

آخرین خطبه امام علیه السلام :

نوفل بن فضاله می گوید: در آخرین روزهای زندگی امام علیه السلام جعه مخزومی سکویی از سنگ برای آن حضرت نصب کرد و امام بر روی آن قرار گرفت ، در حالی که پیراهنی از پشم بر تن داشت و بند شمشیر و نعلین او از لیف خرما بود و پیشانی او از کثرت سجده به سان زانوی شتر پینه بسته بود. آن حضرت به سخنرانی پرداخت و سخنان خود را چنین آغاز کرد:

((الحمد لله الذی الیه مصائر الخلق و عواقب الامر. نحمده علی عظیم احسانه و نیر برهانه و نوامی فضله و امتنانه ... ایها الناس ، انی قد بنثت لکم المواعظ الّتی و عظ الانبیاء بها امهم و اعدیت الیکم ما ادت الاوصیاء الی من بعدهم و اعدیتکم بسوطی فلم تستقیموا و حدوتکم بالزواجر فلم تستوسقوا. الله انتم ! اءتتوقعون اماما غیری یطابکم الطریق و یرشدکم السبیل ؟ ... ما ضر اخواننا الذین سفکت دماؤهم - و هم بصفین - الا یکونوا الیوم اءحیاء یرسیغون الغصص و یشربون الرنق ! قد- واللہ - لقوا الله فوفاهم اجورهم و اطلهم دار الاعمین بعد خوفهم.

((این اخوانی الذین ركبوا الطريق و مضوا علی الحق ؟ این عمار ؟ و این ابن التیهان ؟ و این ذوالشهادتین ؟ و این نظراؤهم من اخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیة ؟))...))

سپاس خدایی را سزااست که سرانجام بندگان و امور جهان به سوی اوست او را برابر احسان بزرگش و برهان روشنش و کرم فزاینده اش ستایش می کنیم . ای مردم ، من پنجاهای پیامبران را در میان شما پخش کردم و آنچه را که جانشینان آنان به آیندگان رسانده بودند به شما رساندم . با تازیانه ام شما را ادب کردم ، اما پند نگرفتید . شما را با سخنان بازدارنده به پیش راندم ولی به هم نپیوستید . شما را به خدا، آیا در انتظار پیشوایی جز من هستید که راه را برای شما هموار سازد و شما به راه حق رهبری کند؟

برادران ما که خون آنان در صفین ریخته شد زیانی نکردند، زیرا چنین روزی را ندیدند تا جامهای غصه را سر بکشند و از آب گل آلوده این نحو زندگانی بنوشند. به خدا سوگند که آنان به لقای خدا راه یافتند و خدا نیز پاداش آنان را کامل ساخت و در دیار امن خود آنان را جای داد.

کجا رفتند برادران من که در راه حق گام برداشتند و در آن راه جان سپردند؟ کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ کجایند همانند آنان و برادرانشان که بر عزم و نیت خود استوار بودند؟

نوفل می گوید: در این لحظه امام با دست خود بر محاسن خود زد و های های گریست و آنگاه فرمود:

((اعوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فاعحکموه و تدبروا الفرض فاءقاموه ، اءحیوا السنة و اءماتوا البدعة . دعوا للجهاد فءجابوا و وثقوا بالقائد فاتبعوه :)) (دریغ، دریغ ، برادرانی که قرآن را خواندند و آن را استوار کردند و در فرائض آن اندیشیدند و آنها را بپا داشتند. سنتها را زنده کردند و بدعتها را می رانند. به جهاد با دشمن دعوت شدند و دعوت را پاسخ گفتند. به رهبر خود اعتماد و از او پیروی کردند.

آنگاه با صدای بلند فریاد زد:

«الجهاد عباد الله ! الا و انى معسكر فى يومى هذا، فمن اعراد الرواح الى الله فليخرج :» (بندگان خدا، بر شما باد جهاد و پیکار. من امروز اردو می زنم و هر کس که خواهان رفتن به سوی میدان جهاد است آماده خروج شود).

این سخنان حماسی و شور آفرین امام علیه السلام دل‌های مرده عراقیان را آنچنان زنده ساخت که در اندک زمانی قریب چهل هزار نفر برای جهاد در راه خدا و جنگ با دشمن در میدان صفین آماده شدند. امام علیه السلام برای فرزند خود حسین علیه السلام و قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری پرچمهایی بست و هر يك در راس گروهی آماده حرکت نمود، اما افسوس که هنوز هفته به سر نیامده بود که با شمشیر عبدالرحمن بن ملجم از پای درآمد

چون خبر قتل امام علیه السلام به سپاهیان که در بیرون کوفه بودند رسید همه آنان به کوفه بازگشتند و همگان به صورت گوسفندانی درآمدند که چوپان خود را از دست داده باشند که گرگان به سرعت آنان را می ربایند (204).

بنابراین حتی حکومت و نظام یا امتی که بر محور نظام حق استوار است اگر در مقاطع حساس، مثل جنگ شانه از زیر بار مسؤلیت خالی نماید، چیزی جز ذلت و خواری و نابودی آرمان‌هایش نصیب او نخواهد شد. به همین جهت مکتب حیاتبخش اسلام جهاد در راه خدا را رمز حیات و زندگی می داند: «يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم» (205): ای مؤمنان وقتی شما را خداوند و پیامبر برای چیزی که حیات را به شما می دهد، فرا می خوانند، پاسخ مثبت دهید.

اگر اسلام این همه تاعکید بر جهاد و قتال در مقابل نیروهای مهاجم خارجی و داخلی دارد و آن همه ارزش و پاداش را برای يك رزمنده مطرح می کند و او را يك معامله کننده با خداوند در فروش جانی که خود به او اعطا کرده است می داند برای این است که قوام و پایداری جامعه بر اثر ایثارگری مجاهدان و رزمندگان سلحشوری است که با رزم و خون خود بقا و حیات را برای اسلام و امت مسلمان به ارمغان می آورند: «فضل الله المجاهدين باءموالهم و انفسهم على القاعدين درجة ... فضل الله المجاهدين على القاعدين اعجرا عظيما» (206):...خداوند مجاهدان را که بر جای خود نشسته اند... برتری داده است مجاهدان را بر نشستگان به پاداش عظیم و...

«ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم باءن لهم الجنة يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون و عدا عليه حقا فى التوراة و الانجيل و القرآن» (207):... خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریده است تا بهشت برای آنان باشد که در راه خدا قتال می کنند، می کشند و کشته می شوند این وعده حقیقی است که در تورات و انجیل و قرآن آمده است...

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : تفرقه و اختلاف

یکی دیگر از عوامل انقراض، عدم توحید کلمه، وجود تفرقه از بالا تا پایین در يك جامعه می باشد و باید آن را از مهمترین عوامل فروپاشی جامعه تلقی کرد. در اینجا به علل اختلاف بین امت اشاره ای نخواهیم داشت، (208) بلکه فقط به اثرات تفرقه خواهیم پرداخت.

با توجه به اینکه اسلام از هنگام ظهور خود، تلاش کرد تا عوامل جدایی و امتیازهای تفرقه افکنانه را حذف نماید و بر جای آن اتحاد و اتفاق را پدید آورد. ناهنجاری اختلاف و تشتت پدیدار می شود و نشان می دهد که راه های نفوذ برای نابودی يك امت، ناپیوستگی همگانی، در جامعه است وقتی تفرقه در امتی پدید آمد در حقیقت اگر عامل برونی هم در شعله ور کردن آتش جدایی نقشی نداشته باشد، خود به خود زمینه سقوط و هلاکت فراهم می شود و ناگزیر عامل بقا جای خود را به عامل فنا خواهد داد

وحدت فرمان خداست:

﴿و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اء عدااء فاعلف بين قلوبكم فاءصبحتم بنعمته اخوانا و كنتم على شفا حفرة من النار فاءنقذكم منها﴾ (209): همه به رشته - دین - خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را به یادآورید که با هم نعمت او با هم برادر شدید در حالی که در لبه پرتگاه آتش بودید، پس خدا شما را نجات داد....
تفرقه و تشتت ضد فرمان خداوند متعال است:

﴿و لا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظيم (210):
﴾ و مانند کسانی نباشید که بعد از آمدن دلایل روشن - فرمان های خدا - راه تفرقه و اختلاف را پیش گرفتند. آنان گرفتار عذاب الیم و دردناک شدند. قرآن یکی از رموز فلاح و رستگاری که خود نوعی پیروزی است و در حقیقت پیروزی حقیقی می باشد مرتبط بودن مؤمنان با یکدیگر است.

﴿یا اءبها الذین آمنوا اصبروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون﴾ (211): ای کسانی که ایمان آورده اید! شکیبا باشید و با یکدیگر صبر پیشه کنید و با همدیگر پیوسته و مرتبط باشید و تقوای خدا را روش خود قرار دهید، باشد که رستگار شوید.

﴿ربط﴾ (به معنای بستن و پیوستن است) ﴿بعقیده المیزان : ایجاد ارتباط نیروها (212).﴾
لذا این آیه نیز رمز پیروزی را بهم پیوسته بودن امت می داند که حالت اتحاد و یگانگی را می رساند و این نتیجه و معلول اتحاد و بهم مرتبط بودن نیروهای فعال ، نقش مؤثری در بقای جامعه می دارد.

در مقابل ، داشتن روحیه و تفرقه عامل هرز رفتن قوا و نیروهای يك امت است که محصولی جز انقراض و زوال نخواهد داشت.

﴿اسلام با يك دستور عمومی و اجتماعی جامعه خود را از هر اختلاف فساد انگیزی حفظ کرده است . آنجا می فرماید﴾ : ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ نلکم وصیکم به لعلکم تتقون﴾ (213): همانا این راه من ، مستقیم است از آن پیروی نمایید و راه های دیگر را که عامل تفرقه و اختلاف شما از راه خدا می شود ، پیروی نکنید. این سفارش خدا به شماست ، باشد که تقوا پیشه کنید.

در این آیه چنین بیان شده که بنیان جامعه بر پیروی از راه مستقیم است و مردم را از ورود به راه های دیگر منع کرده و آنان را از هر گونه پراکندگی حفظ نموده و ریشه اتحاد و یگانگی را در میانشان مستحکم کرده است (214).﴾

﴿اءطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم﴾ (215): ... خدا و رسول او را اطاعت نمایید و درگیری و نزاع نکنید که سست می شوید و پیروزی و قدرتتان زایل می شود. در این آیه اختلاف و درگیری داخلی ، عامل به تحلیل رفتن قدرت و اقتدار داخلی دانسته شده است چون استحکام و انسجام ملی يك امت را ضعیف می کند و تا جایی پیش می رود که خودی ها یکدیگر را دشمن می پندارد و به جای توجه به دشمن ، یکدیگر را نشانه و هدف می گیرند. لذا با دست خود زمینه نابودی خود را فراهم می کنند. در آیه دیگری گروه شدن و تفرقه باندی و جناحی و شدت و درگیری گروه ها در ردیف عذاب خداوند متعال ذکر شده است : ﴿قل هو القادر علی اءن یبعث علیکم عذابا من فوقکم اءو من اءر جلكم اءو یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم باس بعض﴾ (216) : بگو خدا قادر است از بالای سرتان یا از زیر پای تان عذاب برانگیزد، یا به شما جامه تفرق و گروه گروه شدن ببوشاند و خشونت بعضی از شما را بر بعضی دیگر بچشاند.

تفرقه و اختلاف در يك جامعه گویای يك حرکت پنهان است که از دوگانگی و شرك حکایت

می کند و خداوند بر دل افراد جامعه حاکم نیست . باید همتی از خود نشان داد که از افتراقها کاست و بر اتحاد و یگانگی افزود)) : و لا تکنوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا)) (217): از مشرکان نباشید، از آنانی که دین خود را پراکنده و دسته دسته شدند.

ملاحظه فرمایید امام علی علیه السلام چقدر از تفرقه می نالد)) : فیا عجا - واللہ - یمیت القلب و یلجب الهم من اجتماع هولاء القوم علی باطلهم ، و تفرقکم عن حکم)) (218) چه شکفت انگیز است - به خدا قسم - اجتماع این گروه - باند معاویه - بر باطلشان و تفرقه و جدایی شما از یکدیگر در حقتان ، قلب انسان را می میراند و اندوه و غم را به طرف انسان می کشاند.

هنر پیامبران خداوند از آدم گرفته تا خاتم همین است که ریشه اختلافات را از جامعه بشری بزداوند و نقاط مشترک فکری افراد را پرورش دهند تا امت پاینده و زوال ناپذیر پدید آورند :

((شرح لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تفرقوا فیه (219)) : دینی را برای شما راه نمود که به نوح توصیه کرده بود و آنچه به تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم آن است که : دین را بر پای دارید و در آن تفرقه ننمایید.

((دولت اعراب در اسپانیا حدود هشت قرن طول کشید، یعنی به اندازه سلطنت رومیان و در زوال آنان ، آن اندازه که اختلافات و انشعابات داخلی مؤثر بود حملات بیگانگان مؤثر نبود.))

در صورتی که رهبران يك جامعه بخواهند، نظام حکومتی شان دوام داشته باشد باید از رشد عواملی که در ایجاد اختلاف ، و تفرقه و جدایی مردم از حکومت می شود ، جلوگیری کنند و در صدد از بین بردن آنها باشند و تلاش کنند که زمینه تفرقه پدید نیاید چون اگر اختلاف و تشتت به وجود آمد، نابود کردن آن کار شاق و دشواری است و به مرور این تفرقه ، نقش خود را در اضمحلال جامعه بازی می کند تا آن را به سر منزل نابودی و نیستی برساند. به عبارت کوتاه تر و از زبان حضرت امیر علیه السلام می توان گفت : اگر جامعه بخواهد پا بر جا بماند، باید از عواملی که ستون فقرات جامعه را در هم می شکنند و آن را در هم جدا می کنند دوری گزینند:

((و اجتنبوا کل امر کسر فقرهم و اوھن منتهم)) (220): از هر کاری که مهره پشت آنان را از بین می برد دوری گزینند و اجتناب کردند.

((وصلت الکرامة علیہم من الاجتناب للفرقة و اللزوم للالفة و التحاض علیہا و التواصی بہا)) (221): بزرگواری باعث پیوند اجتماعی آنان گردید یعنی از تفرقه و پراکندگی اجتناب ورزیدند و به یکدیگر مهربانی کردند و یکدیگر را به مهربانی با هم ترغیب و سفارش نمودند.

((فانظروا کیف کانوا حیث کانت الاملاء مجتمعة و الالهواء مؤتلفة و القلوب معتدلة و الایدی مترادفة و السیوف متناصرة و البصائر نافذة و العزائم واحدة اءلم یکنوا اعرابا فی اعقطار الارضین و ملوکا علی رقاب العالمین!))

((فانظروا الی ما صاروا فی آخر امورهم حین وقعت الفرقة و تشتتت الالفة و اختلفت و الافئدة و تشعبوا مختلفین و تفرقوا متحاربین)) (222): ... ع

پس بنگرید که آنان چگونه بودند به همگامی که جمعیت ها متحد و اندیشه ها منفق و دلها معتدل و دستها با هم یار و شمشیرها یاری کننده یکدیگر و بینش ها نافذ و عمیق و تصمیم ها همه یکی شده ، آیا در سراسر زمین فرمانروا و بر همه جهان حاکم نشدند؟

و همچنین به پایان کار آنان بنگرید که میانشان جدایی افتاد و الفتها به تشتت گرایید و به گروه های متعدد تقسیم شدند و دسته دسته با هم به ستیز برخاستند....

((و تاءملوا امرهم فی حال تشتتھم و تفرقھم)) (223): در چگونگی اختلاف و جدایی فرزندان

اسماعیل و اسحاق و یعقوب تا عمل کنید.
امام در بیان دیگری پیش بینی می فرماید یکی از عواملی که باعث پیروزی باند بنی امیه به سرکردگی معاویه می شود و ضد آن که باعث شکست عراق و حجاز می گردد، عبارتند از:
اتحاد آنان و تفرقه و جدایی شما از یکدیگر:

((والله لاءظن اءن هوءاء القوم سیدالون منكم باءتماعهم علی باءلهم و تفرقكم عن حءكم
(224)...ع))

به یقین می دانم که این گروه بزودی بر شما چیره شوند و حکومت را از چنگتان در آورند چون آنها در باطل خود متحد و شما در حق خود متفرق هستید...
آری یکی از علل فروپاشی امت های پیشین نتیجه تفرق و جدایی آنان از هم دیگر بود.
بنابراین جامعه متحد، برقرار می ماند و جامعه پر اختلاف و گرفتار جدایی، از هم می پاشد.
پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینایی.
اطاعت از رهبری اجازه نمی دهد که زمینه جدایی و تفرقه پدید آید، آنچه به عنوان آفت - تفرقه و جدایی - در این بحث آمد، نتیجه عدم اطاعت از رهبری امت یا پیروی نکردن از قوانین خداوند متعال می باشد، که آن همه توصیه را درباره وحدت و عدم تفرقه برای انسجام جامعه بیان نموده است.

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : استبداد رأی

قبل از اینکه وارد بحث پیرامون عامل دیگری از سقوط و انقراض شویم ، بهتر است به این واژه که کاربرد زیادی برای حکومت های بعضی از کشورها دارد بپردازیم.
البتة لازم به یادآوری است ، هستند صاحبان اندیشه ای که به نظام مقدس ولایت فقیه اتهام تك محوری در اداره جامعه را مطرح می کنند ولی اگر در اندیشه خود بازنگری کنند واقعا خود اذعان می نمایند که هیچ نظام حکومتی از دموکراتیک ترین آنها گرفته تا تك حزبی و ... به اندازه نظام حکومتی ولایت فقیه مردم را در اداره جامعه شریك نمی گرداند و به آرای مردم و مشارکت همه جانبه آنان بها نمی دهد.

بحث پیرامون ولایت فقیه به این جزوه مربوط نمی شود و در جای خود توسط استادان و بزرگان به زبان فارسی نگاشته شده و نیاز به تکرار نیست.
واژه ((استبداد)) (از ریشه)) بد((جدا نگه داشتن ، پراکنده کردن ، پربیشان کردن ، مانع شدن و هدر دادن را معنا می دهد.
بد: چاره ، راه فرار و گریز.
بد: رنج ، تعب ، سختی و ماندگی.
بد: همتا، حریف.

استبد یکی شدن ، یگانه شدن ، بی رفیق شدن.
بداد: تنها، یکی (225).

بنابراین این معانی مذکور، به دست می آید : انسان مستبد کسی است که می خواهد از دیگران جدا گشته و با منفرد کردن خود از دیگران فقط خودش باشد.
استبداد رأی یعنی : رأی و نظری که بر فردیت استوار است . فقط يك نظر و اندیشه مطرح است ، این اندیشه و نظر، جدا از تفکر دیگران است.

به نظام حکومتی که بر اساس اندیشه های فردی و بدون تکیه بر قوانین بنا شود و هیچ نهاد مشورتی در جامعه موجود نباشد، طرحها و نظریه های صاحب نظران معتقد و متخصص

مربوط هر رشته مورد نیاز جامعه بکار گرفته نشود، کسی جرات اظهار نظر نداشته باشد و در مقابل حاکم جامعه، هم قانونگذار و هم مجری باشد، استبدادی یا دیکتاتوری گویند. در قرآن این نوع روش کشور داری را در حکومت فرعون می بینیم که روشی است پایمال کننده حقوق مردم و تجاوز از حد و مرزی که حکومت باید در چارچوب آن جامعه را اداره کند:

«و قال فرعون يا ايها الملا ما علمت لكم من اله غيري» (226): و فرعون گفت ای سردمداران غیر از خودم خدای دیگری برایتان نمی دانم. استبداد همان ظلم و جور است که قبلا نیز به عنوان یکی از عوامل سقوط مطرح شد ولی چون حایز اهمیت است ، درباره آن نکاتی را بیان می کنیم.

1- استبداد از چه ناشی می شود؟

دو عامل در مستبد شدن انسان نقش دارد:

-عجب - کبر و خودبینی.-

-چاپلوسی دیگران.

به عبارت دیگر می توان یکی از عواملی که کبر را در انسان بر می انگیزد ،چاپلوسی و مدح و ثنای دیگران است که گمان برتری را در آدمی زنده می کند. امام علی علیه السلام می فرماید: «كثرة الثناء ملق يحدث الزهو و يدنى من العزة» (227): مدح و ثنای زیاد کبر و خود نمایی به وجود می آورد و از عزت دور می کند. امام علی علیه السلام حد و مرز چاپلوسی و عکس آن : کوتاهی در تمجید از کسی را که مورد ستایش قرار گیرد، مشخص فرموده است : «الثناء باكثر من الاستحقاق ملق و التقصير عن الاستحقاق عى او حسد» (228): مدح و ثنای کسی بیش آنچه در اوست چاپلوسی و کوتاهی کردن در آنچه شایسته ذکر است یا از روی ناتوانی یا از روی حسد می باشد. چاپلوسان و متملقان ، همانند دشمنانی می مانند که انسان را بلند می کند و بالا می برند تا دیگران او را به زمین بکوبند.

دشمن دانا بلندت می کند

بر زمینت می زند نادان دوست

زیرا واقعا اینگونه افراد از روی صداقت صحبت نمی کنند. امام علی علیه السلام: «: انما يحبك من لا يتملكك» (229):... کسی به انسان علاقه دارد که تملق گویی نمی کند.

«اخوك من صدق ، لا من صدقك»: (برادرت کسی است که به تو راست گوید نه کسی که با تملق تاءبیدت کند (230).

امام علی علیه السلام در بیان فردی را که از سخنان متملق ، دچار فریب شود نه تنها عاقل نمی داند بلکه او را نادان ترین مردم قلمداد می فرماید: «اجهل الناس المغتر بقول مادح متملق بقول مادح متملق يحسن له القبيح و ييغض اليه النصيح» (231): جاهل ترین انسان کسی است که فریب سخن ثناگوی چاپلوسی رابخورد که زشت را برایش زیبا و انسان نصیحتگر را دشمن معرفی می کند.

بنابراین انسان خردمند و فرهیخته ، باید مواظب باشد که چاپلوسان و ثناگویان او را از سریر عزت ، به حضيض ذلت و از اوج اقتدار به جایگاه کشتار نکشانند .
امام علی علیه السلام جان کلام را فرموده است)) : من مدحك فقد ذبحك (232):)) ستایش کننده ات بطور حتم کشنده ات می باشد.
حتی اگر خود را بستاید خود، عامل نابودی اش شده است . امام علی علیه السلام)) : من مدح نفسه فقد ذبحها)) (233) .

))مدح خود گفתי بکشتی خویش را

رو نکوهش کن تو نفس خویش را))

امام علی علیه السلام : در جبهه صفین بود، روزی رزمندگان قهرمان اسلام در محضرش اجتماع کردند، امام برای آنها سخنرانی کرد. در این سخنرانی بعد از حمد و ثنای الهی درباره حقوق زمامدار اسلام بر پیروانش سخن پر ارزش و مهمی را بیان داشت.
در این هنگام دیدند، مردی از اصحابش پیاخاست و سخنرانی کرد و در این سخنرانی ، آن حضرت را ستود، از مقام علی علیه السلام تعریف کرد و اطاعت و پیروی خود را از فرمان امام ، در همه حال اعلام داشت (234) .
امام علیه السلام نپسندید که او، آن حضرت را بستاید (با اینکه مقام و ارزش امام بسیار بیشتر از این حرفها و ستایشها بود) بنابراین فرمود:
))سزاوار است آن کس که عظمت و شکوه خدا، در نظرش بزرگ است ، همه چیز جز خداوند در نظرش کوچک باشد...)) (و سپس فرمود)) : بدترین حالات رهبران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده آنها مرعوب و فریفته تفاخر شده اند، و جلوه برتری جویی ، آنها را فرا گرفته است...

))و قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء، و استماع الثناء، و لست - بحمد الله - كذلك، و لو کنت احب ان یقال ذلک لترکتہ انحطاطا لله سبحانه ان تناول ما هو احق به من العظمة و الکبریاء)) ((...: من این را نمی پسندم که حتی در ذهن شما این موضوع راه یابد که من مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می برم ، من بحمدالله این گونه نیستم ، و فرضا اگر دوست می داشتم که مرا بستایند، ولی ترك آن را انتخاب می کردم ، بخاطر اظهار حقارت و کوچکی در برابر خدای سبحان و بزرگ که از همه کس به مدح و ثنا، سزاوارتر است ((... و در پایان فرمود)) : انا و انتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره یملك منا ما لا نملك من انفسنا و اخرجنا مما کنا فیه الی ما صلحنا علیه)) ...: همانا من و شما بندگان و مملوک خداوند یکتا هستیم . خداوند آنچه بر ما مسلط است که ما خودمان بر خود، آنگونه تسلط نداریم خداوند ما را از آنچه بودیم خارج ساخت و به سوی رستگاری روانه کرد. به جای گمراهی ، هدایت بخشید، و پس از تیره دلی و کور ذهنی ، به ما بصیرت و شناخت داد (235))

به این ترتیب می بینیم امام علی علیه السلام از مدح رخ به رخ ، نهی کرد و آن را ناپسند شمرد (236)) .

همانطور که دیدیم عامل مهم پدیدار شدن کبر، مدح و ثنای دیگران است که باید آنرا چاپلوسی

و تملق نامید.

کبر درخت پوک و سستی است بی ریشه ، که ظاهری جالب و دیدنی دارد باطنی تو خالی و لانه حشراتی است همچون مورخانه که کم کم درخت کبر و عجب را از پای در می آورد. امام صادق می فرماید:

هیچ جهلی از عجب بیشتر باعث ضرر نمی شود)) : لا جهل اضر من العجب (((237).
لذا کبر باعث تک بینی و تک نظری و خود را از همه برتر دیدن و استحقاق همه چیز داشتن ، حتی الوهیت می شود و بالاخره فرعونی که باید در دریا غرق شود، جسدش آینه تمام کبریت گردد، تا دیگران پند گیرند، خود را با منیت نیالایند و نمایانند)) : فانقمنا منهم فاء غرقناهم فی الیم (238)... فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه و ان کثیرا من الناس عن آیاتنا غافلون (((239): از آنان انتقام گرفتیم پس در دریا غرقشان کردیم ((...)) ، امروز بدنت را نجات می دهیم تا الگو و نشانه ای برای افرادی باشد که بعد از تو می آیند. - و با همه این نشانه ها - اکثر مردم از نشانه های ما غافلند))

از زبان علی علیه السلام در این باره روایاتی بیاوریم:

((من استبد برآیه هلك)) (240): کسی که به رای و نظر خود بسنده کند، زمینه هلاکت خود را فراهم آورده است.

((من استبد برآیه فقد خاطر و غرر)) (241): هر کس استبداد رای را پیشه خود سازد، به تحقیق خود را به مخاطره و خطر انداخته است.

((من استبد برآیه زل)) (242): هر کس به رای خود اکتفا کرد دچار لغزش شده است.

((من قنع برآیه هلك)) (243): هر کس به رای خود قانع باشد، خود را در ورطه هلاک انداخته است.

استبداد رای نتیجه کبر و کبر هم گویای جهل و ناآگاهی انسان است که باعث خوشنودی فرد از خود راضی شد جاهل بودنش کفایت می کند.

ولی انسان عاقل ، اندیشه و نظر خود را صائب نمی داند بلکه با خود می گوید ممکن است اشتباه کنم . لذا به رای خود بسنده نمی کند. امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

((العاقل من اتهم رآیه و لم یثق بکل ما تسول له نفسه)) (244) ع عاقل کسی است که رای خود را متهم نماید و به آنچه نفسش برای او می آراید اعتماد نکند

افزون بر این باید از نظر دیگران استفاده نماید و بر عقل و اندیشه خود بیفزاید))...: من شاور الرجال شارکها فی عقولها)) (245) هر کس با مردم مشورت کند در عقل آنان شریک شده است.

مشورت و شور پشتیبان محکمی هستند که انسان را از سقوط حفظ می کند))...: لا مظاهره اوثق من المشاورة)) (246) هیچ پشتیبانی محکمتر از مشاوره نیست.

مشورت با دیگران عاملی است که را در مسیر درست و هدایت قرار می دهد و تک رای بودن و خود رای شدن عامل به صدا در آمدن زنگ خطر نابودی برای بشریت است:

((والاستشارة عین الهدایة و قد خاطر من استغنی برآیه)) (247) مشورت عین هدایت است و کسی که فقط به نظر خود بسنده کرد حتما در خطر افتاده است.

اگر انسان در وادی مشورت گام برندارد، دچار سراب جهل و کبر است و آدم متکبر قابل آموزش نیست . دارای روحیه ای است که هر چه بر او بخوانند، اثری از پذیرش در او پدیدار

نمی شود چون اگر پندپذیر و دارای روحیه فراگیری دانش در زمینه هایی که لازم است ، می بود حضرت امیر علیه السلام نمی فرمود)) : لا يتعلم من يتكبر (((248). انسانی که تکبر می ورزد چیزی یاد نمی گیرد.

با توجه به روایات آورده شده اهمیت شور و مشورت و مشاوره روشن شد و نقش مؤثر آن بقای نظام يك جامعه می باشد.

حال که استبداد عامل براندازی و مشاورت باعث سر افرازی و برقراری است ، باید توجه داشته باشیم که مشاوران در حقیقت برنامه ریزان و طراحان اصلی نظام حاکم بر جامعه می باشند. لذا گزینش و چینش آنان در هر امری با نهایت ، تعامل و دقت صورت گیرد. در غیر این صورت به عدالت عمل نکرده ایم و افراد لایق و کارا و آگاه برای مشورت و حتی مدیریت برنگزیده ایم نه تنها در گزینش و چینش خود اشتباه کرده ایم که بدتر از آن)) تیشه به ریشه خود زده ایم((و)) یکی بر سر شاخه بن می برید((گشته ایم به نظر امام علی علیه السلام اگر قدرت در دست سفلگان و نابخردان بیفتد، دولتها در معرض نابودی قرار می گیرند)): زوال الدول باصطناع السفل)) (249). در بیان دیگری از مولا روی گردانی مردم از دولتها یا به عبارت دیگر حرکت به طرف سقوط حکومتها را 4 عامل می داند)) :يستدل علی ادبار الدول بابعاد ، تضييع الاصول و التمسك بالفروع و تقديم الاراذل و تاخير الافاضل)) (250):

- 1 نکات اساسی را رها کردن.

- 2 به نکات فرعی اهمیت دادن.

- 3 ناآگاهان را بر مصدر امور گماردن.

- 4 برتران را از قدرت پس زدن و حذف کردن.

2- مستشاران ناهماهنگ با اهداف نظام

اگر يك جامعه ، برنامه ریزان حکومتی اش افرادی باشند که در نظام سابق ، در همان پست ها و از کارگزاران آن بوده اند، همانطور که خود عاملی برای فروپاشی رژیم سابق شده اند، نمی توانند کارایی لازم را برای حفظ رژیم فعلی داشته باشند و همچنان با آن طرز تفکرات ، روحیه و روش های ملکه شده در وجودشان ضربه های مهلکی را، مقطع های خاصی بر پیکر نظام و جامعه فرود می آورند. در جایی که امام علیه السلام راجع به وزرا و کارگزاران رژیم پیشین به مالك اشتر هشدار می دهد، به طریق اولی برنامه ریزان سابق که عملا برتر از کارگزاران نظام پیشین ، و خط دهنده به آنان هستند، جایی برای ادامه حیات سیاسی ندارند. باید آنان را از راءس هرم طراحان و برنامه نویسان کنار گذاشت.

((ان شر وزرائك من كان للاءشرار قبلك و من شرشكهم فی الاثام)): بدترین دستیاران کسانی اند که برای اشرار پیش از تو وزیر بوده و هر که در جرائم آنان مشارکت داشته است

((فلا يكونن لك بطانة ، فاعنهم اءعوان الاثمة و اخوان الظلمة)) (251): مبادا این افراد - که در دولت جنایتکاران و در جرائم آنان مشارکت داشته اند - همراز و محرم اسرار شوند، زیرا اینان یاوران گنهکاران و برادران ستمکارانند.

علاوه بر مطلب فوق ، مستشاران و اهل مشورت باید 15 خصوصیت داشته باشند که در این

بحث آورده می شود:

3- مستشاران باید چه کسانی باشند؟

دین مبین اسلام برای طرف مشورت انسان خصوصیت های لازمه ای را ارائه داده که در روایات معصومین علیهم السلام آمده است.

مشاور باید:

الف - خشیت الهی داشته باشد.

- 1- امام صادق علیه السلام)) : شاور فی امرک الذین یخشون الله عزوجل (((252): در کار خود با کسانی مشورت کن که خشیت خدا را داشته باشند. (خشیت : بیم و هراس .)
- 2- امام علی علیه السلام)) : شاور فی امورك الذین یخشون الله ترشد (((253): در کارهایت با افرادی که خشیت خدا دارند، مشورت کن تا راه رشد را بیابی.
- 3- امام علی علیه السلام)) : شاور فی حدیثک الذین یخافون الله (((254): در گفتارت با کسانی که خوف خدا را در دل دارند مشورت کن.

ب - عاقل باشد.

- 1- امام علی علیه السلام)) : شاور ذوی العقول ، تاعمن من الزلل و الندم)) : با عقلا مشورت کن تا از لغزش ها و پشیمانی ها در امان باشی.

- 2- امام علی علیه السلام)) : من شاور ذوی الالباب علی الصواب (((255): هر کس با خردمندان مشورت کند به راه راست هدایت شده است)) . شاور فی امورك مما یقتضی الدین ، من فیه خمس خصال : عقل ، (((256) ...

در کارهایت آنچه را که در اقتضا می کند مشورت کن ، هر کس پنج خصوصیت دارد - دارای چنین اقتضایی است - و یکی از آن پنج خصلت عقل است ...

- 4- امام صادق علیه السلام)) ... تجنب ارتجال الکلام (((257): ... در مشورت از افرادی که بدون اندیشه و مطالعه ، سخن می گویند دوری گزین ...

- 5- امام علی علیه السلام)) : مشاوره الجاهل المشفق خطر)) (((258): باندانم کار ((دلسوز و دل نازک ، مشورت کردن خطرناک است.

ج - بردبار و حلیم باشد.

- 1- امام صادق علیه السلام)) : شاور فی امورك مما یقتضی الدین من فیه خمس خصال : عقل و حلم (((259) ... با کسی که یکی از خصلتهای پنجگانه اش حلیم بودن است مشورت نما ...

د- مجرب باشد.

- 1- امام صادق علیه السلام)) ... من فیه خمس خصال : عقل و حلم و تجربه (((260): ... با کسی مشورت کن که پنج داشته باشد ... و یکی از آن خصلت ها تجربه داشتن است ...

- 2- امام صادق علیه السلام)) : ایاک و الرأی الفطیر (((261): ... از پذیرفتن نظر ناپخته بر حذر باش ...

- 3- امام علی علیه السلام)) : افضل من شاورت ذوی التجارب (((262): ... برترین افرادی که با آنان مشورت می کنی تجربه داران می باشند.

ه - ناصح باشد.

- 1- امام صادق علیه السلام)) : من فیه خمس خصال ... و نصح (((263) ... با کسی مشورت

- کن که دارای پنج خصلت باشد... و یکی از آن خصلت ها ناصح بودن است. ...
- 2 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ((مشاوره العاقل رشد و یمن و توفیق من الله : (264) مشورت با انسان عاقل نصیحت گر، رشد، مبارک و توفیقی از جانب خدا است و - اهل تقوا باشد.
- 1 امام صادق علیه السلام: ((... من خمس خصال ... و تقوی (((265) باکسی مشورت کن که دارای پنج خصلت باشد... و یکی از آنها تقوی داشتن است.
- ز - شجاع باشد.
- 1 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ((یا علی لا تشاورن جبانا فانه يضق عليك المخرج)) (266) ای علی با انسان ترسو مشورت نکن که او راه خروج را بر تو باریک می کند.
- 2 امام علی علیه السلام: ((لا تدخلن فی مشورتك ... جبانا يضعف عليك الاءمور (267))) (انسان ترسو را مشورت نگیر که امور را بر تو سست می کند - از عدم کارایی امور بر تو سخن می گوید.-
- ح - سخاوتمند و کریم باشد.
- 1 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ((و لا تشاورن البخيل يقصر بك عن غایتك)) (268) با بخیل مشورت مکن که تو را از مقصد باز می دارد.
- 2 امام علی علیه السلام: ((لا تدخلن فی مشورتك بخيلا يخذلك عن الفضل و يعدك الفقر)) (269) حتما انسان بخیل را به مشورت نگیر که تو را از فضل و بخشش باز می دارد و وعده فقر و بیچارگی به تو می دهد.
- ط- حریص نباشد.
- 1 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ((لا تشاورن حريصا فانه يزين لك شرها : (270))) (با انسان حریص مشورت مکن که پرخوری و شکم پرستی را بر تو جلوه می دهد.
- 2 امام علی علیه السلام: ((... و لا حريصا يزين لك الشره بالجور ...)) (271) انسان حریص را در مشورتت شرکت نده که او پرخوری و شکم پرستی با ظلم و ستم را بر تو جلوه می دهد.
- ی - سبک مغز و احمق نباشد.
- 1 امام صادق علیه السلام: ((لا تشاور اعمق)) (272) ... با احمق و سبک مغز مشورت نکن.
- 2 امام علی علیه السلام: ((... و لا علی و غد)) (273) با انسان پست ، فرومایه و دیوانه مشورت نکن.
- ک - دروغگو نباشد.
- 1 امام علی علیه السلام: ((لا تستشر الكذاب فانه كالسراب يقرب اليك البعيد و يبعد عليك القريب)) (274) با دروغگو مشورت نکن که مانند سراب است ، دور را به تو نزدیک و نزدیک را برای دور می نمایاند.
- ل - استبداد رأی نداشته باشد.
- 1 امام علی علیه السلام: ((... لا تشر علی مستبد براءيه)) (275) با انسان مستبد مشورت نکن.
- 2 امام صادق علیه السلام: ((لا تشاور من لا يصدق عقلك و ان كان مشهورا بالعقل و

الورع ((276)) با انسانی که عقلت او را تصدیق نمی کند مشورت نکن اگر چه به عاقل بودن و زهد داشتن شهرت داشته باشد.

م - بوقلمون صفت نباشد.

1 - امام علی علیه السلام ((... و لا علی المتلون)) (277) با انسان بوقلمون صفت که هر لحظه به رنگی در می آید مشورت نکن.

ن - لجوج نباشد.

1 - امام علی علیه السلام ((... و لا علی لجوج)) (278) با انسان خیره سر و ستیزه جو مشورت نکن.

س - زن عاقلی باشد.

امام علی علیه السلام ((: ایاک و مشاوره النساء الا من جربت بکمال عقل)) (279) از مشورت بانوان به پرهیز مگر طرف مشورت ، زنی باشد که کمال عقلی او را به تجربه سنجیده باشی.

4 - آزادی بیان

آنچه در ارتباط با مشورت و مشارکت افراد جامعه در تصمیم گیری های عمومی ، برای پا برجایی يك امت لازم بود از روایات استفاده کردیم ولی آنچه برای ادامه سخن ضروری به نظر می رسد آن است که گفتار تلخ مشاوران ، یا مصلحان تلخ گفتار نباید موجب رنجش خاطر کارگزاران گردد و با گویندگان سخن تلخ حق ، مقابله شود بلکه تاءکید امام علی علیه السلام به مالك چنین است ((: ثم لیکن أثرهم عندك اقولهم بمر الحق لك)) (280) باید آن کس را بر دیگران ترجیح دهی که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید.

این گروه نزد امام علی علیه السلام نه تنها مخالف نظام علوی محسوب نمی شوند بلکه گزینش این دسته از تلخ گفتاران حق جو برای مالك اشتر در اولویت قرار می گیرند. از این مهمتر اینکه حضرت امیر علیه السلام مالك را سفارش می کند : اطرافیان را آنچنان عادت بده که تو را نستایند)) : ثم رضهم علی الا یطروک و لا ییحجوک بیاطل لم تفعله فان کثرة الاطراء تحدث الزهو وتدنی من العزة)) (281) آنان را طوری عادت بده که تو را زیاد تمجید نکنند و از اینکه باطلی را انجام نداده ای - از بس ستایشت کنند- خوشحالت نگرداند. برای اینکه تعریف تمجید زیاد عامل خودپسندی شخص و زمینه چیرگی بر دیگران و سرکشی را فراهم می آورد.

بنابراین فرهنگ گرایش به چاپلوسی ، تعریف و تمجید را در تمام دست اندرکاران نظام باید از بین برد و اجازه نداد این روحیه پرورش یابد که استبداد و دیکتاتوری را در جامعه پدید خواهد آورد.

امام علی علیه السلام رهبری نبود که تعریف و تمجید دیگران باعث استبداد و تجاوز آن حضرت به حقوق مردم گردد ولی برای اینکه فرهنگ طاغوتی و منش جباران تاریخ از بین برود، این چنین برخورد می فرمود)) : فلا تکلمونی بما یتحفظ به عند اهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنونی بی استتقالا فی حق قیل لی)) (282) با من همچون جباران - تاریخ - صحبت نکنید و همانطور که از حکم غضب آلود خود را کنار می کشیدید از من کنار گیری نکنید - نترسید که از من گزندى به شما رسد، اگر سخن حقی گفتید - با ظاهر سازی و چاپلوسی نزد من رفت و آمد نکنید. گمان نبرید شنیدن سخن حق بر من سنگین است... امام علی علیه السلام رابطه حکومت و مردم را، ارتباط پدر و فرزند می داند نه اینکه

سردمداران جامعه عرض و آبرو، حقوق مادی و معنوی مردم را نابود کنند، خود را حق و مردم را ناحق بدانند)) : ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الوالدان من ولدهما (((283) امور مردم را همانند پدر و مادری که تفص می کنند تا به کمبودهای فرزندان خود رسیدگی کنند، رسیدگی کن.

حکومت های خودکامه ، نه فقط به مردم آزادی نمی دهند که اگر سخنی برخلاف میل زمامداران گفته شود، علاوه بر اینکه عرض و آبروی آنان را می ریزند، اگر بتوانند خون مردم را نیز مباح می کنند. امام علی علیه السلام ارزش فوق تصویری را برای مردم قائل بود. تاعکید بر رعایت حقوق آنان می کرد. به استاندارانش سفارش می کرد، برای بقای حکومت دست به جنایت نزنند که خونریزی ناحق ، زوال آفرین است و قدرت برانداز. نه اینکه بر ادامه حکومتتان بیفزاید. لذا از نکات برجسته و مؤ کد آن حضرت به مالك اشتر همین فرمایش است)) : اياك و الدماء و سفكها بغير حلها)) (((284) بترس از اینکه خون بی گناهی را بریزی زیرا که ریختن خون ناحق موجب کيفر الهی و زوال نعمت و کوتاهی عمر و سقوط حکومت می شود، و نخستین چیزی را که خداوند سبحان روز قیامت میان بندگان حکم می فرماید، خونهای ناحقی است که ریخته اند، بنابراین برقراری حکومت را از ریختن خون بیگناهان مخواه زیرا چنین کاری نه تنها پایه های حکومت را سست میکند بلکه آنها را از بین می برد و به دیگران انتقال می دهد، و بدان که ترا نزد خدا و نزد من برای چنین کاری عذری نخواهد بود و چنین عملی قصاص بدنبال خوه داشت (285)) ...

حال به نمونه ای از برخورد گروهی با آن حضرت را در دوران جنگ که حتی گفتارشان نیز حق نبود بنگرید که چگونه حضرت امیر المؤمنین به دلخواه آنان عمل کرد:

((گروه دیگری از یاران ابن مسعود نیز آمدند و گفتند: ما، در عین اعتراف به فضیلت تو، در مشروع بودن این نبرد در شك و تردید هستیم . اگر بناست ما با دشمن نبرد کنیم ما را به نقاط دوری گسیل دار تا در آنجا با دشمنان دین جهاد کنیم امام از این اعتذار ناراحت نشد و گروه چهارصد نفری آنان را به سرپرستی ربیع بن خثیم روانه ری کرد تا در آنجا انجام وظیفه و جهاد اسلامی را که در اطراف خراسان پیش می رفت یاری رسانند (286))

در حقیقت باید گفت دوران زمامداری امام علی علیه السلام)) زمان جنگ)) بود ولی آن حضرت دهان مردم را بسته نمی خواست و آزادی فردی آنان را نسبت به خود و حکومت با وضعیت امنیتی آن زمان حساس ، تحت)) دوران جنگ ((سلب نمی کرد. حتی در عصر کنونی نیز حکومت های دموکراتیک و لیبرال و ضامن آزادی و حقوق بشر در زمان جنگ حالت فوق العاده اعلام می کنند و حاضر نیستند ذره ای همانند دوران طلایی حکومت حضرت امیرالمؤمنین با مردم رفتار کنند. از همه مهمتر اینکه امام علیه السلام در جریان های حساس نظر مردم را شخصا جویا می شد و تندی و سخن نابجای آنان را بر خود نمی گرفت تا از آنان انتقام بگیرد، به عکس ، پاسخ شبهات باطلی را که پدید آمده بود مطرح می کرد و نمی گذاشت چنین پندارند که عامل هر جریانی آن حضرت است به عنوان نمونه بعد از حکمیت جنگ صفین روش و سنت جاودانه آن وجود منعالی را بنگرید:

((پس از پیمودن مقداری راه ، با عبدالله بن ودیعه انصاری مواجه گردید و مایل شد که از نظر مردم درباره قرارداد تحمیلی با معاویه آگاه گردد . لذا با او به گفتگویی پرداخت که نقل می شود.

امام علی علیه السلام مردم درباره کارها چه می گویند؟
انصاری :...برخی آنها پسندیده ، برخی دیگر آن را خوش ندارند...
امام علی علیه السلام : صاحبنظران چه می گویند؟

می گویند گروهی دور علی بودند اما علی آنها را متفرق ساخت . دژ استواری داشت ولی آن را ویران کرد. دیگر علی کی می تواند مانند آنان را که متفرق ساخت گرد آورد و بنایی را که ویران کرد از نو بسازد؟ اگر او با همان گروهی که به فرمان او بودند به نبرد ادامه می داد تا پیروز گردد یا نابود شود کاری مطابق با خرد و سیاست صحیح انجام داده بود. امام علی علیه السلام : من ویران کردم یا آنان (خوارج)؟ من آن جمع را متفرق ساختم یا آنان اختلاف و دو دستی پدید آوردند؟ اینکه می گویی حسن تدبیر آن بود که در آن زمان که گروهی پرچم مخالفت با من برافراشتند من باید با گروه وفادار خود به نبرد ادامه می دادم . این نظری نبود که از آن غافل باشم . من حاضر بودم که جان خود را بذل کنم و مرگ را با روی گشاده پذیرا شوم . ولی بر حسن و حسین نگریستم و دیدم که در شهادت بر من سبقت میگیرند. از آن ترسیدم که با مرگ آن دو، نسل پیامبر صلی الله علیه و آله منقطع شود. لذا این کار را نپسندیدم . به خدا سوگند که اگر این بار با شامیان رو به رو شوم این راه را بر می گزینم و هرگز آن دو (حسن و حسین) با من همراه نخواهد بود.

گفتگوی رك و بی پرده انصاری با امام علیه السلام دو مطلب را روشن می کند:

الف) محیطی که امام علیه السلام در آن می زیست محیط آزادی بود و افراد می توانستند افکار و آرای مختلف خود را درباره حکومت وقت ابراز دارند و موافق و مخالف در اظهار عقیده در پیشگاه امام یکسان بودند تا وقتی که مخالف دست به سلاح نمی برد و به قیام مسلحانه نمی پرداخت از آزادی کامل برخوردار بود.

ب) حفظ نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله (287)

یکی از افرادی که باید او را از چهره های مرموز تاریخ در صدر اسلام و در زمان حکومت حضرت امیر علیه السلام نامید)) اشعث بن قیس ((است . در زمان پیامبر اکرم مسلمان شد. بعد از رحلت پیامبر ظاهراً مرتد گشت به زور سلاح دوباره مسلمان شد و ابوبکر او را همراه با ده اسیر دیگر آزاد کرد، خواهر خود ام فروه را به ازدواج او در آورد. از این زن سه فرزند پسر: محمد، اسحاق ، و اسماعیل داشت . محمد در جنگ با امام حسین علیه السلام از نقش آفرینان بود.

رابطه نزدیکی با خلیفه سوم داشت یکی از دخترانش همسر)) عمرو((فرزند خلیفه بود به همین سبب از طرف عثمان استاندار آذربایجان شد.

یکی از دختران دیگر را به امام حسن علیه السلام داد تا با این پیوند همه را با خود داشته باشد و به اهداف خود برسد (همان زنی که جعهده نام داشت و آن حضرت را مسموم کرد) بنابراین او شوهر خواهر خلیفه اول ، پدر زن فرزند خلیفه سوم و چهارم بود. در تاریخ روشن نیست که با خلیفه دوم پیوندی برقرار کرد یا نه ؟

به نظر می رسد روابط سری با معاویه نیز داشته است چون وقتی خلیفه سوم کشته شد و امام علی علیه السلام زمام امور را در دست گرفت ، تا بعد از جنگ جمل اشعث هیچ بیعتی نه از طرف خود و نه از اهالی آذربایجان و ارمنستان برای آن حضرت نگرفت تا وقتی نماینده و پیک آن حضرت ، زیاد بن مرحب به آن منطقه رسید و جریان پیمان شکنی طلحه و زبیر و پایان کار آنان را گفت . اشعث نیز وضع را چنین دید با کراهت تمام و اندک سخنی اطاعت خود را اعلام کرد. وقتی به خانه آمد یاران خود را جمع کرد و گفت نامه علی مرا به وحشت انداخته او ثروت آذربایجان را از من می گیرد. بهتر است به معاویه پیوندم . وقتی با ملامت آنان روبرو شد. نظر خود را عوض کرد و به کوفه برگشت.

در جریان جنگ صفین و قصه حکمیت ، بعد از آن خوارج و سپس همراهی با ابن ملجم ، از عوامل اصلی پشت پرده و به هنگام ضرورت ، در ظاهر بود.

مسعودی هم می نویسد:

((اشعث به سبب همین عزل و به سبب این هنگام بازگشت ، علی درباره دخالت در اموال آنجا با او سخن بود کینه او را به دل داشت (288)). (این ابی الحدید می گوید)) : هر فتنه و تباهی در حکومت امام زیر سر اشعث بوده است (289)).

امام علی علیه السلام : به همین اشعث اجازه می داد در مجامع حضور یابد و آزادانه هر چه می خواست می گفت . هر کجا لازم بود امام علی علیه السلام جواب او را دندان شکنانه می داد ولی خبر از به زندان انداختی و... نبود.

امام علیه السلام در کوفه به سخنرانی مشغول بود. اشعث گمان کرد بحث امام درباره حکمیت بر ضد آن حضرت است و گفت ((... هذه عليك لا لك)) این به ضرر تو است نه به نفعت ، ای امیر مؤمنان . امام چشمان مبارک را بطرف او برگرداند. فرمود: تو چه می فهمی که چیزی بر ضد من است یا به نفع من ، لعنت خدا و... بر تو... ای منافق فرزند کافر (290)

این نوع پاسخ ، حق مسلم اشعث است که از زبان امام علی علیه السلام منافی نامیده شود و لعن گردد. آن هم پس از اینکه امام علیه السلام خوارج را در صفین آرام کرده بود و تلاش کرد تا از اردوگاه خود به کوفه وارد شوند و وضعیت آرام گرفت . تنها اشعث بوده که دوباره وضعیت شورش را پدید آورد و خوارج مجدداً با دادن شعار خویش به اردوگاه خود بازگشتند. شاید گمان کنیم ، این مقدار آزادی دادن به افراد از طرف حضرت امیر علیه السلام خلاف حکومت داری و اداره جامعه است - نعوذبالله -

بطور یقین این گمان ، خلافت اسلام است و اگر عمل مکروهی هم بود امام علیه السلام جلو آن را می گرفت تا چه برسد که آن حضرت اجازه فعل حرامی را صادر فرماید و اجازه دهد يك نفر مثل اشعث از این همه آزادی برخوردار باشد . پس بطور مسلم این نوع آزادی نه تنها در اسلام حرام نیست بلکه با توجه به روش امام علی علیه السلام فعل مشروعی به حساب می آید و حق جامعه است که از آزادی برخوردار باشند. اصالتاً جایی که خداوند متعال انسان را آزاد قرار داده ، نباید از این مانده آسمانی یعنی آزادی محروم گردد. باید بتواند اندیشه خود را آزادانه بیان کند. کاملاً روشن است امام علی علیه السلام به فرزند ارشد خود امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید ((و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً)) (291) بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد قرار داده است.

امام علی علیه السلام حتی کسانی را که با او بیعت نکردند از حقوق اجتماعی محروم نکرد و این ارزش قائل شدن برای آزادی است . در تاریخ آمده است : وقتی عبدالله بن عمر را نزد آن حضرت آوردند و بیعت نکرد، امام از او خواست ضامنی بیاورد که دست به اغتشاش و خرابه کاری نزنند چون ضامن نداشت وجود مقدس امام علیه السلام خود ضامن او گردید (292) و مانع از ایذاء او شد.

بنابراین آزادی ، با فطرت خدادادی سازگار است و آنچه با سرشت انسان هماهنگی داشته باشد ماندنی است.

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : دنیاگرایی سران امت

توجه دنیا و به فکر جمع کردن دارایی و مال ، برای سران ، از جمله عوامل فساد و از هم پاشیدگی جامعه را در پی خواهد داشت . تا وقتی اکثر مردم در فقر به سر می برند، آنان باید به فکر فقرا باشند نه خود. بعد از آن هم بر اساس تعالیم عالیه اسلام ، رهبران باید سطح زندگی خود را پایین نگه دارند که مردم از کمبودهای خود احساس اندوه و دلالتگی از حاکمان

را در خود پرورش ندهند و عاملی برای بریدن آنان از حاکمان خود نگردد. اگر دشمن هم نمک بر زخم بپاشد که بدتر.

در صورتی که اختلاف طبقاتی از لحاظ اقتصادی در جامعه رشد داشته باشد، از طرف دیگر سعادت و بقای همگانی قوس نزولی پیدا می کند. سردمداران به ثروتمندان مبدل می شوند و مال و منال روحیه برتری جویی را پدید می آورد. روحیه ای که با پیدایش آن بریدن و جدایی از مردم را در پی دارد و زمینه این گمان را بوجود می آورد که: انگار مدیران جامعه به فکر آسایش اامت نیستند، فقط خود را می بینند. می خواهند دیگران هم فقط آنان را می بینند و چشم مردم را با وجود خود پر کنند. این همان چیزی است که با واژه)) ملاء (293)) یعنی چشم پرکنان مطرح می فرماید. راغب می گوید)) :چشمان بینندگان را با جلال و جبروت خود، و شکل و شمایلشان، قد و قیافه و لباسهایشان پر می کنند))

سخن راغب معنای بسیار دقیق و جالبی است که از این واژه ارائه داده است. ملاء معنای جمعی دارد، بر طبقه و گروهی اطلاق می شود که اطراف حاکمان جامعه هستند. - به اصطلاح)) - لایه بالای جامعه ((و از دید حضرت امیر علیه السلام)) طبقه علیا ((محسوب می شوند. قرآن نیز به همین طبقه علیا نظر دارد)) :قال للملاء حوله ان هذا لساحر علیم ((: (294) فرعون به ملاء اطراف خود گفت موسی ساحری زبردست و ماهر است)). قال ملاء من قوم فرعون)) (295)... ملاء از قوم فرعون گفتند موسی ساحری زبردست و ماهر است. در آیه دیگری ملاء را همان بزرگان يك جامعه قلمداد می کند)) :و كذلك جعلنا فی كل قرية اءكابر مجرمیها)) (296)... این چنین در هر قریه ای - شهر و کشوری - بزرگان مجرمش را قرار می دهیم...

بنابراین)) چشم پرکنان ((از همه جهت چشم پرکن به حساب می آیند وقتی به عللی در جمع مردم پیدا می کنند، مردم برای اینکه خوب آنان را بنگرند حتی کمتر پلکهای خود را باز و بسته می کنند تا چشمشان آنان را سیر ببند و پر شود و این بدان علت است که یا در میان مردم نیستند، یا مردم گمان می کنند، اینان غیر مردم هم طراز خود می باشند و یا با وضعیتی در میان مردم حضور پیدا می کنند که برای مردم، غیر عادی نیست. از وضع مرکوب آنان گرفته تا دبدبه و کبکبه، لباس و ظاهر آنان که قابل رؤیت است. در آیه دیگری صاحبان اندیشه و طراحان و برنامه ریزان حکومت نیز ملاء هستند)) :قالت یا اءیها الملاء افتونی فی امری)) (297) آن زن و حاکم (بلقیس) گفت در کارم نظر بدهید. اطرافیان حکومتی حضرت سلیمان یا - به اصطلاح امروز)) - کارگزان ((هم ملاء نامیده شده اند)) :قال یا اءیها الملاء اءیکم یاءنتی بعرشها)) (298)... ای ملاء کدام يك از شما عرش او را برانیم می آورد؟

با توجه به آیات مذکور و آیات دیگری که در قرآن داریم واژه)) ملاء((بار منفی از لحاظ معنا و کاربرد ندارد اگر چه بیشتر، کاربرد آن را برای افرادی می بینیم که در مقابل پیامبران ایستاده اند. این امر طبیعی است زیرا در طول زمان و حیات انسان حکومت گران مؤمن کمتر داشته ایم. بیشتر طواغیت و مخالفان جبهه حق سردمدار جوامع و امتهای بوده اند.

بنابر این بهترین واژه جایگزین در فارسی برای آن به نظر ما لغت)) سران)) است. سران فکری، سران حکومتی، سران اقتصادی و... سران يك جامعه چون قدرت فکری، سیاسی و نظامی جامعه را در اختیار دارند، انحرافشان از حق و استفاده از اموال عمومی زیاد است. اگر تقوا نداشته باشند باطل گرایی آنان به مراتب بیشتر از عامه مردم است. انسان وقتی به طرف دنیا کشش پیدا کرد. دنبال به دست آوردن جاه و مکننت دوید و روحیه استغنائی خود را پرورش داد، سر به طغیان بر می دارد)) :ان الانسان لیطغی ان راه استغنی)) (299) همانا انسان حتما سرکشی می کند، اگر خوشتن را مستغنی دانست. گروه ملاء وقتی دنیاگرایی را

هدف قرار داد، هوس های فراوان آن که از نداری و عدم امکانات همچون مار سرمازده ، افسرده شده بود، با وزیدن گرمای اندکی سر بلند می کند و دنبال خوشگذرانی و عیاشی می رود که قرآن از آن به)) اتراف ((یاد می کند (300 ملاء)) مترف ((می شود چون به همه چیز رسیده است)) : ربنا انك آتيت فرعون و ملاء زينة و اعموالا في الحيوۃ الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ((301)... موسی به درگاه آفریدگار نالید و گفت : - خداوندا! فرعون و سران حکومتی و اطرافیان او زینت و ثروت دادی . ای خدا! تا از راه تو- مردم را - گمراه کنند . ((و قال الملاء من قومه الذين كفروا و كذبوا بقاء الاخرة و اترفناهم في الحيوۃ الدنيا ما هذا الا بشر مثلكم)) (302)... و سران قوم او همانانی که کافر شدند و دیدار قامت را تکذیب کردند و در زندگی دنیا آنها را خوش قرار دادیم ، گفتند این چیزی جز يك انسان مانند شما نیست ... آیه دیگری نیز که استفاده می شود ملاء کافر و منکر قیامت همان مترفان و خوشگذران هستند : ((و ما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون و قالوا نحن اكثر اموالا و اءولادا و ما نحن بمعذبين)) (303) و هیچ پیامبری را در سرزمینی نفرستادیم مگر اینکه خوشگذرانان آن دیار گفتند ما به آنچه شما برایش فرستاده شده اید کافر هستیم و - همچنین - گفتند ما دارای اموال بیشتر و اولاد زیادتری هستیم و ما عذاب نخواهیم شد. بنابراین هر مترفی ملاء هست ولی هر ملئی مترف نیست و ظالمان و مترفان هر دو از جهاتی یکی هستند یعنی همه ستمگران مترف نیستند ولی همه مترفان ظالم اند که نسبت عموم و خصوص مطلق بین آنها برقرار است)) : و اتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه و كانوا مجرمين ((: (304) ظالمان از آنچه که در آن گشایش پیدا کرده خوشگذرانی نمودند پیروی کردند و آنان مجرم بودند.

لغت ترف در اصل به معنای توسعه و گشایش در نعمت است (305) و آنچه از آیات قرآن استفاده کردیم که)) مترف ((آورده است یعنی اسم مفعول از باب افعال به معنای کسی که از لحاظ ثروت و اموال دنیوی گشایش و وسعت داده شده است . ثروتمندان چون اکثرا از هر جهت امکانات دارند از همه چیز بهره مند شوند، به این دسته از آنان خوشگذران و اهل عیش و شادی گویند. کردار اینگونه ملاء و مترف یکی است و با توجه به انحرافشان از مسیر حق و دین خدا، عیاشی و خوشگذرانی آنان ، باعث نابودی و هلاکتشان گردید. قرآن آنجا که از نابودی قوم فرعون ، قوم ثمود، قوم نوح و... می گوید، به عامل دنیاگرایی آنان توجه کرده است و آن را علت انقراض می داند و همچنین دنیاگرایی آنان را ظلم تلقی می کند)) : فاءخذتهم الصيحة بالحق فجعلناهم غناء فبعدا للقوم الظالمين)) (306) پس آنان را صیحه به حق فراگرفت و آنان را)) مثل برگ و چوب ((خشک کردیم ، پس ظالمان (از رحمت خدا) دور باشند . پایان کار مترفان نابودی و هلاکت است)) : و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا)) (307) و وقتی اراده می کنیم مردم سرزمینی را نابود کنیم ، ثروتمندان خوشگذران آن را امر می کنیم تبه کاری نمایند سپس حکم - نابودی - فرا می رسد و محقق می شود، در نتیجه نابود می کنیم نابود کردنی . تفسیر فی ظلال القرآن در ذیل این آیه می گوید)) :در هر امتی مترفان به طبقه ای از بزرگان مرفه گویند که دارای مال و خدمتکار بوده و از نعمت آسایش و سروری بهره مندند تا آنکه در وجودشان تغییر حالت پدیدار شده و در فسق و فجور غوطه ور می شوند و به مقدسات و ارزش ها جسارت و توهین می نمایند و متعرض اعراض و حرمتها می شوند، اگر کسی جلو آنان را نگیرد در زمین فساد راه می اندازند و فحشا را در بین مردم شایع می سازند و... امت را به نابودی می کشانند (308)...)) (در جای دیگری می گوید)) :به طور طبیعی وجود مترفان در جامعه خود عاملی است که نشان می دهد بنای آن دچار تباهی و خلل شده و در مسیر انحلال و نابودی گام

برمی دارد (309)).

قوم ثمود که صالح پیامبر آنان بود. سرانشان به مردم مؤمن گفتند آیا می دانید که صالح از طرف خدای خود فرستاده شده است؟ گفتند: ما به آنچه او آورده ایمان آورده ایم. ملاء گفتند: ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم. پس ناقة صالح را پی کردند و از فرمان خدا تجاوز کردند. و گفتند: ای صالح اگر پیامبری آنچه را به وعده داده بودی بیاور. فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جائمین (310) پس آنان را زمین لرزه شدید فراگرفت و در خانه های خود فرو افتاده، کشته شدند. همچنین در آیه دیگری از واژه)) بטר ((به معنای سوء استفاده از ثروت و سرکشی به هنگام نعمت، برای ملاء و مترف استفاده کرده است که پایان کارشان، جایگاه خالی از سکنه آنان می باشد)) و کم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها فتلك مساکنهم لم تسکن من بعدهم الا قليلا (311)...چه بسیار سرزمین هایی را که مردم آنجا زیاده روی و سرکشی و تجاوز از محدوده زندگی خود کردند، هلاک کردیم. آن منازلشان است که بعد از آنان جز تعداد اندکی در آنجا مسکن نگزیدند. آیات قرآن کریم گویای آن است که دنیا گرایی انسان، جامعه و امت را به وادی نیستی می کشاند و تاریخ بشر پر از اقوام و ملت هایی است که با گرایش به عیاشی و شهوت گرایی از تمام انواع آن با دست خود، برانداختن و فروپاشی خود را فراهم کرده اند.

1- مشخصه های دنیاگرایی

قرآن قارون را به عنوان يك دنیاگرا مطرح می کند و چهره دنیاگران را در ضمن آیات مورد مذکور ترسیم می کند)) :قارون عموی موسی است (اگر یصهر پدر قارون باشد جد موسی محسوب می شود) از حسن و جمال بهره کافی داشت. از ثروت بیکرانی بر خوردار بود. قرآن از آن به شگفتی یاد می کند: همانا قارون یکی از بستگان موسی بود. با آنان طریق ظلم و ستم پیش گرفت (با خصومت و نفاق رفتار می کرد) ما او را گنجهایی دادیم که کلید آنها بر دوش مردان پر توان گرانبار بود و به سختی از عهده حمل آنها بر می آمدند)) :ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنواء بالعصبة اولی القوة (312) قارون از ثروتی که خدا و داده بود در طریق مشروع از آن استفاده نکرد آن را در راه اضلال و کفر بمصرف می رسانید تعداد بسیاری مرد و زن دور او را گرفته بودند و از او جانب داری می کردند او هم از آنها حمایت می کرد، سفره های رنگین برای آنها ترتیب می داد همین عده بیشتر او را به پرتگاه سوق می دادند و به آتش خلاف و نفاق دامن می زدند. قارون مدعی بود چون من از هارون از لحاظ ثروت و مال جلوتر هستم لیاقتم از او بیشتر است و از او در نزد خدا مقرب تر هستم و آنچه از دارائی و گنج بمن داده شده بجهت علمی است که من دارا هستم. این ثروت و مالی که مرا داده اند بلحاظ علمی است مرا هست و آن را خدای بمن داد و به این علم مرا بر شما تفضیل داده است : قال انما اوتیته علی علم عندی (313). این زمینه کار مشاجره موسی و قارون بالا گرفت. قارون بهیچوجه حاضر نبود قبول کند وزیر هارون برای موسی از جانب خداست و خدای متعال هارون را جهت تقویت رهبری موسی در اختیار موسی قرار داده است آنقدر پافشاری کرد تا موسی مجبور شد به اعجاز توسل جوید پیشنهاد کرد تو و هارون هر دو عصای خود را در زمین فرو کنید عصای هر کدام از شما دو نفر جوانه زد و سبز شد او بر حق است قارون پیشنهاد موسی را پذیرفت هر دو نفر

عصای خود را در زمین فرو کردند و در شرائط مساوی از آنها مراقبت کردند عصای هارون به فوری سبز شد و برگ داد، عصای قارون همچنان خشک بر جای ماند (314) قارون با این اعجاز هم عقب نشینی نکرد به عداوت خود ادامه می داد. نوشته اند: قارون در مصر با فرعون همکاری می کرده و یکی از اعمال مؤثر دستگاه فرعون بوده است بدون شك در ظلم و ستمی که فرعون به مردم روا می داشته ، او نیز در کار بوده است ، جمع این ثروت کلان خود دلیلی است بر این طغیان . عبارت زیر از جمله مطالبی است که در مورد قارون در تفسیر مجمع البیان آمده است ((315) عن قتاده قال و كان يسمي المنور لحسن صورته و لم يكن في بني اسرائيل اقراء منه للتوراة و لكن عدو الله نافع كما نافع السامري فبغى عليهم و قيل كان عاملا لفرعون علي بنی اسرائيل فكان يبغى عليهم و يطالبهم لما كانوا بمصر)) :قتاده می گوید: بلحاظ خوش روئی قارون را ((می نامیده در بنی اسرائیل از او بهتر کسی آشنا بقرائت توراة نبوده است . اما این دشمن خدا همانطور که سامری راه نفاق پیش کشید این هم بنفاق روی آورده . بر بنی اسرائیل هنگامی که از طرف فرعون عامل بود ظلم ها کرد... هنگامی که در مصر بوده همواره خود را طلبکار از مردم می دانسته و بنی اسرائیل را زیر سیطره ظلم خود قرار می داده از آنها می خواسته که بخواسته های او تن در دهند. او را اگر ما فرعون کوچک بنامیم بهتر او را معرفی کرده ایم . از جمله رفتار قارون یکی این بوده که با زیب و فر از منزل خارج می شده و با شکوه و جلال خاصی در بین مردم سلوک داشته آنچنان که انظار را بخود جلب می کرده است)) : فخرج علی قومه فی زینته ((316). مردم دنیا طلب و آنها که در پی زینت ها و اموال دنیا بودند وقتی قارون را با آن کبکبه و طمطراق می دیدند آرزو می کردند که همچون او باشند، چه ، می گفتند او از حظ عظیمی بهره مند است . این آرزوی اینها بود)) . قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لئذو حظ عظیم)) (317). اما آنها که دیده دلشان باز بحقایق و معنویات توجه داشته و از علم الهی بهره مند بودند و در تهی دستی بردبار و شکیب بودند آرزوی آنها غیر این بود، آنها می گفتند و ای بر شما آنکه بخدا ایمان دارد و عمل نیک بجای می آورد پاداش او بهتر از اینهاست که شما تصور می کنید)) . و قال الذین اوتوا العلم و یلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقیها الا الصابرون)) (318). قارون و آنچه متعلق به قارون بود همه در دل خاک فرو ریخت ، موعظه موسی بحال او نفعی نبخشید، طغیان او موجب هلاکت او شد جز اعتقاد کسی قادر به نجات او نبود خدا هم بسبب طغیانش او را رها کرد و بحال خود گذاشت.

((فخسفنا به و بداره الاعرض فما كان له من فنة ینصرونه من دون الله و ما كان من المنتصرین ((319). آیا قارون نفهمید که قبل از او در طول سالهایی بس طولانی کسانی هم بوده اند که از نیرومندتر و نفراتشان از او بیشتر بوده همه را خداوند بخاک مذلت کشانیده و بهلاکت افکنده است و از آنها که مجرم و گناهکار هستند پرسشی نمی کند)) . اولم یعلم ان الله قد اهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جمعا و لا یسنل عن ذنوبهم المجرمون)) (320). آنها که دیروز بحال قارون غبطه می خوردند و آرزوی مقام و منزلت او را داشتند و می گفتند: ای کاش برای ما هم بود آنچه برای قارون بود امروز که صبح کرده او را در دل خاک می بینید می گویند: ای وای گوئی خداوند هر کس را بخواهد فراوان روزی می دهد و هر که را بخواهد بر او تنگ می گیرد. اگر خدای بر ما منت نگذارده بود ما هم فلاح و رستگاری نیست)) . و اصبح الذین تمنوا مکانه بالاعمس یقولون و یکان الله بیسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر لو ان من الله علینا لخصف بنا و یکانه لا یفلح الکافرون)) (321). علاوه بر موسی ، قوم قارون هم در مقام موعظه قارون برآمدند و باو هشدار دادند که این چنین مغرور مباش ، فرح و شادمانی مکن خدای دوست نمی

دارد آن کسانی را که پر نشاط و پر فرح باشند، بکوش تا از آنچه در دست داری و سعادت آخرت تحصیل کنی فراموش نکن که از دنیا هم بهره خویش را برگیری . احسان پیشه کن آنچنان که خداوند بر تو احسان کرده است . فتنه و فساد بر پا مکن خداوند کسانی را که در روی زمین فساد می کنند دوست نمی دارد)) . اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا يحب الفرحين . و ابتغ فيما آتیک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیك من الدنيا و احسن كما احسن الله اليك و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا يحب المفسدين(((322). مسئله زکوة در قضیه قارون : موسی بر حسب دستوری که داشت قاورن را به پرداخت زکوة موظف ساخت ، تاءکید کرد زکوة دارائی خویش را باید بدهی قارون که حاضر نبود دل از دارائی خویش بردارد و مبلغی (ده یک ، صد یک ، یا هزار یک) بعنوان زکوة بپردازد شروع به مخالفت کرد، از پرداخت زکوة امتناع ورزید و موسی را به اخذ دارائیش متهم ساخت . قارون ، روی فضل هارون و موضوع وزارت او قبلا با موسی درگیری داشت مسئله زکوة پیش آمد، و درگیری شدیدتر شد. موسی علیه السلام به امر خدای متعال در پرداخت زکوة با قارون مماشاة می کرد یعنی از حد معین و قرار شرعی از او خیلی کمتر مطالبه نمود و حتی تعیین مبلغ را بعهده خود قارون گذارد ابتدا قارون قبول کرد که مبلغ ناچیزی از دارائی خویش را بعنوان زکوة بموسی بدهد اما بعد پشیمان شد بکلی از پرداخت سرباز زد . دنبال فعالیت های تخریبی را گرفت و با کمک همدستانش از جمله)) داثان و ابیرام ((طرح متهم نمودن موسی را بزنا با زن بنام ستیر ریختند، پولی کلان به این زن بدکاره دادند تا او در مجلسی که تشکیل خواهد شد در مجمع عمومی موسی را به همخوابگی با خود متهم سازد . مجلس را تشکیل دادند و موسی را بعنوان پاره ای پرسشها به مجلس کشانیدند، زن بدکاره ستیر را هم حاضر نمود اما نقش آنها بر آب شد زیرا ستیر حاضر نشد خلاف واقع چیزی بگوید در حضور جمع اظهار داشت قارون این کیسه زر را بعنوان رشوه بمن داده است که موسی را متهم کنم ، ولی من هرگز چنین کاری نخواهم کرد دامن عصمت موسی پیامبر خدا را با پول قارون لکه دار نمی کنم - سخنانی چند از نقل زندگی پیامبران ((گوش کنید... این موسی بی گناه است ... آنها دروغ می گویند .. دیروز مرا به چادر قارون دعوت کردند و یک همیان زر مسکوک بمن دادند که امروز فصاحت ایجاد کنم و موسی را بزنا متهم نمایم ... نگاه کنید ... این است همیان زر قارون با مهر و موم خود او ... من از خدا بیم دارم و با وجود اینکه به طلای قارون سخت احتیاج داشتم نمی توانستم حقیقت را کتمان نمایم . بگیری این است همیان زر که رشوه بمن داد . ستیر زن بدکاره ... اکنون در درون وجود، شرافت از خواب جسته و وجدان بیدار شده ای داشت . آنها بودند که باو نهیب می زدند و مجبورش می کردند که حقیقت را بگوید از این احساس لطیف سیل اشکش روان شده و چهره گنجهکارش را آبیاری می کرد . مجددا سر برداشت و بدیدگان درخشنده موسی نگریست و نگاه او را احساس کرد . همان نگاهی که خفته های وجود او را بیدار نمود چنین تغییری در روحش کرده بود . همیان زر را بهوا بلند کرد و بسوی ، بزرگان قوم (323) که در اطراف کرسی موسی جمع شده و به خشم آمده بودند پرتاب نمود یکبار دیگر ببانگ بلند گفت:

بنگرید... این است آنچه قارون با حضور (داثان و ابیرام) بمن رشوه داد و از من خواست که موسی را رسوا کنم ... دیگر یارای حرف زدن نداشت ... این چند جمله آخر را نیز بزحمت ادا کرد . ((اکنون بقیه ماجرای و قسمتی از همین موضوع را از تفسیر کبیر شیخ جلیل ابو الفتح رازی نقل و بازگو (324) می کنیم)). و هر که زنا کند و زن ندارد صد تازیانه بباید زدن ، و هر که زنا کند زن دارد بباید کشتن ، قارون گفت : اگر چه تو باشی ؟ گفت و اگر چه من باشم ، گفت پس بنی اسرائیل دعوی می کنند که تو با فلانه فاجره زنا کرده ای . موسی علیه السلام گفت : اگر او گوید بر قول او اعتماد کنم ، کس فرستاد و او را حاضر کردند موسی علیه السلام روی به او کرد که یا فلانه این قوم بر من دعوی می کنند و من تو را سوگند می دهم بآن خدائی که دریا بشکافت برای

بنی اسرائیل و ما برهانید، فرعون را با قومش هلاک کرد که آنچه راست است در این حدیثه بگوی . زن اندیشه کرد، گفت : اگر این راست بگویم و از گناه گذشته توبه کنم همانا خدای بر من رحمت کند. گفت)) : لاوالله((که تو در این حدیث مبرائی و آنان که این می گویند بر تو دروغ می گویند، و قارون مرا جعلی داده است تا بر تو این دروغ بگویم و ترا بخود متهم دارم ، موسی علیه السلام روی بر زمین نهاد و گفت)) : اللهم ان كنت رسولك فاغضب لی((: اگر من رسول توام برای من خشم گیر. جبرئیل آمد و گفت یا موسی خدای تعالی می گوید: من زمین را فرمودم تا اطاعت تو دارد با آنچه خواهی بفرمائی او را در حق او. موسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفت بدانید که خدای تعالی مرا بقارون فرستاده است چنانکه بفرعون ، و او طغیان کرد و خدای او را هلاک کرد، و قارون یاغی شد هر که با اوست و هوای او خواهد با او می باشد و هر که با من است از او دور شود. همه بگریختند جز دو کس که با او ماندند موسی علیه السلام گفت)) : یا ارض خذیهم((ای زمین بگیر ایشان را، تا بزانو بر زمین فرو شدند، دگر باره گفت : یا ارض خذیهم تا بگردن فرو شدند در این میانه تضرع می کردند و فریاد می خواستند و سوگند می دادند بحق رحم و خویشی ، و موسی علیه السلام سخت خشمناک شده بود اجابت نکرد (325)) (روش قارون يك قالب و یا يك وسیله سنجش برای دنیاگرایی است . هر کس که می خواهد خود را بسنجد که آیا دنیاگراست یا آخرتگرا، می تواند بر اساس)) بل الانسان علی نفسه بصیرة((: (326) بلکه انسان بر نفس خود بصیرتی دارد. خود را در این قالب یا کفه میزان قرار دهد. بطور یقین می فهمد که چقدر آخرتی یا دنیایی است لذا مشخصه های آن را ذکر می کنیم:

دنیاطلب

- 1دنبال برتری جویی و فساد است)) : تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فی الارض و لافسادا((. (327) آن خانه آخرت را برای کسانی که اراده علو نکرده و هیچ فسادی را نمی خواهند قرار داده ایم . دنیاگرا به حد خود قانع نیست)) : ان قارون كان من قوم موسی فبغی علیهم ((:...قارون از قوم موسی بود بر ضد آنان سر کشی کرد.
- 2طاغوت گراست)) : یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت و قد اءمروا ان یکفروا به : (328) (می خواهند برای قضاوت نزد طاغوت بروند در حالی که به آنها امر شده به طاغوت کافر باشند.
- 3دنبال نابود کردن نور خدا - :قوانین خدا- است)) : یریدون لیطفئوا نور الله باءفواهم (((329)...می خواهند نور خدا را با بازدم خود خاموش کنند. ...
- 4ثروت اندوز است)) : آتیناه من الکنوز(((330) گنجها به او عطا کردیم.
- 5خود را متخصص و مغز متفکر ثروت اندوزی می داند ((:قال انما اءوتیته علی علم عندی (((331)...گفت این ثروتها بر اساس دانش و آگاهی که نزد من است به من داده شده.
- 6در انتظار عمومی زینت کرده ظاهر می شود:فخرج علی قومه فی زینته (332) بر قومش با زینت هایش وارد می شد.

- 7شاد و سرمست است به عبارت دیگر اعمالی از او سر می زند که دلالت بر سرمستی او دارد)) :...اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین(((333) وقتی قوم او به او می گفتند شادمانی نکن خدا سرمستان را دوست ندارد.
- 8اتهام به دیگر رقیبان ، از هر نوعی که بتواند آنان را از دید مردم بیاندازد تا میدان دنیاگرایی خود را بیشتر و گسترده تر نماید. مثل اتهام فرعون به موسی که او ساحر است و تهمت قارون به آن حضرت . اتهام قریشیان به پیامبر اکرم)) : انک لمجنون(((334) همانا تو دیوانه ای.

9 - آرزوی زندگی قارونی دارد - البته وقتی چشمش به انسان رفاه طلبی می خورد، هوس می کند که چه می شد اگر ما هم مانند این آقا يك ماشين اين چینی و يك خانه محقر آنچنانی !! و يك ویلای کنار دریا و... داشتیم. -

این نوع آرزوها می شود دنیاگرایی ، رفاه طلبی . نه مقدس گرایی ، آخرت طلبی و تارك دنیا بودن ، در قرآن صریح تر از این آیه نمی توانیم پیدا کنیم:

((قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم)) (335) کسانی که زندگی دنیا را می خواهند می گویند ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده نصیب ما هم می شد. او صاحب بهره عظیمی است - واقعا کیف دنیا را قارون می کند. - !

ولی همین قارون را این دنیاگرایی به هلاکت رساند. باشد تا باعث عبرت ما گردد. اکنون نکاتی را (از کتاب)) بیت المال در نهج البلاغه (336)) (می آوریم تا بیشتر به اهمیت موضوع پی ببریم: ((2 - آغاز سوء استفاده ها از بیت المال))

با روی کار آمدن عثمان ، حکومت اسلامی چهره دیگری بخود گرفت که هرگز با هدف و ایدئولوژی اسلام سازش نداشت زیرا او پس از آنکه پایه های حکومت غاصبانه خود را محکم ساخت تمام قوانین اسلامی را زیر پا گذاشت و هدف های آن را نادیده گرفت ، در آمدها و اموالی که می بایست با حمایت خلیفه در مصالح عمومی و رشد و اعتلای امت اسلامی صرف گردد وسیله پیشرفت و ترقی شخصی او قرار گرفت و در واقع گوی خلافت و زعامت در دست امویهای ضد اسلام قرار گرفته بود. معاویه یکی از عمال پر کار عثمان بود که زمینه را برای فرمانروائی خود فراهم ساخت او در حیف و میل اموال عمومی پر جرئت بود تا جائی که در شام مقرر حکومت خود از بیت المال کاخی ساخته بود و مصارف سنگینی را جهت اداره آن مقرر می داشت . پس از او فرزندان و نوادگانش در اطراف و حیف و میل بیت المال مسلمین از یکدیگر سبقت می گرفتند. با انقراض بنی امیه ، عباسی ها که دست کمی از امویها نداشتند بیت المال را از آن خود دانسته و هزاران گونه تصرفات نابجا که هرگز با هدفهای واقعی حکومت اسلام دمساز نبود بعمل آوردند و زمینه انحطاط و سقوط مسلمانان را عملا فراهم ساختند. بنابراین یکی از عوامل مهمی که خلافت و رهبری را از مسیر خود منحرف ساخت و موجب انحطاط و سقوط حکومت اسلامی شد اسراف و اتراف خلفا و زمامداران مسلمین بود و در واقع آنچه را علی علیه السلام درباره زمامداری ملت مسلمان از آن بیمناک بود واقع شد، زیرا حضرت در زمان حکومت خود اینگونه خطرها را گوشزد می فرمود و بمردم از عواقب شوم زعامت فاسقین و ناهلان به اینصورت هشدار می داد)) . ولکنی آسی اءن یلی هذه الامة سفهائها و فجارها فیتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا)) : ((337)) من از آن بیمناکم که زمام امر این ملت را نادان و بد کاران بدست گیرند و در نتیجه مال خدا (بیت المال) را بجای صرف در جهت تاءمین مصالح و رشد امت بخود اختصاص دهند و دست بدست بگردانند و بندگان خدا را بنده و برده خود دانسته به استعمار آنها بپردازند و با مردم صالح و بیدار مبارزه کرده و آنها را سرکوب نمایند و در عوض افراد ناپاک و ناشایست را حزب و یاور خود قرار دهند.))

3 - نهج البلاغه و مترفین

علی علیه السلام در چند مورد نهج البلاغه خطر مسرفین را یادآور شده و درباره فسادی که از سوی آنان اجتماع اسلامی را تهدید می کند به مردم هشدار داده است . در خطبه شقشقیه سخت از اسراف و اتراف خلیفه و پیروانش انتقاد می کند)) (...الی اءن قام ثالث القوم)) ((: (338) ... تاآنکه سومین نفر آنان (خلفا) روی کار آمد در حالی که پهلوهایش از پرخوری باد کرده و تنها کارش پر کردن و خالی کردن شکم بود فرزندان پدرش با او بیپااستند و مال خدا(بیت المال) را همانند شتری که با ولع ، علفهای بهاری را می چرد، چریدن تا آنکه تابیده بود باز شد کردارش بر او

پیشی گرفت و شکم پرستی او آشکار گشت.))

- 4 اسراف و اتراف مقدمه سقوط ملتهاست

بررسی و تحلیل بیشتر وسائل حیاتی جامعه ممکن است بهتر موجب آگاهی و هشجاری افراد آن جامعه گردد. از اینرو دانشمندان دلسوز و جامعه شناسان اسلامی از این وظیفه بزرگ غفلت نکرده و در کتابهای خود به بررسی و تحقیق این موضوع حیاتی پرداخته اند که ما به برخی گفتار آنان استشهد خواهیم کرد.

جامعه شناس بزرگ اسلامی ابن خلدون در کتاب معروف خود (مقدمه ابن خلدون) در فصل هجدهم باب دوم تحت عنوان)) فراخی معیشت و تجمل و فرو رفتن در ناز نعمت، از موانع پادشاهی و کشورداری است ((می گوید: هر گاه قبیله ای به نیروی عصیبت خویش به برخی از پیروزیها نائل آید به همان میزان به وسائل رفاه دست می یابد و با خداوندان ناز و نعمت و توانگران در آسایش و فراخی معیشت شرکت می جوید، و به میزان پیروزی و غلبه ای که بدست می آورد و به نسبتی که دولت به آن قبیله اتکاء می کند از نعمت و توانگری دولت بهره و سهمی می برد و اگر دولت از لحاظ قدرت و نیرومندی در حدی باشد که هیچکس در بازستاندن فرمانروایی یا شرکت جستن در آن نتواند طمع ببرد آن قبیله نیز به حاکمیت دولت اعتراف می کند و به همین اندازه خرسند می شود که دولت روا می دارد از نعمت بهره مند گردد و اعضای آن قبیله را در گردآوری خرابها شرکت دهد و دیگر آرزوهای بلند در سر نمی پروراند که به درجات و مناصب دولت یا به دست آوردن موجبات آن نایل آید. بلکه تنها همت آن قبیله اینست که نعمت و عادات و شیوه های پادشاهی را در ساختمانها و پوشیدنی های نیکو فرا گیرد و هر چه بیشتر بر مقدار آنها بیفزاید و در بهتر کردن و زیبایی آنها به تناسب ثروت و وسایل ناز و نعمتی که بچنگ می آورد بکوشد و از متفرعات آنها برخوردار گردد و پیداست که در این صورت رفته رفته از خشونت بادیه نشینی قبیله کاسته می شود و عصیبت و دلیری آنان به سستی و زبونی تبدیل می گردد و از گشایش و رفاهی که خداوند به ایشان ارزانی می دارد متنعم و برخوردار می شوند و فرزندان و اعقاب ایشان نیز بر همین شیوه پرورش می یابند بدانسان که به تن پروری و برآوردن نیازهای گوناگون خویش می پردازند و از دیگر اموری که در رشد و نیرومندی عصیبت ضرورت دارد سرباز می زنند تا اینکه این حالت چو خوی و جبلت در سرشت آنان جایگیر می شود و آنگاه عصیبت و دلاوری در نسلهای آینده ایشان نقصان می پذیرد تا سرانجام به کلی زایل می گردد و سرانجام زمان انقراض قبیله آنان فرا می رسد و به هر اندازه بیشتر در ناز و نعمت و تجمل خواهی فرو روند به همان میزان به نابودی نزدیکتر می شوند تا چه رسد به اینکه داعیه پادشاهی در سر داشته باشند. زیرا عادات و رسوم تجمل پرستی و غرق شدن در ناز و نعمت و تن پروری شدت عصیبت را که وسیله غلبه یافتن است در هم می شکنند و هر گاه عصیبت زایل گردد نیروی حمایت و دفاع قبیله نقصان می پذیرد تا چه رسد به اینکه به توسعه طلبی برخیزند و آن وقت ملت‌های دیگر آنان را می بلعند و از میان می برند. بنابراین آشکار شد که فراخی معیشت و تجمل خواهی از موانع پادشاهی و کشورداری است (339)

علت سقوط فرانسه

در جنگ دوم جهانی، فرانسه با تمام تجهیزات و امکاناتی که برای مقابله با دشمن داشت از ارتش آلمان شکست خورد و نتوانست از خود دفاع کند در بررسی علت این شکست دانشمندان حقایق شگرفی را بیان کرده اند آقای محمد قطب نویسنده توانای مصری می نویسد: فرانسه ای که در نخستین حمله ارتش آلمان پیشانی‌ش ب خاک مالیده شد و بسختی شکست خورد به این خاطر نبود که کمبود ساز و برگ نظامی داشت بلکه برای این بود که فرانسه ارزش انسانی خود را از دست داده و یک پارچه در مسیر غرائز حیوانی و شهوی قرار گرفته بودند. آنها تمام نیروهای خود را در به

کار بردن تمایلات شهوی به کار می بردند و حفظ و حراست از کاباره ها کاخهای زیبای پاریس که مرکز عیاشی و خوشگذرانی بود را از این مراکز برای دفاع از مملکت ریخته شود. این بود که ناچار شکست و ذلت عمومی را پذیرفتند (340). عجیب اینجاست که می نویسد در آن موقع که هواپیماهای بمب افکن دشمن ، شهرهای ما را زیر بمب های آتش زا و مخرب بصورت جهنمی در آورده بود نخست وزیر وقت می خواست بوسیله تلفن از ستاد مشترك هوایی متفقین برای مبارزه با دشمن ، چند فروند هواپیما در خواست کند ولی با هر يك از سه تلفن روی میزش که تماس می گرفت صدای محبوبه اش بلند بود (341)!!

- 5برخورد امام علیه السلام با تمایل به اشرافیت

داستان رفتن عثمان بن حنیف به يك مهمانی اشرافی و اینکه امام علی علیه السلام او را نکوهش کرد، همه می دانیم . درجایی که شرکت يك استاندار در يك مهمانی اشرافی ، از طرف امیر المؤمنین علیه السلام محکوم شود بطریق اولی معلوم است که اگر بالاتر از استاندار چنین روشی پیش گیرد که بدتر است و باز بطریق اولی روشن است که اگر مسؤ ولان برتر گرایش به رفاه ، دنیا و اشرافیت داشته باشند بیشتر مورد مذمت اند و عامل بدبینی مردم به خود می شوند)) . اءلا و ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمریه و من طعمه بقرصیه (((342) توجه داشته باشید که پیشوای شما از دنیا به دو پیراهن مندرس (برای پوشش) و دو قرص نان (برای خورش) بسنده کرده است . ((ءلا و انه لا یضرمک تضییع شیء من دنیاکم بعد حفظکم قائمۃ دینکم اءلا و انه لا ینفعکم بعد تضییع دینکم شیء حافظتم علیه من امر دنیاکم)) : (343) توجه نمایید که تباه شدن و از دست رفتن چیزی از این دنیای شما، اگر پایه دینتان را محکم مگه دارید شما را زبانی نرساند و نیز متوجه باشید که پس از تباه ساختن دین خودش آنچه را از دنیایتان برای خویش نگه داشته اید برای شما سودی ندارد. این بیان مولی می رساند که توجه به دنیا مساوی است با ضایع کردن دین خود و از دست دادن آنچه در کف داریم)) . واعلموا عبادالله اءنکم و ما اءنتم فیه من هذه الدنیا علی سبیل من قد مضی قبلکم ممن کان منکم اءطول منکم اءعمارا و اءعمر دیارا و اءبعد آثارا)) : (344) ای بندگان اعتقاد بدانید که شما و آنچه از این دنیا در آن هستید، در همان راهی قرار دارید که گذشتگان شما بودند آنانکه عمرشان از شما درازتر و سرزمینشان آبادتر و آثارشان از شما بیشتر بود)) . و انما یؤ تی خراب الارض ... لاشراف انفس الولاة علی الجمع)) (345) توجه داشته باشید بدون هیچ شکی ویرانی کشور، از فقر و تنگدستی مردم است و فقر و ناداری مردم ، از هم و غم حاکمان جامعه در ثروت اندوزی است . در دنباله همین بیان امام علیه السلام این عمل زمامداران را ناشی از دو نکته می داند:

(الف)) - و سوء ظنهم بالبقاء)) (: سوء ظن آنان نسبت به بقای - حکومت - خود.

(ب)) - و قلة انتفاعهم بالعبر)) (346) بهره گیری کم از تجربه های تاریخی - نسبت به عواقب شوم حاکمان قبل از خود - (در نهج البلاغه مطالب زیادی پیرامون این بحث وجود دارد که با اندازه یادآوری از آن استفاده شد.) پایان این بحث را به سخنان حضرت امیر علیه السلام درباره وجود مقدس حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله که نمونه بارزی از تارك دنیا می باشد، نورانی می کنیم تا آنانی که خود را پیرو آن سرور همام می دانند ملاحظه فرمایند چقدر زندگی خصوصی و اجتماعی شان را با سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وفق داده اند: این سخنان را امام علیه السلام در زمانی بیان می کند که گرایش به ثروت اندوزی در جامعه آن روز اسلام دامنگیر بسیاری از صحابه پیامبر بود و حتی نسبت به احیای سنت اسلام دامنگیر بسیاری از صحابه پیامبر بود و حتی نسبت به احیای سنت اسلام برای توزیع عادلانه بیت المال توسط وصی رسول الله اعتراض داشتند و دنیاگرایی را بر)) خداگرایی و آخرت گزینی)) ، شیوه خود کرده بودند.

- 6رسول الله

((و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه و آله كافي لك في الاسوة ، و دليل لك على ذم الدنيا و عيبتها ، و كثرة مخازينها و مساويها، اذ قبضت عنه اطرافها، و وطئت لغيره اكنافها و فطمع عن رضاعها، و زوى عن زخارفها...))

فتاءس بنبيك الاطيب طهر صلى الله عليه و آله فان اسوة لمن تاسى))... ع رسول الله اعتقاد بس است كه از پیروی کنی ، و برای تو در نكوهش و زشتی دنیا و بسیاری پستی و ننگ بودن آن راهنمای خوبی هست ، زیرا وابستگی های دنیا از او گرفته شد و برای غیر او آماده گشت ، و از نوشیدن شیر دنیا ممنوع و از زیورهای آن دوری جست...))

پس از پیامبر نیکو و پاکت پیروی کن . زیرا در او برای پیروی کنندگان وسیله پیروی و برای دلبستگی و وسیله وجود دارد. و محبوب ترین بندگان نزد خدا آنکس است که از پیامبرش پیروی و نشانه ی او را دنبال کند. پیامبر اسلام صلى الله عليه و آله دنیا را آنگونه خورد که با نوك دندان بخورد و دنیا را به گوشه چشمی نگاه نکرد.

گرسنه ترین مردم دنیا و شکم تهی ترین آنان بود، دنیا به او پیشنهاد شد، ولی از پذیرفتن آن خودداری کرد، آنگاه که دانست خداوند به چیزی خشمگین است او نیز خشمگین شد، یا خداوند پست و کوچک شمرد او نیز آن را پست و کوچک انگاشت و اگر در ما جز دوستی آنچه را که خدا و رسولش کوچک انگاشته اند نبود، همین مقدار دشمنی با خداوند و سرپیچی از فرمان او کافی بود. او صلى الله عليه و آله بر روی زمین می نشست و غذا می خورد، و همانند بندگان می نشست ، و کفشش را با دست خود وصله می زد ، و پوشاکش را با دست خود پینه می کرد، بر الاغ برهنه و بی پالان سوار می شد و کسی را نیز به دنبال سوار می کرد، پرده ای بر در خانه اش بود که نقش هایی در آن بود، به یکی از زنانش فرمود)) : ای فلانی ! آن را از دیدگاه من به دور انداز زیرا آنگاه که من به سوی آن نظر افکنم به یاد دنیا و زیورهای آن می فتم.))

پس از دنیا دل دوری جست و یاد آن را در جان کشت ، و دوست داشت زیبایی های آن از دیدگانش پنهان باشد، تا هرگز از دنیا لباس فاخر نگیرد، و آن را جای آرام نپندارد و تا در آن امید و آرامش نداشته باشد، پس دنیا را از جان خود بیرون افکنده و از دل به دور انداخت ، و از دیدگان پنهان کرد. مانند کسی که چیزی را دشمن داشته باشد او نیز دشمن می داشت که به دنیا نگاه افکند، و یا نزد او دنیا را به یاد آورد)) . و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه و آله ما يدك على مساوىء الدنيا و عيوبها: اذ جاع فيها مع خاصته و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته ، - فليظن ناظر بعقله : اكرم الله محمدا بذلك ام اهانه ! فان قال : اهانه ، فقد كذب - و الله العظيم - و اءتى بالالفك العظيم و ان قال : اكرمه ((... در پایان خطبه اندکی از روش خود می فرماید)) : والله لقد رقت مدرعتى هذه حتى استحيت من راقعها.))

((لقد قال لي قائل : اءلا تنبذها عنك؟))

((فقلت : اغرب عني ، فعند الصباح يحمد القوم السرى)) (347)!

و در وجود پیامبر صلى الله عليه و آله آنچه که تو را در بدی ها و زشتی های دنیا راهنما باشد وجود دارد، زیرا او با آنکه نزد خدا برتر بود در دنیا گرسنه ماند و با آنکه مقام وی نزد خدا بالاترین مقام بود دنیا از وی دور شد. پس بیننده باید در خود اندیشه کند: که آیا خداوند محمد صلى الله عليه و آله را با این روش گرامی داشته است یا آنکه وی را پست گردانده است ؟ پس اگر بگویند: وی را پست گردانده است - به خدای بزرگ سوگند - با بهتان بزرگ دروغ گفته است ، و اگر بگویند: محمد صلى الله عليه و آله را گرامی داشته است ، پس باید بدانند که خداوند جز او را خوار گردانیده است ، که دنیا را برای او گشاده کرده و آن را از نزدیکترین مردم به خود دور گردانیده است . پس پیرو باید از پیامبرش پیروی کند و پیرو نشانه او باشد، و داخل شود آنجا که پیامبرانش داخل می شود. و گرنه از نابودی ایمن نخواهد بود، زیرا خداوند محمد صلى الله عليه و

آله را نشانه ی نزدیک شدن روز واپسین و نویددهنده بهشت و بیم دهنده ی کیفر قرار داده است. از دنیای بهره مندی بیرون رفت و به سرای دیگر با سلامت اندرون شد. سنگی را بر روی سنگ نگذاشت تا آنکه راه خود را سپری کرد، و ندای پروردگارش را پاسخ گفت. وه که احسان خداوند بر ما چه بسیار بزرگ است که با نعمتی چون محمد صلی الله علیه و آله پیشینه ای برای ما قرار داده است که از او پیروی کنیم و پیشوایی قرار داده است تا با گامهای او گام برداریم (348))!

والله بر این لباس پشمینه ام اینقدر وصله دوخته ام که از خیاطش خجالت می کشم. گوینده ای گفت : آیا این را دور نمی اندازی ؟ گفتیم : اینطور نگو - بقول معروف - صبح هنگام کاروان شب رو را تمجید می کنند.

آخرین کلام ، سفارش امام سجاد علیه السلام به ما:

((فاتقوا الله . و اعلموا ان الله تعالى لم يحب زهرة الدنيا لاعد من اوليائه و لم يرغبهم فيها و في عاجل زهرتها و ظاهر بهجتها فانما خلق الدنيا و خلق اهلاها ليلوهم فيها ائبهم ائبهم احسن عملا لآخرة ، و ائبم الله لقد ضربت لكم فيه الامثال و صرفت الايات لقوم يعقلون ، فكونوا ائبها المؤمنون من القوم الذين يعقلون و لا الا بالله)) : ع

بپرهیزید و بدانید که خدای تعالی شکوفائی دنیا را برای احدی از دوستانش دوست ندارد و آنها را بدان و بشکوفائی نقد و خرمی آن تشویق نکرده ، و همانا دنیا را و خلق آن را آفریده تا آنها را بیازماید که کدام خوش کردار ترند برای آخرت و بخدا سوگند من در این باره برای شماها مثلها زدم و آیاتی برای خردمندان آوردم - پس ای مؤمنان از آن مردمی باشید که خردمندند)) و لا قوة الا بالله)) (349) ع

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملك دنیا و پشت

که بسیار کس چون تو پروردگشت

چو آهنگ رفتن کند جان پاك

چه بر تخت مردن چه بر روی خاك

سعدی (350)

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : عبرت نگرفتن از انقراض امتهای پیشین

همانطور که در بحث گذشته ، طبق نظر امام علی علیه السلام یکی از عوامل دنیاگرایی عبارت بود: از اینکه چون از عبرتها کم استفاده می کنند، در نتیجه دچار توجه به زخارف دنیوی می شود و به ورطه هلاکت می افتند. البته نفس عبرت نگرفتن عامل سقوط نیست بلکه در وادی سقوط قرار گرفتن ، در کویری که دیگران رفتند و در آن گم شدند، ره سپردن و بی توجه بودن به عامل نابودی دیگران و صدای زنگ خطر را نشنیدن ، باعث می شود تا همان مسیری را طی کنیم که)) گم شد در آن لشکر سلم و تور ((و همان سرایشی را بپیماییم که دیگران را در حلقوم نابودی خود فرو برد. بدین جهت بحث مذکور چون اهمیت زیادی دارد، عنوان يك عامل را پیدا کرده است . براین اندیشه بحث عبرت را اکنون می آوریم : اگر هر امتی به دنبال کشف علل فرو ریزی و نابودی امت های سابقه باشد می تواند، خود را با استفاده از تجربه های گذشتگان حفظ نماید و نگذارد با وزش اندک باد مخالفی ، قالب تهی نماید . - فرق نمی کند چه جامعه هایی که در دل تاریخ از فروپاشی آنان یادی شده و چه جوامعی که در دوران حیات ما به نابودی کشیده شده اند . - باید برنامه ریزان جامعه ، علل سقوط آنان را بررسی کنند، راه های تدافعی در مقابل آن بیابند و قبل از اینکه خود تجربه ای برای دیگران شوند پند گیرند و خط مشیی را برگزینند تا جامعه خود را زنده نگهدارند یا - به اصطلاح - در مقابل حوادث بیمه نمایند. این نکته نیز حائز اهمیت است که بر تمام جوامع بشری يك قانون و سنت حکم فرماست و بر این اساس زمان برای نسل های مختلف و جامعه های گوناگون یکی است . آیندگان همانند گذشتگانند و در حقیقت تکرار تاریخ است . جریان ها، مشابه هم اند و جوامع يك راه بیشتر در پیش روی ندارند، آن هم آنچه بر گذشتگان ما رفته است بر ما نیز خواهد گذشت)) : ان الدهر یجری بالباقیین کجریه بالماضین ... متشابهة اعموره ((351) روزگار همانگونه که بر گذشتگان جریان داشت بر حاضران - به هم شباهت دارد.

به عنوان مثال عواملی که در سقوط نظام شاهی ایران مؤثر بود و باعث به وجود آمدن انقلاب اسلامی به رهبری یگانه راد مرد عصر غیبت حضرت حجة عجل الله فرجه الشریف ، حضرت امام خمینی رضی الله عنه گردیده عبارتند از:

- 1- تلاش برای کنار گذاشتن دین از صحنه زندگی مردم ایران.
- 2- امکانات و منابع ایران را در اختیار بیگانگان بالآخر استکبار جهانی قرار دادن.
- 3- برخورد با مخالفان حکومت با شدت و حدت تمام ، زندان ، شکنجه و قتل.
- 4- برخورد مسلحانه با مردم کوچه و خیابان.
- 5- عدم توزیع عادلانه درآمدهای کشور و آن را در اختیار هزار فامیل خود قرار دادن.
- 6- عیاشی و خوشگذرانی شاه و عواملش.
- 7- عدم آزادی بیان و ایجاد رعب و وحشت و حکومت پلیسی.
- 8- وابسته کردن کشور.

و...

این عوامل را در چند قالب کلی می توان قرار داد تا وقتی می گوئیم آنچه بر امت های گذشته جریان داشته ، تکرار می شود و سنت های حاکم بر جهان هستی یکی است و تبدیل پذیر نیست ، (352) روشن و مسجل شود:

-ظلم و بی عدالتی با مردم.

-مبارزه با دین خدا

-اتراف

همین قالب ها که عوامل عمده و فراگیر هستند، برای علل شورش بر ضد خلیفه سوم که منجر به قتل او شد، کاربرد دارد:

- 1- تعطیل حدود خدا

- 2- تقسیم اموال عمومی بین بنی امیه.
- 3- تاعسیس حکومت اموی و نصب افراد ناشایسته به مناصب حکومتی اسلام.
- 4- ایذاء و ضرب و شتم گروهی از صحابه که از خلیفه و اطرافیان او انتقاد می کردند.
- 5- تبعید تعدادی از صحابه که خلیفه حضور آنان را مزاحم اجرای برنامه های خود می دید.
- 6- گوش به نظرات مشاورانی چون مروان سپردن و او را از علی علیه السلام برتر دانستن.
- 7- عدم تعهد به پیمانهایی که بسته بود یا به عبارت عدم دیگر انجام و عده های داده شده.
- 8- عدم نظارت دقیق بر دار الاماره (353) و کارگزاران حکومتی در سراسر کشور.
- اگر نمونه های دیگری از تاریخ را بیاوریم باز قالب ها چندان تفاوتی ندارند و برای نظامها و امت هایی که وجوه مشترکی در حیات خود دارند، وجوه مشترکی نیز برای فروپاشی آنان وجود دارد. افزون بر این ، حتی دید مردم نیز نسبت به حکومت گذشته و حکومت حال از يك زاویه می باشد.
- حضرت امام علی علیه السلام در این باره چنین می فرماید:
- ((ثم اعلم يا مالك اعنى قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قبلك من عدل و جور و اءن الناس ينظرون من اعمورك فى مثل ما كنت تنظر فيه من اعمور الولاة قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم)) (354): ای مالك بدان که تو را به سرزمینی فرستاده ام که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمگر در آن بوده و مردم در کارهای تو همانگونه بنگرند که تو در کار حکمرانان پیش از خویش نظر می کنی و درباره تو همان را خواهند گفت که تو درباره آنان می گفتی.
- این مطلب در متن علی علیه السلام به مالك اشتر آمده است . همانطور که قبلا گفتیم غرض از ذکر آن در اینجا برای این است که حتما مردم جامعه های گذشته و حال نوع توجه شان به حاکمان یکی است به عبارت دیگر وجه اشتراك نظامهای حکومتی مورد توجه مردم است.
- عبرت گرفتن از گذشته لازم است . قابیل کجا رفت ، قارون کجا شد. بلعم باعورا چه شد که قرآن او را مانند کلب معرفی می کند . (355) و می فرماید)) ...ولكنه اخلد الى الارض: ((ولى او همیشه به زمین ماند. یعنی به گمان اینکه همیشه روی زمین خواهد ماند، عمل کرد و به زمین چسبید و از آسمان فرو ماند. دنیاگرایی از او چیزی همانند سگ ساخت که خداوند این مثال را مطرح کرد.
- هر چه به اطراف می نگریم چیزی از گذشتگان همچون افرادی که به ذهن می آیند باقی نمانده ، چه مانده است جز خاکی که باد آن را جا به جا می کند.
- قرآن دنبال آن است تا از تاریخ گذشتگان پند گرفته شود. به نظر قرآن فقط انسان های زیانکار خود را از حوادث و واقعه ها ایمن می دانند. انسان ها و جامعه های زیرك و با تجربه خود را از آفات ایمن نمی پندارند:
- آیا مردم سرزمین ها خود را ایمن و بیمه شده در مقابل حوادث ، سختی و عذابهای ما می دانند که وقتی شب هنگام در خواب راحت آرمیده اند سراغ آنان بیاید؟ یا آیا آنان در امنیتند وقتی عذابهای نابود کننده ما در روشنایی آفتاب که مشغول بازی هستند آنان را فرا گیرد؟)) :ءفامن اهل القرى اءن ياءتيهم باسنا بيأتا و هم نائمون . ءعو امن اهل القرى ياءتيهم باسناضحى و هم يلعبون . ءفامنوا مكر الله فلا ياءمن مكر الله الا القوم الخاسرون)) (356) نقل داستان امت های گذشته در قرآن که بحث هلاکت آنان را بیان فرموده است برای آموزش به فعلی است تا با اندیشه کامل از آن بهره برداری کند:
- ((فاقصص القصص لعلهم يتفكرون)) (357) ع
- قرآن برای اینکه بیشتر از طریق دانش حسى انسان را به پند پذیری از امت های گذشته وا دارد، او را به سیر و سفر ترغیب می کند تا از سرزمینهای آنان دیدن کند و عاقبت کار آنان یا پایان ناخوشایندشان را ملاحظه نماید بلکه دست و پای خود را جمع کند و خطاهای پیشینیان را انجام ندهد تا سرانجامی مانند آنان نداشته باشد.
- ((فسيروا فى الارض فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين)) (358) پس بر زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت

دروغ پنداران - خدا و پیامبران - چگونه بوده است.

((اولم یسیروا فی الارض فیظنوا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کانوا هم اشد قوة و آثارا فی الارض فاخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق)) (359) ع آیا بر زمین سیر نمی کنید تا به چگونگی عاقبت کسانی که قبل از ایشان بوده و بیشتر از - معاصران - نیرو و آثار داشته اند، بنگرید؟ پس خدا آنان را به گناهانشان گرفت و کسی نبود از آنان نگهداری کند - تا منقرض نشوند- افزون بر این مطلب آنچه که عامل نابودی پیشینیان بوده قانون و سنت خداوندی است . وقتی قانون باشد می رساند که امت های آینده و حال نیز مثل امت ها و جامعه های گذشته در صورت تکرار همان رفتار و گناهان وضعیت و پایانی چون آنان خواهند داشت)) : قد خاب من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین)) (360) پیش از شما سنتهایی گذشت . پس بر زمین سیر کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید...

((هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن بین ، ایوان مدائن را ((که چه سرنوشتی برای جامعه ساسانی و حاکمان آن بود و به کجا انجامید . از این نمونه ها در تاریخ فراوان ، ولی اندک اند عبرت پذیران. قرآن رمز بقا و زوال پند گرفتن از امت های گذشته ، هم از طریق حس ، این همه اهمیت داده و فرموده ((فاعتبروا یا اءولی الابصار)) : (361) ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید. و هم از طریق تعقل و خرد سفارش نموده است)) : لقد کان فی قصصهم عبرة لاءولی الالباب)) (362) به تحقیق در قصه ها و داستان آنان عبرت گرفتن برای صاحبان خرد وجود دارد. امام علی علیه السلام نیز همانند قرآن می فرماید)) : و بقی قصص اخبارهم فیکم عبرة للمعتبرین منکم)) (363) و اخبار سرگذشت آنان - امت های پیشین - در میان شما باقی مانده است تا عبرتی برای عبرت گیرندگان شما باشد ((فاعتبروا بحال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل علیهم السلام)) فما اشد اعتدال الاحوال و اقرب الاشباه الامثال)) (364)! پس ، از احوال فرزندان حضرت اسماعیل ، فرزندان اسحاق و فرزندان یعقوب پند بگیرید که)) چقدر سرگذشت ها همه با هم متناسب و داستان ها شبیه و نظیر یکدیگرند)).

((و احذروا ما نزل بالاعمم قبلکم من المثلات بسوء الاءفعال و ذمیم الاءعمال . فتذکروا فی الخیر و الشر احوالهم و احذروا عن تکونوا امثالهم)) (365): از مایه های عبرتی که بر پیشانی شما بخاطر اعمال بد و کردار ناپسندشان فرود آمده است دوری گزینید بنابراین حالات خیر و شر آنان را بخاطر آورید و از اینکه)) همانند آنان شوید ((بر حذر باشید.

((و خلف لکم من آثار الماضین قبلکم)) (366) از آثار گذشتگان برای شما عبرتهایی قرار داده است. ((فاعتبروا عباد الله و اذکروا تیک التی آیاؤ کم و اخوانهم بها مرتهنون)) (367) ای بندگان خدا عبرت بگیرید و بیاد وضعی که پدران و برادرانتان که رخت از جهان بر بسته اند باشید که در گروه آند. ((و الاعتبار منذر ناصح)) (368) پندها و عبرتهای - گذشتگان - بیم دهنده ناصحی هستند. ((و اعتبروا بما قد راءایتم من مصارع القرون قبلکم)) (369) ... از آنچه که در میدان های نابودی امت های پیشین دیده اید عبرت بگیرید - به عوامل سقوط و انقراض آنان توجه کنید.

((فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من باس الله و صولاته و وقائعه ، و مثلاته و اتعضوا بمتاوی و مصارع جنوبهم)) (370) ... پس ، از سختی های عذاب الهی که به امت های گردنکش پیش از شما رسیده است عبرت بگیرید و از جاهایی که چهره های آنان به خاک افکنده شده و پهلوهایشان فرو افتاده پند پذیرید - به نقاط ضعف آنان که باعث نابودی شان شد پی ببرید.

امام علی علیه السلام هنگامی که به امت های گذشته می پردازد و جامعه خود را از وضعیت آنان بر حذر می دارد. مردم را به نقاط قوت و ضعف پیشینیان توجه می دهد . وظیفه ای که باید رهبران سیاسی جامعه ها به آن توجه کنند و اءمت های خود را به این نقاط قوت و ضعف یا امثال آن ها آگاه نمایند.

- 1 راه عبرت گرفتن از پیشینیان

توجه به عوامل بقا و به کارگیری آنها، دقت در عوامل انقراض و پرهیز از آنها، روشی است که امام

عليه السلام ارائه فرموده اند ((فاذا تفكرتم في تفاوت حالهم فالزموا كل امر لزمتم العزة به شاءهم و زاحت الاعداء عنهم و مدت العافية به عليهم و انقادات له معهم و وصلت الكرامة عليه حبلمهم : من الاجتتاب للفرقة و اللزوم للالفة و التحاض عليها و التواصي بها، و اجتنبوا كل امر كسر فقرتهم و اعوهن منتهم من تضاعن القلوب و تشاحن الصدور و تدابر النفوس و تخاذل الاعيدي)) (371) اگر در حالتهای متغیر و متفاوت یا وضعیّت مختلف آنان اندیشه نمایند بر خود لازم و واجب می دانید، هر کاری را که عامل عزت و سربلندی آنان گردید، شما نیز انجام دهید:

عواملی که:

-دشمنان را از اطراف راند.

-باعث تداوم سالم ماندنشان شد.

-سبب کشش و روی آوردن نعمت برایشان گردید.

-باعث شد تا از اختلاف و تفرقه دوری گزینند.

-وسیله ضروری الفت و مهربانی میان آنان گردید.

-آنان را ودار کرد با یکدیگر الفت و اتحاد داشته باشند.

-سبب شد تا یکدیگر را به اتحاد بخوانند و سفارش نمایند.

و از هر کاری که ستون فقرات - عوامل پایداری - آنان را می شکست و قدرتشان را در هم می پیچید، شما نیز اجتناب ورزید:

هر عاملی که:

-باعث کینه جویی دلها به یکدیگر می شود.

-سینه ها را کینه توز و افراد را به جان هم می اندازد.

-سبب بریدن آنان و فاصله گرفتن از هم می شود.

-دستها کمک به یکدیگر را ترك می کنند - از یاری به همدیگر دست می کشند.

بنابراین از خطبه ((قاصعه)) آن حضرت استفاده می شود امام به دو عامل اصلی بقا و زوال اشاره می فرماید ((اتحاد)) و ((افتراق)) و ((وحدت)) و ((اختلاف)) . ((وحدت)) عامل قوام و پایداری و ثبات امت و ((تفرقه)) عامل نابودی و انقراض امت . همان عاملی که ستون فقرات جامعه امام علیه السلام را در هم شکست و وقتی با عدم اطاعت مردم از آن حضرت و امام حسن علیه السلام دست به دست هم داد به پایان خط رسید تا باند تبه کار بنی امیه قدرت را قبضه کرد و مرکز خلافت اندک زمانی بعد از وجود مقدس آن حضرت سقوط کرد.

عبرت گیری از تفرقه گذشتگان مؤمن ، نمی گذارد تفرقه های اندک به کینه ورزی و به جان هم افتادن بیانجامد تا بنا به فرمایش آن حضرت بالاخره ((تفرقه)) ، جنگ داخلی را در پی خواهد داشت و در پایان آن هم ، خداوند لباس کرامت و بزرگی را از تنشانشان در می آورد و نعمت های فراوانی را که داده بود (از جمله امارت و حکومت را) از آنان می گیرد)) و تفرقوا متحاربین قد خلع الله عنهم لباس کرامته و سلبهم غضارة نعمه (((372) خیاط روزگار بر اندامشان لباس زوال و نیستی را به خاطر عملکرد آنان پوشاند. فقط چیزی که از آنان بقا دارد و ماندنی است قصه ها و داستانهای ایام اقتدارشان که به صفحات تاریخ سپرده شده و اگر عبرت گیرنده ای باشد از تجربه تلخ پایان کار و سرانجامشان درس بگیرد)) و: بقى قصص اخبارهم فيكم عبر اللمعتبرين. (((373)

در خطبه دیگری سخن از عمالقه و فرزندان آنان ، از فرعون و جانشینان فرعونان ، ساکنان مدین که پیامبران را کشتند، روش و سنت پیامبران را خاموش کردند و کشورداری جباران و ستمگران را الگو قرار دادند، به میان می آورد (374) تا به ما پند دهند که با روش غیر حق ، ماندنی نیستید، پس دست حرکت کنید. از مؤمنان که باشید با تفرقه و اختلاف ، رفتنی هستید. از جباران تاریخ هم اگر شدید، پایان کارتان بهتر از آنان نخواهد بود. قوم موسی با آن همه پشتیبانی از طرف خدا و دیدن معجزه ، وقتی امر

جنگ با عمالقه پیش آمد عقب نشینی کردند و به موسی گفتند)) تو و خدایت بروید با آنان بجنگید))...، از عمالقه ترسیدند. اگر آیات دیگری نداشتیم ، از متن همین آیه می شود فهمید قدرت عمالقه زیاد بوده است . لذا امام علیه السلام نیز عمدا از عمالقه یاد می کنند که آنان چه شدند؟)) این العمالقه . ((375) داستان موسی و قوم او را در ارتباط با عمالقه از زبان قرآن بشنویم)) : موسی علیه السلام ماءموریت خویش را مبتنی بر خارج شدن از صحرا و رفتن به ارض مقدس فلسطین به اطلاع همراهانش می رساند و می گوید: ما باید از این صحرا بیرون رویم و روی به ارض کنعان کنیم در سرزمین مقدس فلسطین مسکن گینیم . گروهی از این خبر خوشحال شده و عده بسیاری از امتثال امر سر باز می زنند و متعذر می شوند که در آنجا مردمانی نیرومند و جبار وجود دارد که ما قدرت مقاومت با آنها را نداریم : ای قوم شما باید داخل بشوید در زمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته و نباید ازین امر رو بگردانید و الا زیان و خسران دامنگیر شماست.

((یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم و لا ترتدوا علی ادبارکم فتقلبوا خاسرین . (مائده / 21))

همراهان موسی در پاسخ به موسی گفتند: در آن سرزمین که ما باید برویم قومی جبار زندگی می کنند ما هرگز در آن داخل نمی شویم مگر اینکه آنها از آنجا خارج شوند. آنها خارج بشوند ما داخل خواهیم شد . ((قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین و انا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون (مائده / 22))

و نیز گفتند: ای موسی ما ابد و هرگز در آن زمین داخل نمی شویم تا مادامیکه آنها در آنجا هستند تو و خدایت هر دو بروید بجنگ بپردازید ما همین جا نشسته ایم. ((قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابد ماداموا فیها فاذهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون . (مائده / 24))

نوشته اند، موقعی که امر خروج از صحرا باو رسید او وعده ای به سرپرستی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا (376) به فلسطین فرستاد تا از آنجا برای او خبری بیاورند و سفارش کرد که هر چه دیدند بازگو نکنند تا پیروان او فکرشان پریشان نشود. اتفاقا جز این دو نفر سرپرست ، بقیه افشاء سر نموده آنچه در آنجا مشاهده کرده بودند برای نزدیکان و خویشان خود بازگو کردند و از زور و بازو و نیروی مردم آن سرزمین و جباری آنها سخنها گفتند، همین افشای سر موجب شد که مردم از دستور موسی سر پیچی کنند با اینکه از فراوانی نعمت و شیر و عسل و سایر میوه هائی که در آنجا دیده بودند نشانه هائی هم همراه آورده بودند.))

عمالقه

((عمالقه نام قبائلی از قبائل قدمای عرب است . این گروه از جمله اعراب بادیه (صحرائشین) و از ریشه اصلی آن قوم هستند. عمالقه عنوانی است که بر همه آن گروه اطلاق می شود. موطن اصلی عمالقه در حدود مصر، طور سینا و فلسطین بوده است . و آنها در این مناطق پراکنده بوده اند بابللی ها آنها را بنام)) مالیق ((می خوانده اند) یا)) مالوق ((لفظ (عم) را که بمعنی ملت است ، یهود بر این کلمه اضافه نموده بآنها عم مالیق یا عم عنوان داده اند. عرب آنها را عمالقه می خواند، تورات تاءیبید می کند باینکه عمالیق اولین ملت عرب هستند که محل سکناى آنها از مصب رود نیل شروع می شده و تا فرو رفتگی اراضی فرات ادامه داشته است . در تورات آمده است که عمالیق فرزند عیسو(پسر اسحاق) هستند عیسو خود در کوه سعیر در ادوم سکنی داشته است . عمالیق مصر را بنام)) شاسو ((بادیه نشین یا چوپان (فتح کرده . یونانی ها آنها را)) هکسوس (((سلاطین چوپانان) می خواندند. عمالقه قدیم ترین قوم عرب هستند و زبان آنها زبان مصری بوده که زبان اهل بادیه است ، بنا بگفته اهل خبر عمالقه جماعت بسیاری بوده که در شهرها متفرق و پراکنده بوده اند... اهل عمان ، اهل حجاز، اهل شام ، اهل مصر را از آنها می دانند و عمالیق جد عمالقه است . آنچه در مورد عمالقه در بالا ذکر شد

اقتباس از کتاب العرب و اليهود فی التاريخ است از نقل متن عربی آن جهت اختصار صرفنظر می شود. (صفحه 486) (377)

از این جهت بیانات مولی علیه السلام که توجه حاضران را به پیشینیان و عوامل سقوط آنان جلب می کند فراوان است ، به اندازه نیاز درباره آن مطلب آورده شد، تا از این عوامل فروپاشی جامعه های گذشته ، برای پا برجای جامعه مان بهره گیریم . چرا که این یکی از وظایف مهم ماست تا طرحها و برنامه هایی را مد نظر داشته باشیم و جهت گیری هایی را فراروی خود قرار دهیم که ما را به اوج عزت و سربلندی و بنا بر فرمایش امام علیه السلام:

((و انما ينظر المؤمن الى الدنيا بعين الاعتبار:)) (378) مؤ من به دنیا با چشم عبرت بین می نگرد. اگر مؤ من باشیم تمام عوامل نابودی امت های قبل آینه عبرتی است که باید با دقت تمام و با وسواس مضاعف مورد توجه و مطالعه قرار گیرد تا بتوان حتی پیش بینی وقایع آینده را از عملکرد خود به دست آوریم و به موقع از حرکت های زوال پذیر پیشگیری کنیم و نگذاریم دچار خلع لباس عزت و کرامت جامعه خود شویم (379).

- 2 زمان پند گرفتن

اگر يك جامعه بخواد زنده و پایدار باشد باید در موقع لازم و با تعبیر حضرت امیر علیه السلام ((در ایام جوانی اش)) از گذشتگان تجربیاتی کسب کند و فرصتها را غنیمت شمارد، نه وقتی که دیگر شده و در دوران از دست دادن قدرت ، پند گرفتن از پیشینیان چه سود؟! ((لم يمهذوا فی سلامة الابدان و لم يعتبروا فی اعنف الاعوان:)) (380) در وقت سلامت توشه ای نیندوختند و در عنفوان جوانی عبرت نگرفتند.

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

چه خوش گفت با کودک آموزگار

که کاری نکردیم و شد روزگار

دریغا که مشغول باطل شدیم

ز حق دور ماندیم غافل شدیم

نشاط جوانی ز پیران مجوی

که آب روان باز ناید به جوی

جواناره طاعت امروز گیر

که فردا جوانی نیاید ز پیر

سعدی (381)

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : فقر و تهیدستی

فقر و ناداری مردم و عدم توجه به این قشر ، عامل دیگری برای اضمحلال جامعه است که اکنون آن را مورد بررسی قرار می دهیم : هنگامی که دنیا گرایی در وجود سردمداران يك جامعه هدف گردید و دنبال تجمع ثروت و کاخ نشینی بر آمدند و اتراف و اسراف این پدیده خانمان برانداز از فلق دنیا پرستی دمید، روحیه گریز از ناداران و فقرا (به اصطلاح قشر آسیب پذیر) بر اثر تابش حرارت دنیاگرایی هویدا می شود، این روحیه گریز ، خشم خداوند متعال را در پی دارد که

زمینه براندازی و زوال را پدید می کند.

قوم سبأ از فرط خوشی و وضعیت خوب اقتصادی چشم دیدار فقرای خود را نداشتند. به جای شکر نعمت های خداوند که اعطای مقداری از ثروتشان به ناداران بود، کفر ورزیدند. قرآن با ذکر جمله ((ربنا باعد بین افسارنا))⁽³⁸²⁾ بین سفرهای ما فاصله بینداز. روحیه گریز از هموطنان فقیرشان را نشان می دهد که حاضر نبودند حتی در سفر با فقرای جامعه خود همسفر شوند. قرآن ادامه می دهد: ((و ظلموا انفسهم فجعلناهم اعدای و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلك لآیات لکل صبار شکور)) و به خودشان ستم کردند، ما هم آنان را داستان و گفته هایی قرار دادیم و آنان را متلاشی کردیم ، در آن - داستان قوم سبأ - نشانه هایی برای انسانهای پر صبر و پر شکر وجود دارد. در آیه دیگری قوم نوح را مشاهده کنیم که همان مترفان به خاطر ثروتمند بودنشان ، پیروان آن حضرت را اراذل و فرومایه لقب دادند. این نوع برخورد، نشان از روحیه فقیر گریزی آنان دارد)) و ما نراك اتبعك الا الذین هم اعداؤنا⁽³⁸³⁾ پیروان تو را همان فرومایگان خود می بینیم.

در آیات دیگری از قرآن هست که نیت گریز از ناداران ، هستی آنان را بر باد داد، داستان نیتشان این بود: برای اینکه فقرا متوجه نشوند باید صبح هنگام برای چیدن میوه های باغ برویم - والا می آیند تا میوه از ما بگیرند)) :- انا بلونهم كما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسما لیصر منها مصبحین و لا یستثنون فطاف علیها طائف من ربك و هم نائمون فاءصاحت كالصریم ... فانطلقوا و هم یتخافون اءن لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین و غدوا علی حرد قادرین))⁽³⁸⁴⁾ ... ما آنان را آزمایش کردیم همانطور که صاحبان باغ را بیازمودیم وقتی که قسم یاد کردند حتما صبح آن - میوه های باغ را - می چینند و هیچ فقیری را استثنا نکنند پس طواف کننده ای - عذابی - از طرف پروردگارت بر آن باغ طواف کرد - دور زد - (در حالی که آنان خواب بودند) باغ را مانند چیده شده قرار داد... صبح حرکت کردند برای چیدن باغ و زیر لب می گفتند)) : امروز هیچ فقیری حق ورود به باغ را ندارد ((بامداد که بیرون آمدن فقط قادر بودند از مستمندان جلوگیری کنند... بنابراین فقیر گریزی ، از بین رفتن نعمت و نابودی را برای انسان به ارمغان می آوردند نه زندگی خوش و راحت برای خود و نسل بعد از خود را.

وقتی فرار از فقرا و مساکین و مستمندان چنین نتیجه ای داشته باشد، آیا عامل ناتوان شدن بنیه اقتصادی مردم ، بقا و پایداری آور است ؟ حکومت جامعه باید یکی از اهداف عالی خود را، براندازی ریشه فقر و ناداری از جامعه قرار دهد که بتواند به حکومت خود ادامه دهد.

بطور اصولی فقر و تهیدستی مردم نقش بسیار مهمی در بریدن آنان از نظام حکومتی جامعه دارد و باعث می شود حکام و سردمداران از دید مردم بیفتد و نفرت آنان را در دل خود به کارند تا به اقتضای زمان و موقع مناسب از خود آشکار نموده و بروز دهند، لذا حکومت باید با اقدامهای مناسب و برنامه ریزی کوتاه مدت و دراز مدت اجازه ندهد از این زاویه رابطه اش با مردم خدشه دار گردد، زیرا که فقر وحشت آور و ترسناک است . امام علی علیه السلام در سفارشی به فرزندش محمد بن حنیفه می فرماید)) :انی اعخاف علیك الفقر)) (من از فقر بر تو می ترسم⁽³⁸⁵⁾ در جای دیگری از نهج البلاغه آمده است)) : الفقر الموت الاكبر))⁽³⁸⁶⁾ فقر مرگ بسیار بزرگی است.

در این روایت فقر را نابودی بزرگ قلمداد کرده که می توان بهره برداری کرد که فقر جامعه را به نیستی می کشاند و همانطور که گفته شد نقش بزرگی را در نابود کردن جامعه از بالا تا پایین دارد. وقتی که فقر دامنگیر جامعه باشد چه کسی از حکومت دفاع می کند؟ بنابراین فرمایش امام علی علیه السلام به مالك اشتر، این توده مردم هستند که ستون دین و پشتیبان حکومتند نه تعداد اندکی که عنوان)) خواص)) را دارند)) :اضعف صبرا عند ملّات الدهر من اهل الخاصة و انما عمود الدین و جماع المسلمین و العدة للاءعداء، العامة من الائمة فلیکن صغوك لهم و میلک معهم⁽³⁸⁷⁾ در پیشامدهای سخت روزگار ضعیفترین افراد از جهت صبر و بردباری خواص از مردم هستند و ستون دین و جماعت مسلمانان و نیروهای آماده بر ضد دشمنان ، توده مردمند، بنابراین باید جهت گیریت برای آنان و میل و رغبت به آنان باشد.

در همین نامه امام علیه السلام به مالک اشتر سفارش می کند: **((ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة و المسكنة الذين يحق رفدهم و معونتهم))** (388) سپس طبقه پایین - لایه زیرین جامعه - از نیازمندان و مسکینان که بخشش و کمک به آنان واجب و لازم است.

در قسمتی درگیری از این نامه پرارزش ، امام علیه السلام ویرانی يك جامعه را نتیجه فقر مردم می داند و این نکته ظریف را آن حضرت با تاعکید زیاد بیان می فرماید: **((و انما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها))** (389) بطور حتم ویرانی يك سرزمین از فقر و تهیدستی مردم آن کشور است . (کلمه) **((اعواز))** (از) **((عوز))** گرفته شده یعنی فرد نیازمند به چیزی که آن را به دست نمی آورد.

مبارزه با فقر یکی از وظایف کلان و بزرگ آگاهان ، علما و دانشمندان است چه کسی بهتر از این طایفه که خداوند مسؤ ولیت را به عهده آنان گذاشته . کاملاً روشن است که چرا خداوند چنین وظیفه مهمی را بر گردن آنان گزارده ؟ زیرا عالم دنیا گرانیست ، اگر دنیاگرا باشد عالم نیست ، و از طایفه علما محسوب نمی شود، مگر می شود انسان عالم باشد و سیری ظالم و گرسنگی مظلوم احساس مسؤ ولیت نکند، بی تفاوت بگذرد و راضی به چنین وضعیتی گردد تا چه رسد به اینکه خود سیر و دیگران گشنه باشند.

اگر امام علی علیه السلام پرسش شود پاسخ آن حضرت منفی است: **((... ما اعخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم...))** (390) ... خداوند از علما تعهد گرفته تا بر سیری ظالم و گرسنگی با مشقت و سختی مظلوم تن در ندهند و راضی نباشد...

افزون بر مطلب فوق نکته دیگری که از این فرمایش حضرت برمی گیریم ، سیری و پرخوری دسته ای و گرسنگی و فقر گروهی ، دلیلی بر حرکت ظالمانه نظام اقتصادی جامعه است . تا عمین زندگی و معیشت مردم دلیل بر عدالت و عدالت سر سلسله بقا و ثبات است و زمامدارانی که در فکر آسایش زندگی مردم باشند، ممدوح حضرت امیر علیه السلام هستند: **((اعحسن الملوك حالا من حسن عيش الناس في عيشه و عم رعيته بعدله))** (391) بهترین زمامداران کسانی اند که زندگی مردم در دوران حکومتشان خوب باشد و عدالتشان بر مردم فراگیر باشد.

پس فقر و نداری ، عامل نارضایتی مردم از حاکمان بر سرنوشتهشان می باشد و نارضایتی مردم به دنبال خود، آستان حوادثی است که جامعه را به نیستی می رساند. تاعکید امام علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر، ملاک قرار دادن خشنودی و رضایت همگانی است نه طایفه و دسته خاصی.

لذا جامعه را از لحاظ مردمی به دو گروه خاص و عام تقسیم می کند. از مالک اشتر می خواهد که خشنودی عامه را سر لوحه سیاست اداره جامعه خود قرار دهد نه رضایت خواص و رده های بالاتر از طبقه همکف مردم را. (به اصطلاح جامعه شناسان لایه زیرین جامعه .)

((فان سخط العامة يجحف برضى الخاصة و ان سخط الخاصة يغتفر مع رضى العامة)) (392) زیرا خشم اکثریت مردم ، رضایت و خشنودی خواص را در هم می کوبد ولی خشنودی و رضایت عموم مردم ، خشم خواص معدود را در خود حل می کند.

امام علیه السلام در حقیقت نگرانی مالک اشتر را به اهمیت خشم و نفرت عمومی سوق می دهد و می رساند که ناراحتی خواص مشکل حادی نمی آفریند؛ اگر هم مشکل آفرین باشد با همگامی همگان بانظام ، ظهور حادثه زایی ندارد ولی نارضایتی عامه مردم با رضایت خواص از حکومت قابل حل نیست . امام علی علیه السلام در همین باره هنگامی که به داستان وضعیت اقتصادی باند بنی امیه با روی کار آمدن خلیفه سوم می پردازد به ما گوشزد می کند، آنان که خواص خلیفه شدند و شکم خویش را توپره و انبان بیت المال کردند، در لحظه حساس او را تنها گذاشتند: **((الى ان قام ثالث القوم نافجا حزنیه ، بین نثیله و معتلفه))** تا اینکه سومی از قوم قریش حکومت را در دست گرفت در حالی که به دو طرف خود جست و خیز می کرد - پرش او در دو جا بود - اطاق پذیرایی و مستراح!

فرزندان جدش - امیه - با او همگام شدند اعتقاد را با حرص و ولع همانند شتری که گیاهان بهاری را - بعد از زمستان بی علفی - با خیال راحت و دهان پر، می خوردند تا اینکه ریسمان تابیده او بار شد -

حکومتش به آخر خط رسید - و کردار و عملش بر ضد او مهیا شد و شکم سیر و پر او، باعث فرو افتادنش گردید)) : و قام معه بنو اعبیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع الی اعن انتکت فتله و اعجز علیه عمله و کبت به بطنته)) (393) ع

واژه هایی که آن حضرت درباره وضعیت خلیفه و خواص بنی امیه ای او به کار برده اند بسیار دقیق و گویای مطلب جالبی از لحاظ لغوی و کنایه ای می باشد:

نافج از نفج : برجستن ، برانگیخته شدن ، بالا و پایین پریدن - همچون خرگوش و کانگرو
 حضنیه : از حزن : از زیر بغل تا پهلو را گویند.
 نثیل : از نثل : سرگین یا پشکل انداختن ، نثیل : روث : سرگین ، پشکل.
 یخضمون ، از خضم : خوردن به پری دهان (با دهان پر جویدن و خوردن) . ابن ابی الحدید می گوید :
 ((برای کسی که شکمش از غذا پر باشد خضم را به کار می برند)) . خضم : ((خوردن با دهن پر را گویند و ضد آن)) قضم ((است که برای گاز گرفتن یا بریدن لقمه بکار می رود، ابوذر درباره بنی امیه گفته است)) : یخضمون و نقضم ((آنان با دهان پر می خورند و ما لقمه ای را گاز می زنیم -)) کنایه از سوء استفاده باند بنی امیه از بیت المال است و گرسنه ماندن دیگران.-
 ((نافجا: رافعا لهما : بردارنده بر آن دو پهلو .)) (لسان العرب ، (نافجا حضنیه را کنایه از خود بزرگی بینی و تکبر و غرور دانسته است . (394) بطنه : شکم سیر و پر.
 با توجه به معانی مذکور برای این واژه ها می توان گفت:
 امام علی علیه السلام او را به شتری تشبیه نموده که از بس پر خوری می کرده ، همیشه بین محل خوردن علوفه و محل پشکل کردن در حال دویدن بوده آن هم بطوری که در این جست و خیز پهلوهای پر او بالا و پایین می رفتند .کنایه از اینکه او اندیشه اش در دو جا جولان می زد: اطاق پذیرایی و مستراح ، یا بخورد و یا...
 منظور از)) یخضمون مال الله ((این است که بنی امیه از بیت المال پر خوری کردند ، پر خوری و سوء استفاده از بیت المال طوری که با خیال راحت همانند شتری دهان را پر کرده و می جود و توجه به جویدن و خوردن خود دارد بدون اینکه مزاحمی برای او باشد، وقتی انسان خیالش راحت باشد لقمه را به آرامی می جود اگر دهان او پر نباشد حرص و ولع برای خوردن ندارد ولی اگر با دهان پر و لقمه های بزرگ به خوردن مشغول باشد، حرص و طمع او در خوردن و بلعیدن سیری ندارد. لذا بنی امیه با پشتیبانی عثمان هر چه توانستند از بیت المال بهره مند شدند. شکم خود را پر کردند و ثروت اندوز شدند.
 ((عبدالرحمان بن جنبل جمعی ، درباره پر خوری یکی از فرزندان بنی امیه یعنی مروان ، هنگامی که آفریقا فتح گردید و غنائم از آنجا به مرکز خلافت آورده شد، به عثمان چنین گفت : خمس سرزمینهای مفتوحه را به مروان دادی چه سعی و تلاش بیهوده ای کردی - یعنی بخششهای تو برای خودت هیچ نتیجه ای ندارد))

و اعطیت مروان خمس البلاد

فهیئات سعیک ممن سعی

ابن ابی الحدید ادامه می دهد حتی فدک فاطمه علیها السلام را به مروان بخشید (395). این نوع بهره مند شدن عده ای از بیت المال در حالی بود که صحابی گرانقدر پیامبر عبدالله بن مسعود از حقوق حقه خود از اموال عمومی به دستور خلیفه محروم گردید و هنگامی که در بستر بیماری افتاده بود وقت عیادت ضمن گفتگو با او گفت)) : دستور دهم مستمری سابق تو را بپردازند((، عبدالله در پاسخ گفت)) روزی که نیاز داشتیم منع کردی حال که بی نیازم بپردازیم (396) ..))

این اطرافیان نسبی و سببی خلیفه همان گروه خاص هستند که در مواقع سختی جا خالی کردند و هنگام خشم عمومی مردم در اطراف خلیفه، از آنان خبری نبود تا مدافع او باشند.

لذا رضایت همگانی بر خشنودی و پرخوری خواص از لوازم و ضروریات حفظ سردمداران و اصل نظام است. نظام جامعه و امت با این روش ماندنی است.

توجه امام علی علیه السلام به فقرا و مستمندان را در هیچ حکومتی به اندازه نظام ایده آل آن حضرت نمی توان دید (397) سفارشهای فراوانی به استاندار برگزیده خود مالک اشتر درباره این قشر آسیب پذیر نموده اند و تا آنجا سفارش خود را ادامه می دهد که طرح تشکیل نیروهای مخصوصی را برای کسب اطلاع از مستمندان و وضعیت زندگی و گرفتاری آنان را صادر فرماید.

سردمداران کشورهایی که ادعای رسیدگی به حقوق بشر را دارند، بدانند که یکی از حقوق مسلم مردم رسیدگی به وضع اقتصادی آنان است. فقرا در این امر استحقاق بیشتری نسبت به حقوق دیگری مثل آزادی و... دارند.

امام علیه السلام به مالک می فرماید نکند دلخوشی بیش از حد باعث شود تا نیازمندان را فراموش کنی. - (به اصطلاح) - سواره از پیاده خبر ندارد ((و)) سیر از گرسنه خبر ندارد ((عامل عدم رسیدگی به امور ناداران جامعه نباشد. بیانات حضرت امیر در این باره به مالک اشتر زیاد است فقط آنچه را که دلهای مرده ما را زنده می کند، یاد آوری نمودیم و در پایان این بحث جمله ای از فرمایش آن حضرت می آوریم:

((ثم اعمل فیهم بالاء عذار الی الله یوم تلقاه (398) سپس درباره آنان طوری رفتار کن که روز ملاقات خدا- نزد او معذور باشی - عذرت را بپذیرد.

حتی امام علیه السلام می فرماید: پاره ای از وقت خود را برای آنان اختصاص و خود را- برای توجه به امور آنان - فارغ البال گردان - که فقط به آنان رسیدگی کنی و در نشست همگانی - که مستمندان بار عام داشته باشند - بنشین و برای رضای آفریدگارت خداوند، در آن مجلس، متواضع باش. ...

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : برخورد ناشایسته

دنیاگرایی سران و استبداد رای آنان، ظلم به مردم و فقر آنان، در روحیه امت تاءثیر منفی می گذارد و ناخود آگاه بدبینی و سوءظن جامعه را بر ضد مدیران و حکام بر می انگیزاند.

مردم در مواقعی که لازم است به مسؤ ولان هر کاری مراجعه کنند، اگر در برخورد با کارگزاران و دست اندرکاران امور نیز حرکت ناشایستی از عوامل دولت ببینند، بدبینی و بدگمانی شان دو چندان می شود و با افزایش این حالت، در ذهن خود دنبال راهی می گردند تا عامل مزاحم را از سر راه خود بردارند، همانطور که يك راننده موانع را در جاده بر می دارد و يك عابر جاده بیابانی و ریگزار اگر پا برهنه باشد ریگهای تیز و چیزهای دیگری که پایش را مجروح می کند از جاده به بیرون پرتاب می کند. لذا آن گروه از مدیران اداره جامعه که ارباب رجوع دارند یا خود عامل رجوع به مردم هستند، باید در مقابل خواسته مردم یا اعتراض آنان، برخورد سالم و جذابی داشته باشند و الا خود، با دست خود موقعیت و وضعیتی را پدید می آورند که نه تنها بر تعداد بدگمانان می افزایند، بلکه خوش گمانان به حکومت و نظام امت را از خود بریده و از دست خواهند داد. عامل یأس و بدبینی بیشتری می شوند. نظام جامعه را در سرآشویی سقوط قرار می دهند و ناگزیر از هم پاشیده شدن آن فراهم می شود.

بد اندیش مردم، به جز بد ندید

بیفتاد عاجزتر از خود ندید

اگر عوامل دولت از پایین تا بالا به این نکته آگاه باشند که به فرمایش امام خمینی (ره) ((مردم ولی نعمت ما هستند)) و با عنایت ، لطف و اعتماد مردم جامعه ، بر سریر قدرت تکیه زده اند، سعی و تلاش خود را صرف خوش برخوردی و رفتار شایسته ، با مردم خواهند کرد، از در دوستی با آنان در می آیند و به هیچ وجه نمی گذارند کینه ای از خود در دل مردم پدید آورند مگر اینکه انسان بدگهری است و هدفش تخریب خوشبینی مردم باشد.

جامعه باید اساس کار و پویندگی اش از بالا به پایین بر پایه محبت ، عطف و مهربانی باشد تا بتواند ثبات و دوام برای حاکمیت را نیرومندتر و پر توان تر نماید. بطور بنیانی و همساز با فطرت اعتقاداتی ، عقل حکم می کند انسان برای بقا، بر تلاش و تکاپوی خود بیفزاید و دنباله رو مسیری باشد که در صدی از ماندنش را تضمین و تضمین کند و آن از طریق دوستی با مردم جامعه ممکن است . امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: ((التودد نصف العقل)): (399) پذیرش دوستی و محبت نیمی از عقل است

روش پیامبر اکرم در برپایی جامعه مدنی اسلام ، اندک زمانی که توانست در مدینه مستقر شود، پیاده کردن طرح برادری مسلمانان با یکدیگر بود. یکی از مقاصد مهم آن حضرت با اجرای عقد اخوت ، حفظ نظام مقدس اسلام بوده ، تا راه نفوذ اختلاف را بسته و الفت و مهربانی را میان مردم بر اساس عقیده ، استوار نماید. بینش پیامبر اکرم این نبود که از توده مردم برای خود دشمن بترشد، قرآن در این باره فرمود: ((انما المؤمنون اخوة)): (400) ... مؤمنان با هم برادرند پس صلح و عدم اختلاف را بین برادران اجرا نمایید. علاوه بر این اقدام مهم ، یکی از موارد مصرف زکوة و مالیات اسلامی را برای تالیف قلوب به نظام اسلامی قرار داد: ((انما الصدقات ل ... المؤمنة قلوبهم و)): (401) ... ع این آیه در سوره توبه ، (سوره ای که با برائت از مشرکان شروع شده و بدون بسم الله الرحمن الرحیم است . گویای خشم و انتقام خدا و رسول باشد) آمده و در پایان همین آیه می فرماید: ((فريضة من الله)) (موارد

هشتگانه مصرف مالیات اسلامی فريضة و امر واجب خداوندی است. قرآن در چند مرحله آیه)) خفض جناح)) (را که کنایه از برخورد خوش و فروتنی با مردم است به انسانی تذکر می دهد که (در مهربانی ، گذشت ، رحمت تحمل مصائب مخالفان و در خانه اش بر همگان گشوده تا هر کس نیازی دارد بتواند او را ببیند) کسی مانند او نیست . به پیامبری که رحمة للعالمین است ، می فرماید: ((و اعخفض جناحك للمؤمنين)) (402) بالهای خود را برای مؤمنان پایین آور. پرندهگان بال دارند و پرنده هنگامی که می خواهد فرزندان خود را از گزند حوادث در امان دارد برای حیات و بقای آنها بال خود را باز می کند. بر روی آنان می گستراند و فرود می آورد. مردم جامعه پیامبر اینگونه تحت پوشش رحمت آن حضرت بودند، تا توانست از افرادی همچون ابوسفیانها و وحشی هایی که حتی قاتل عمودی دلاور او بودند بگذرد.

در اینجا که قرآن می گوید: ((مؤمنین)) منظور مؤمنان با همه خصوصیات ایمانی نیست . بلکه آن مؤمنانی است که با هم جنگ و قتال نیز می کنند و ... یعنی عامه مردم مسلمان جامعه ، درست همان آیه ((انما المؤمنون اخوة)) بطور یقین آن مؤمنان ، از مردم مسلمان جامعه ما (حتی از بسیاری از مخالفان ما) بهتر نبوده اند، و الا اگر انسان واقعا مؤمن باشد، با دیگران ستیزه جویی نمی کند در ترور شخصیت دیگران و مخالفان اندیشه خود بر نمی آید، با گویندگان لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله و منتظران ظهور حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه الشریف دشمنی نمی کند. همچنین قرآن تاءکید بر ((صفح)) و ((و)) گذشت ((می نماید. صفح یعنی : با حلم و چشم پوشی از مخالفان گذشتن و اعراض کردن)) (403) فاصح الفح الجمیل: ((اعراض با حلم و چشم پوشی ، آنها با صفت جمیل)) از آنان با زیبایی تمام بگذر. ((به عبارت دیگر رفتار با این مخالفان طوری باشد که زیبایی داشته باشد. نفس)) صفح ((زیباست با)) جمل ((زیباتر می شود. زیبایی را دیگران تعریف و تمجید می کنند، حتی

مخالفان ذکر خیر انسان را دارند. فرمان خداوند بر)) صفح جمیل) برای ریا نیست، برای دلگرم کردن مردم و تمایل آنان به طرف اسلام است. (به جای)) صفح ((می توانست بفرماید)) اعراض ولی مفهوم صفح، آنها صفح جمیل را نداشت.

به نظر ما، منش و رفتار در دوران بعثت و بعد از آن را نباید دو گانه گرفت و - نعوذ بالله - بگوییم موقعیت فرق می کرده و پیامبر در آن زمان در ضعف بوده است و... برای پیامبری که اجازه دارد در نظام تکوین تصرف کند، این امکان وجود داشت که بدون ذره ای رنج، تمام مخالفان را از سر راه بر دارد و نظام اسلامی را پدید آورد، ولی نمی خواست از این طریق وارد شود. این نوع سخنان ناهنجار درباره پیامبران از عدم شناخت انسان نسبت به منجیان خدایی مردم، با هم تفاوت داشته باشد، نباید گمان کنیم اکنون در دوره مدینه ای پیامبر زندگی می کنیم. جهان امروز مانند چند قبیله در کنار هم، یا - به اصطلاح - همانند يك دهکده است. هر چه در کشور از قدرت و استحکام برخوردار باشیم به یقین در سالهای اول بعثت پیامبر زندگی می کنیم. قدرت در دست دشمنان مشرک و مخالفان معاند اوست. اقتدار پیامبر تا اندازه ای در بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب وجود دارد، آنها نه همه فرزندان عبدالمطلب. از اینها گذشته، ما مأمور به نشر و تبلیغ اسلام هستیم. این وظیفه با خشونت و بر خورد نادرست سازگاری ندارد.

بنابر این با توجه به وضعیت کنونی دنیا و اندک بودن ما در مقابل کثرت دشمنان کینه توز، نه تنها تمسک به این آیات، نابجا و گزاف نیست بلکه هنوز به مرحله و زمانی نرسیده ایم که)) واغظ علیهم (404)) را ملاک رفتار خود با غیر بگیریم تا چه به رسد به خودی ها و مردم خودمان که قدرت را به ما واگذار کرده اند.

برداشت ما این است که اگر - فرضا - به آن مرحله (یعنی زمان قدرت پیامبر در مدینه) رسیده بودیم، می بایست دوران ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی علیه آغاز می شد. لذا باید در برخورد با مردم و دگراندیشان (ولو به ظاهر مسلمان) رفتاری غیر از این داشته باشیم و حتی در برخورد با هم دهکده ای هایمان نیز باید تجدید نظر کنیم.

پیامبر اکرم)) فضا غلیظ القلب ((نبود، اگر در برخوردها سنگدل و خشن بود، - بنا به فرمایش قرآن - مردم از دور او پراکنده می شدند)) :لانفضوا من حولك ((405) پیامبر اکرم با مردم از در رحمت، نرمی و لطف وارد می شد و قرآن در آغاز همین آیه می فرماید)) :فبما رحمة من الله لنت لهم ((نرمخو شدنت به آنان از رحمت خداوند است.

بنظر می رسد اگر ما رفتار و کردار پیامبر را از قرآن نمی شنیدیم، باور نمی کردیم و می گفتیم سندش صحیح نیست ولی خوشبختانه جای انکار نیست. نص قرآن است نقل تاریخی یا روایی نیست که بگوییم ساخته و پرداخته جاعلان حدیث و تاریخ نویسان است، افزون بر این حتی هیچ يك از رفتار نرم منشانه پیامبر به صلاح حکام جور و جاعلان حدیث نبوده است، تا بخواهند آن را نشر دهند بلکه اگر می توانستند همین مقدار کم را که ذکر شده و در کتب روایی و تاریخ آمده بیان نمی کردند. جاعلان حدیث وابسته به حکام جور برای اینکه اعمال و رفتار خود را توجیه کنند، بسیاری از افعال خود را همانند پیامبر ذکر کرده اند! مثل فراموش کردن غسل جنابت و برای نماز حاضر شدن، يك رکعت کم و زیاد کردن، سهو در نماز و استفاده از غنا و (406) بنا بر این از خوی و خصلت پیامبر در برخورد با مردم نیز بسیاری از وقایع بوده که چون به صلاح حکام بنی امیه و بنی عباس نبوده از آنها مطلبی بیان نشده است (407) آن حضرت تند خوئی و بدزبانی همسران مشهورش را تحمل می نمود. دو تن از همسرانش که اسرار پیامبر را فاش کردند و با توطئه چینی و تیبانی به آزار آن وجود متخلق به اخلاق عالیه پرداختند، از خود طرد نکرد و امین وحی با آوردن آیاتی آنان را توبیخ و تهدید کرد (408).

عایشه و حفصه آنقدر در اذیت و آزار پیامبر پیشروی کردند تا ابوبکر و عمر در صدد تنبیه دختران خود آمدند ولی پیامبر اکرم جلوگیری کرد (409) این نوع رفتار زیبا و جالب با طبقه زنان آن هم در زمانی که

مدت اندکی از چهره خشونت عرب نسبت به زنان پایان یافته بود ولی فرهنگ آن در جامعه وجود داشت ، شگفت انگیز است .

پیامبر اجازه نمی داد حتی اطرافیانش به غیر مسلمانان پرخاش نمایند تا چه رسد به اینکه مسلمانی مسلمان دیگر را به باد ناسزا بگیرد .

((روزی چند یهودی بر آن حضرت وارد شدند و با طرز مخصوصی سلام کردند که بوی جسارت در آن وجود داشت پیامبر با تغافل در جواب فرمود)) : و علیکم : ((بر شما باد ، عایشه متوجه قصد آنها شد و با عصبانیت شروع به پرخاش و ناسزا گویی نمود ، پیامبر فرمود)) : عایشه آرام بگیر ، بد زبانی نکن مگر نمی دانی خداوند رفق و مدارا با همه کس را دوست دارد (410))) .

پیامبر درباره خود اهل انتقام نبود ، جسارت کنندگان و بی حرمتی کنندگان را با دیده اغماض می نگریست ، عفو و بخشش را بر انتقام ترجیح می داد .

((در برگشت از غزوه تبوک که تعدادی از منافقان شناخته شده از دید پیامبر ، در حالی که صورت های خود را پوشیده بودند که دیگران آنها را نشناسند ، قصد ترور پیامبر را نمودند و هنگام عبور از گردنه رفتند تا مرکب آن حضرت را رم دهند ، با اینکه بعضی یاران پیامبر اصرار کردند تا نام آنان را فاش کند ولی آن)) وجود سر پوش ((از افشای نام آن منافقان صحابه خودداری فرمود و از مجازاتش چشم پوشید)) (411) ((عبدالله بن ابی ، سرکرده منافقان که از شایعه سازی و مخالفت با پیامبر و مسلمانان فروگذار نمی کرد ، هم او بود که گفت)) : اگر به مدینه برگردم این طفیلی های زیبون یعنی مهاجران را از آنجا بیرون می کنم (412))) و آیات درباره او نازل گردید ، پیامبر نه تنها با او برخورد بدی نداشت بلکه با کمال مدارا رفتار می کرد حتی وقتی مریض شد به عیادت او رفت (413))) . ((درباره خود ، بد رفتاری دیگران را می بخشید و تسامح می کرد ولی نسبت به قوانین خدا مسامحه نمی فرمود حتی شفاعت دیگران را نمی پذیرفت و می فرمود)) : اقوام و ملل پیشین دچار انقراض نشدند مگر اینکه در اجرای قانون عدالت تبعیض روا داشتند هر گاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرمی می شد او را بخشیدند ولی اگر کسی از زیردستان جرمی همانند او انجام می داد او را کیفر می دادند ، قسم به خدا که جانم در دست اوست اگر چه مجرم از نزدیک خویشانم باشد (414))) . پیامبر در برخورد با مردم آنقدر صادقانه ، با صفا و صمیمیت رفتار می کرد که حتی آن حضرت را اذیت و آزار می دادند و می گفتند)) : محمد گوش است هر چه بگوئید می پذیرد)) (لذا می توان او را فریب داد))) : (منهم الذین یؤ ذن النبی و یقولون هو اعدن) (415) ... ع

این آیه درباره نبئ نازل گردید او نزد پیامبر می آمد سپس به جمع منافقان وارد می شد و این سخنان را می گفت او مردی چاق و بلند قد بود و موهایی بلند و چهره ای سیاه ، چشمان او سرخ و قیافه بدی داشت فقط پیامبر دیگر او را به حضور نپذیرفت والا اقدام دیگری بر ضد او نکرد تا او را مجازات کند و از حقوق اجتماعی محروم نماید . درباره او فرمود)) : هر کس می خواهد به شیطان نگاه کند نبئ را ببیند (416)))

سخنان منافقان در سوره احزاب و آل عمران چقدر سخنان چقدر نابجایی در)) دوران جنگ)) است به دو نمونه از آنها اشاره می کنیم :

((و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض : ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا)) (417) منافقون و کسانی که باطن خرابی دارند گفتند : خداوند و رسولش جز فریفتن ما و عده ای نداند .

((یقولون لو کان لنا من الامر شی ماقتلنا ههنا)) (418) ... اگر ما در حکومت یا فرماندهی جنگ دستی داشتیم اینجا کشته نمی شدیم - یعنی از قوم ما افرادی کشته نمی شدند .

کاملاً روشن است که پیامبر حتی در زمان جنگ ، آنهم جنگی که پایانش شکست بود ، برخورد بدی با این گروه نکرد ، در حالی که به خدا و پیامبر اتهام فریبکاری زدند ، نه آزادی بیان را از آنان سلب کرد ، نه دادگاه صحرایی برایشان تشکیل داد فقط با زبان وحی از پاسخ فروگذار نمی کرد . نوع عکس العمل

گفتاری پیامبر در قرآن آمده است. حلم و بردباری و تحمل بدرفتاری افراد امت از خصوصیات بارز و روشن پیامبر اکرم در مقابل مخالفان بوده است به یقین اگر بعضی از ما در زمان پیامبر می زیستند، آن حضرت را غیر مکتبی و همچنین فاقد شخصیت قدرتمندی برای اداره جامعه می دانستیم . - نعوذ بالله- بنابراین این حلم و بردباری از اصول مدیریت ، آن هم مدیریت سطح عالی زمامداران جامعه می باشد. در دیوان منسوب به حضرت امیر علیه السلام چه مثال زیبایی آمده است ! که معنای حلم را نیز برای ما روشن می کند:

((وذی سفه یواجهنی بجهل
و اءکره ان اکون له مجیباً))
((یزید سفاهة و اعزید حلما
کعود زاد فی الاحراق طیباً))

((انسان نادانی از روی جهل با من روبرو می شود - بد می گوید - ولی من اکره دارم ، جواب او را بدهم . او بر جهل خویش می افزود و من بر حلم خود، مانند عودی که در آتش می سوزد ولی بوی خوشی از آن ساطع می شود)).
این عملی ترین نوع حلم است ، انسان بردبار اگر با او برخورد بدی هم شد، خود خوری می کند ولی دیگران را از خود نمی رنجاند بلکه بر عکس محیط سراسر زیبایی و جمال معنوی را با برخورد خوش پدید می آورد. افزون بر این ، خیلی از جاها نباید عکس العملی نشان داد. بالاخص کسی که قدرت دارد (باید) تغافل ((را وسیله عدم برخورد خود قرار دهد. با این روش نه خود را از لحاظ روحی شکنجه داد نه باعث کدورت دیگران شده است:

((و لقد امر علی اللئیم یسبنی
فمضیت ثمة قلت لا یعنینی)) (419)

بر انسان پستی گذشتیم که فحش و ناسزا می داد، عبور کردم سپس گفتم با من نبوده است. سیره پیامبر و ائمه اطهار مشحون و مملو از برخوردهای جاذبانه با مردم است که باید سرمشق ما قرار گیرد تا عفو و بخشش در رفتار اجتماعی بالا دستان نسبت به زیر دستان قدرت کتکشان امت به طرف حفظ حکومت را کارا و فعال گرداند. البته اگر کسی قدرت دیگران را نسبت به خود داشته باشد و از در عفو و گذشت وارد شود کار حق و سزاواری را انجام داده است)) : اولی الناس بالعفو اءقدرهم علی العقوبة (((420) برترین و سزاوارترین مردم بر عفو و گذشت کسی است که قادرترین و توانمندترین افراد برای گرفتن انتقام باشد. اگر بتواند انتقام بگیرد و نگیرد ارزشمندترین انسان محسوب نمی شود.
این نوع برخوردها زمینه دوستی و محبت مردم را فراهم می کند، سردمداران خود را همچون نگینی در بر می گیرند، خود را سپر بلای آنان می نمایند و در مواقع بحرانی و حساس از جان و دل ، مدافع آنان می شوند . آنچه این رابطه حسنه را بین ملت و زمامداران پدید می آورد و پایدار نگه می دارد، حلم است . اگر چه عواملی دیگر نیز نقش دارند ولی بردباری انسان در حین برخورد با مردم از همه برتر است . قرآن درباره حضرت ابراهیم می فرماید)) : ان ابراهیم لاءواه حلیم (((421) ابراهیم بسیار آه کشنده و

بردبار بود.

((حلیم محبوب باشد و دل‌های خواص و عوام بدو مایل . و بر لفظ معاویه رفتی که)) ینبغی ان یکون الهاشمی جوادا و الاموی حلیمما و المخزومی تیاها و الزبیری شجاعا ((این سخن به سمع مبارک امیر المؤمنین حسن رضوان الله علیه رسید.گفت می خواهد تا هاشمیان سخاوت ورزند و درویش گردند. مخزومیان کبر کنند تا طبع از ایشان برمد و مردمان ایشان را دشمن گیرند و زبیریان بغرور شجاعت خویشتن را در جنگ و کارهای صعب اندازند کشته گردند و نسل ایشان بآخر رسد و ذکر بنی امیه که اقرباى اویند به حلم و کم آزادی در افواه افتد و در دل‌های مردمان محبوب گردند و خلق را به ولا و وفای ایشان میل افتد. و سمت (نشان) حلم جز بثبات عزم و سکون طبع حاصل نتواند بود که پیغامبر گفت : ((لا حلیم الا ذو اناة:)) هیچ بردباری نیست مگر آنکه دارای وقار و آهستگی باشد، چه شتاب کاری پسندیده نیست و با سیرت ارباب خرد و حصافت مناسبتی ندارد (422)).

((...)) از خصلتهای پادشاهان کدام ستوده تر است و بمصلحت ملک و ثبات دولت و تاءلف هوا - الفت و سازگاری دلها به یکدیگر - و استمالت - دلها - دلجویی - نزدیکتر، حلم یا سخاوت یا شجاعت ؟ برهن گفت که : نیکوتر سیرتی و پسندیده تر طریقتی ملوک را که هم نفس ایشان بدان مهیب و مکرم گردد و هم لشکر و رعیت خشنود و شاکر باشند و هم ملک دولت ثابت و پای دار ماند حلم است ... اگر اخلاق خود را بحلم و دیانت آراسته نگردانند از يك درشت خوئی جهانی خراب شود و خلقی آزرده و نفور - گریزان و منتفر - گردند و بسی جانها و مالها در معرض هلاک و تفرقه افتد. (423)).

حسن خلق و تواضع انسان دلالت بر بردباری می کند. خداوند متعال درباره پیامبر اکرم می فرماید: ((انك لعلی خلق عظیم)) (424) همانا تو بر بلندای خوی و خلق عظیمی قرار داری . از آن حضرت نقل شده است که : اگر در برخورد با مردم شما نمی توانید گرهی از مشکل آنان باز کنید با چهره ای گشاده و خوش برخوردی و حسن خلق با آنان روبرو شوید: ((انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم ببسط الوجوه و حسن الخلق)) (425) همانا هرگز نمی توانید به وسیله ثروت خودگشایی برای مردم فراهم نمایید پس دلتنگی آنان را با چهره ای باز و بشاش و اخلاق حسنه برطرف کنید.

بد اخلاقی با مردم و ایذاء و آزار انسان در وجود کسی که با مردم سر و کار دارد هم ظلم است و هم نشانه عدم حلم . عوامل دولتی و کارگزاران نظام باید نهایت دقت را در حسن معاشرت با ارباب رجوع داشته باشند تا عوامل قوام حکومت ، نه باعث ذلت آن گردند. اگر در برخوردها سبب ناراحتی مردم مؤ من شوند گناه نابخشودنی ، انجام داده اند. حال در برخورد، چه سستی در انجام کار مراجعه کننده باشد یا با زبان خود طرف مقابل را اندوهگین نماید. پیامبر اکرم در این باره می فرماید: ((من احزن مؤ منا ثم اعطاه الدنيا لم یکن ذلك کفارته و لم یؤ جر علیه)) (426) هر کس مؤ منی را محزون و ناراحت نماید سپس در صدد جبران برآید و دنیا را به او اعطا نماید، این عمل او نه کفاره گناهش می شود و نه - به خاطر این بخشش - خداوند به پاداشی می دهد.

باید افراد مسؤ ولی از طرف نظام حکومتی جامعه برای بررسی آثار و نتایج برخوردهای ارباب رجوع داران و آنانی که رابطه کاری با مردم دارند، انتخاب شوند، و نقاط ضعف کارگزاران و درصد جذب و دفع مردم را در این بعد، بطور دقیق مورد توجه قرار دهند تا نکند چهره درخشان و مقدس حکومت از این ناحیه از چشم مردم فروافتد و خدشه دار شود.

امام علی علیه السلام به دوستان خود اجازه نمی داد با دشمنان آن حضرت بد زبانی و ناسزاگویی کنند تا چه رسد به اینکه با مردم خودی برخورد ناهنجاری داشته باشند. در صحنه جنگ که جای درگیری و بروز و برانگیختن کینه ها و عقده ها است نیز اجازه چنین رفتاری را به پیروان خود نمی دادند:

((حجر بن عدی و عمر بن حمق دو یار شجاع و با وفای امیر مومنان علی علیه السلام بودند آنان در ماجرای صفین از سپاه شام اظهار بیزارى می کردند و به آنها ناسزا می گفتند.

این خبر به امام علی علیه السلام رسید، امام برای آنها پیام فرستاد که ناسزاگویی نکنید و دشنام ندهید. آن دو به حضور علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: ((آیا ما برحق نیستیم.)) امام فرمود: ((آری بر حقیم)) عرض کردند: ((آیا سپاه شام (پیروان معاویه) در خط باطل نیستند؟ امام فرمود: ((آری آنها بر باطل اند.)) عرض کردند: ((پس چرا ما را از ناسزاگویی به آنها منع می کنی))؟

امام فرمود: ((انی اگره لکم ان تکونوا سبابین)) ((... من نمی پسندم که شما دشنام دهنده باشید ولی اگر کردارشان را افشا می کردید و گمراهیهای آنان را بر می شمردید، در گفتار راست تر بودید و عذرتان رساتر بود باید به جای اینکه آنان را دشنام دهید می گفتید: خداوندا خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنها را اصلاح فرما و آنها را از گمراهی هدایت کن تا آنان که ناآگاه هستند، حق را بشناسند و آنان که با حق، ستیز می کنند از این کار زشت دست بردارند (427)).

کتاب و سنت چنین وظیفه ای را بر دوش ما گذاشته اند که در رفتار و کردار خود نسبت به دیگران و حتی در گفتار با دیگران از بدبختی و بدرفتاری غیر انسانی و ناشایست دوری گزینیم و در جایی که دشمنان در حال جنگ

حق بدزبانی نداریم به طریقی اولی با دوستان و پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت نمی توانیم داشته باشیم.

بنابراین:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

خوش رفتاری عامل بقا

اگر قصد ماندن داریم و می خواهیم امتی پایدار و برقرار باشیم باید خط سیر خشونت را به وادی فراموشی سپاریم و الا خود به فراموشی سپرده خواهیم شد. رمز بقا این است که با عامه مردم از در مودت و رحمت وارد شویم امام علی علیه السلام فرمود:

((حسن العشرة يستديم المودة : (428))) با مردم خوش رفتاری کردن دوستی را پایدار می کند.
((حسن الخلق يورث المحبة و يؤكد المودة (429))) حسن خلق محبت را به ارث می آورد و عامل استواری مودت می گردد.

((حسن البشر من دعائم النجاح (430))) از ستونهای پیروزی گشاده رویی است.

خوش کرداری و خوش رفتاری انسان از مسیر حلم و بردباری میسر است و انسان عاقل با حلم خود دیگران را به طرف خود جذب می کند و در حقیقت بار آنان را بر گرده خود حمل می کند، تا بر تعداد یاران خویش بیفزاید، امام علی علیه السلام فرمود ((:الحليم من احتمال اءخوانه (431))) انسان بردبار کسی است که پذیرش باربری برادران خود را داشته باشد.

((يوفور العقل يتوفر اللحم (432))) به فراوانی عقل حلم زیاد می گردد.

((بالحلم تكثر الانصار (433))) بوسیله حلم بر یاران خود بیفزاید.

از پیامبر اکرم نیز درباره زینت حلم روایتی نقل شده است که فرمود: گشاده رویی زیبایی و زینت حلم است: ((بسط الوجه زينة اللحم))

(434)

لذا با حلم و بردباری بر حسن رفتار و مردم داری خود بیفزاییم تا بتوانیم با یکی دیگر از عوامل پابرجایی و دوام جامعه خود، محبت و عشق مردم را به مکتب درخشان اسلام ناب محمدی برانگیزیم که

قوام نظام بر آن استوار است.

این مردم هستند که در لحظات سخت و پیشامدهای ناگوار، همیشه ثابت قدم در حمایت از مکتب خود ایستاده اند و همانطور که امام علی علیه السلام فرمود گمان نشود که خواص منجی اند - قبلا در این باره اشاره کرده ایم - فقط به بیان آن حضرت تمسک می‌جوییم)) : و اضعف صبیرا عند ملومات الدهر من اهل الخاصة و انما عمود الدین و جماع المسلمین و العدة للاءعداء، العامة من الامة فلیکن صغوک لهم و میلک معهم : (435)) در سختی های روزگار کم طاقت تر و ناتوان تر از خواص (نور چشمی ها) پیدا نمی‌کنی . و بطور یقین ، ستون دین و انبوه مسلمانان و نیروهای آماده در مقابل دشمنان دین ، همه مردم از امت هستند. بنابراین به طرف مردم گرایش داشته باش و جهت گیری به سوی آنان را برگزین. برای اینکه دوستی و گرایش مردمی مسؤ و لان برقرار بماند و این روحیه را از دست ندهند، باید خود را جای مردم بگذارند والا درک و حس آن فایده ای ندارد و احتمال انحراف از خوش رفتاری پدید می‌آید. حضرت امیر علیه السلام در نامه به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام بازگشت از صفین نکات ظریفی را اشاره می‌فرماید که به ترجمه اندکی از آن بسنده می‌کنیم:

((خودت را میزان و وسیله سنجش میان خود و دیگران قرار ده ، آنچه را برای خود می‌خواهی برای دیگران بخواه ، از هر چه بدت می‌آید، آن را برای دیگران بد بدان ، همانطور که دوست داری دیگران به تو ظلم نکنند، به دیگران ستم نکن ، با همان روشی که دوست داری به تو نیکی شود به دیگران نیکی کن ، کاری را که از دیگران قبیح می‌دانی ، از خود نیز قبیح بدان ، هر چه تو را خشنود می‌کند که با مردم انجام می‌دهی با همان عمل که با تو انجام می‌دهند خشنود باش و از هر چه گفتنش را بر خودت نمی‌پسندی همان را در مورد دیگران بر زبان می‌آور.

اگر برادرت با تو قطع رابطه کرد، به او نزدیک شو، با او مهربان باش و بر پیوند با او تلاش کن ، به هنگام بخل ورزیدن او، بر او بخشش نما، وقتی او دوری گزید به او نزدیک شو وقتی درشتی کرد، بر تو خشم گرفت . تو با او نرم باش ، به هنگام خطا و جرم عذر او را بپذیر، طوری رفتار کن که انگار بنده و غلام او هستی و او ولی نعمت تو می‌باشد، این مطلب را برای اهلس انجام بده ...خشم را اندک اندک فرو خور، جرعه ای را در پایان شیرین تر و لذیذتر از آن ندیدم ، هر کس با تو درشتی کند با او نرمی کن تا او هر چه زودتر با تو نرم گردد، بر دشمن خویش با فضل و دهش برتری جویی یا با فضل و احسان به دشمن راه را بر او ببند که شیرین ترین دو پیروزی است (پیروزی با انتقام گرفتن و پیروزی با عفو و گذشت) ...

هر کس نسبت به تو حسن ظن دارد با عمل خود آن را تصدیق کن ... کسی که ترا خوشحال کرده است پاداشش این نیست که با او بدی کنی (436))

خوش رفتاری انسان وقتی بروز می‌کند و در افراد مرتبط با او نقش می‌گذارد که از او وادی تواضع و فروتنی عبور کند، اگر انسان در سراب تکبر و خود بزرگ بینی بخواد رفتار شایسته ای داشته باشد ظاهری است و تاثر گذارنده نیست.

از نظر اسلام فروتنی یعنی)) : اءذلة علی المؤمنین : (437)) برای مؤمنان - با توجه به معانی که درباره مؤمنان قبلا ذکر شد - خود را پایین می‌آورند، فروتنی می‌کنند و همانند موم ، نرمند. در مقابل مردم مسلمان افتادگی دارند.

امام علی علیه السلام نیز در وصف مؤمن می‌فرماید)) : طبیعت نرمی دارد، نرمخو و مهربان است نفس یا جان او سخت تر از صخره می‌باشد در حالی که از برده ذلیل تر است - یعنی مطیع و گوش به فرمان ، نسبت به مولای خود)) : سهل الخلیقة لین العریقة نفسہ اعصلب من الصلد و هو اءذل من العبد (438)) اسلام نمی‌پذیرد که انسان از فروتنی دیگران در مقابلش احساس غرور نماید و خود را شایسته‌تر از دیگران و افتادگی آنان قلمداد نماید بلکه اگر تواضع فطری او در وجودش هنوز جریان داشته باشد، تلاش می‌کند با رفتار شایسته این حالت برتری جویی را در مقابل مردم از خود دور نماید و همانند پیامبر

اکرم که)) : عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤوف رحیم (439)) آنچه شما را به رنج اندازد، بر او ناگوار است و بر شما حریص است - تا به راه راست هدایتان کند- و با مؤمنان بسیار و رحیم است.

این چنین حالت نفسانی و روحیه ای برای رهبران ، کارگزاران ، مدیران و مسؤلان برآزنده است . مردم پذیرای آنند و غیر آن را باری سنگین بر دوش خود می پندارد. در اینجا از نوشته امام خمینی (ره) بهره گیریم)) : همان نفسی که تو داری دیگران دارند، تو اگر فروتن شدی ، قهرا مردم تو را احترام و بزرگ شمارند، و اگر تکبر کنی پیشرفت ندارد، اگر توانستند تو را خوار و ذلیل می کنند و به تو اعتنا نمی کنند، و اگر نتوانستند در دل آنها خواری و در چشم آنها ذللی و مکانت نداری ، تو با تواضع دل مردم را فتح کن ، دل که پیش تو آمد، آثار خود را ظاهر می کند (440)) رفتار خوش و حسنه با فشار و خشونت در تضاد است ، در هیچ جا فشار علت پدید آوردن يك معلول نیست بلکه عامل از بین بردن است ، لذا اساس کار جامعه باید از بالا به پایین بر اساس محبت و عطوفت باشد تا بتواند دارای ثبات و دوام باشد و الا راه و روش برخلاف مطلب مذکور اضمحلال جامعه را پدید می آورد.

خط مشی يك جامعه بادوام را امام علی علیه السلام در نامه خود به مالك اشتر مشخص فرموده است : ((و اشعر قلبك الرحمة و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن علیهم سبعا ضاريا تغنم اكلهم : (441)) قلب خود را برای مردم سرشار از رحمت کن و نسبت به آنان در قلب خود عطوفت و محبت ایجاد نما و به ایشان لطف کن ، حتما برای آنان حیوان درنده مباش که خوردن و چپاولشان را غنیمت شماری. رفتار حاکمان باید با عفو و اغماض باشد و در غیر این صورت با لطف نسبت به مردم رفتار نکرده اند : ((يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا فاء عطهم من عفوك و صفحك مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه : (442)) از آنان لغزش سر می زند و سستی عارضشان می شود و عمدا یا سهوا از آنان خطاهایی صورت می گیرد پس در این موقع با عفو و گذشت خویش با آنان رفتار کن و به همان میزان از آنان درگذر که دوست داری و می پسندی خدا تو را مورد لطف و عفو خود قرار دهد.

راءفت و مهربانی با امت از اهم وظایف والی است که حافظ جامعه محسوب می شود و الا در دل آنان بدبینی ، کینه و عداوت ظهور می کند و جدایی افراد جامعه با سران را جامعه پدید می آورد . باید زمینه محبت مردم را نسبت به حکومت فراهم کرد. این جز با لطف و خوشرفتاری با آنان از هیچ راه دیگری میسر نیست)) ... : لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم و لا تصح نصیحتهم الا بحیبتهم علی ولاة الاءمور و قلة استنقال دولهم و ترك استنباء انقطاع مدتهم فاسح فی آمالهم و واصل فی حسن الثناء علیهم : (443)) (زمانی محبت مردم نسبت به والیان ابراز می شود که دلهای آنان از هر نوع کینه و نفرت سالم و پاک باشد (می تواند بر خورد سالم با مردم باعث پاکی دل آنان از کینه و نفرت و عداوت شود.) زمانی خیر خواهی مردم به درستی آشکار می شود که اقشار مردم به تمام کارها و برنامه های زندگی والیان احاطه داشته باشند و حکومت والیان بر دوششان کمتر سنگینی کند و از حکومت دولت به تنگ نیامده باشند که برای سرنگونی آن روز شماری کنند پس امیدهای مردم را بر آور و آنان را مایوس نکن و مشوق مردم باش و از آنان به نیکویی و شایستگی یاد کن(444))

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : انداختن بار سنگین بر دوش مردم

یکی دیگر از عوامل انقراض این است که حاکمان جامعه کارهای شاق و دشوار را بر گردن مردم بگذارند، این امر باعث می شود مردم به حاکمان خود بدگمان شوند و در نتیجه عامل جدایی با سران امت سر از امت سر از افق بدگمانی برمی دارد. در این صورت دشوار است حکومت پس از آن ، زمینه توجه ، عنایت و نظر مردم را به خانه جلب کند. این مسأله زمان زیادی را می طلبد. آن حالت ، در

درون خانه ها تاثير نادرست خود را بر جای می گذارد و نسل بعد را از نظام حاکم جدا می کند، گرایش دیگری را در وجود آنان پدید می آورد که با حاکمیت فعلی در تضاد قرار دارد. به عبارت دیگر بدبینی مردم در نهان تاثير خود را بر نسل بعد می گذارد (445)

و به دنبال جایگزینی می گردند تا حالت بدبینی را با آن جایگزین ، به حالت خوش بینی تغییر دهند که قبلا در درون خانه ها مورد تمجید و ستایش قرار گرفته و نسل حاضر از آن به نیکی یاد کرده است. عوامل برش را باید به درستی شناخت (446) و قطع کرد نه اینکه اجازه داد به رشد خود ادامه دهند تا بین مردم و سردمداران خود فاصله اندازند، آن هم فاصله ای که هیچ چیز نتواند آن را از میان بردارد. اگر برنامه هایی که برای مردم از طرف نظام حاکم به اجرا در می آید بر دوششان سنگینی نماید، به دنبال راه یا وسیله ای می گردند که آسان تر و راحت تر، آن بار را بر زمین گذارند. روحیه انسان به کاری که توان آن را ندارد، تن در نمی دهد و از آنان می گریزند. گریز خلاف نظم و یکپارچگی امت است

قرآن در زبان دعاین مطلب را بازگو می کند: **((ربناو لا تحملنا ما لا طاقة لنا به (447):))** پروردگارا توان حمل هر چه را نداریم بر ما بار نکن یا به عبارت بهتر اگر توان و طاقت بردن چیزی را به ما ندادی بر دوش ما مینداز

اسلام برای اینکه مردم را به طرف خود جذب کند، روش خود را برخلاف قوانین دشوار و سخت قرار داده است: **((ما جعل علیکم فی الدین من حرج : (448)))** در دین حرج ، تنگی و زحمت قرار نداده است **((ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج : (449)))** خداوند نمی خواهد بر شما تنگی و زحمت قرار دهد. اصولا قوانین شریعت بر اساس توان و وسع بشر وضع شده است نه ما فوق توان انسان که گریز آور باشد: **((لا یکلف الله نفسا الا وسعها (450)))** خداوند وظیفه را مقرر نمی کند مگر بر اساس وسع و توان روحیه انسان چون روحیه انسان پذیرای سختی نیست ، دست به دعا می دارد که: **((ربنا و لا تحمل علینا اصرار : (451)))** پروردگارا! سختی را بر ما مینداز. تکلیف شاق ، بار سنگینی که صاحبش را بی حرکت می کند و نمی گذارد تکان بخورد: **((اصر (گویند (452)))**

روش پیامبر یا در اصل وجود مقدس پیامبر اسلام با تحمیل تکلیف سنگین و طاقت فرسا درباره سازگاری ندارد چون برخلاف فطرت و سرشت انسانی است لذا قرآن درباره حضرتش می فرماید: **((الذین یتبعون الرسول الامی الذی ... یضع عنهم اصرهم و الاء غلال التی کانت علیهم ...: کسانی که از رسول امی ، که از آنان بار سنگینشان را بر می دارد و غل و زنجیرها را که بر آنان بود فرو می افکند پیروی می کنند... رستگارند:)) اولئك هم المفلحون (453)))**

قوانین خداوند نور است ، نور سنگینی ندارد، باری بر دوش مردم نمی گذارد، به همین جهت در پی این دو بند آیه مذکور: **((اصرار ((و)) اغلال -))** فرموده است: **((و اتبعوا النور الذی اءنزل معه:))** و از نوری که با او فرود آمده پیروی می کنند. چه زیباست ! چنین کلمات قرآن در هم ، که خود دارای مفاهیم و الا و بار معانی وصف ناشدنی می باشد.

خداوند متعال برای اینکه تنفر و انزجار از قوانین حق در مردم پدید نیاید نه **((تکلیف ما لا یطاق))** می کند و نه از راه **((عسر و حرج))** واجبات خود را بر انسان تحمیل می نماید، روش خداوند متعال بر آسان قرار دادن دین است ، حتی قرآن را آسان قرار داد، تا فهم آن ، هنگام نزول ، با دشواری توأم نباشد: **((لقد یسرنا القرآن للذکر (454)))** برای یاد آوری قرآن را آسان کردیم.

خدای قرآن بر پیامبرش سخت نگرفت: **((ما انزلنا علیک القرآن لتشقی))** ع (455) قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به مشقت و سختی و رنج آفتی ، بطور مسلم بر امت آن حضرت هم بار گران قرار نداده است. ارمغان بلند مکتب حیاتبخش اسلام آسانی آن است: **((یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر (456)))** خداوند آسانی را برای شما می خواهد نه سختی را.

از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود بر دین حنیف آسان و نرم مبعوث شده ام و هر کس از سنت من تخلف ورزد از من نیست)) : بعثت بالحنیفة السمحة و من خالف سنتی فلیس منی (457))

با توجه به آیات قرآن ، اسلام نمی پذیرد که سختی آفرین باشیم بار سنگین ، ظلمی بر پیکره جامعه می باشد و نتایج ظلم روشن است که به کجا می انجامد، در صورتی که بیش از توان فرد یا جامعه از او انتظار داشته باشیم باید منتظر جدایی و فاصله گرفتن از یکدیگر باشیم . امام علی علیه السلام می فرماید)) : و اذا احتشم المؤمن من اعخاذه فقد فارقه :)) وقتی برادر مؤ من خود را به خشم آورد یقیناً زمینه جدایی از یکدیگر را فراهم آورده است (458) . خشم گاهی نتیجه کارهای سنگین است که انسان بر دوش دیگران قرار می دهد، چه مادی باشد چه معنوی ، باید طوری عمل کرد که زمینه جدا شدن از همدیگر برای افراد جامعه بالاخص حکومت و مردم پیش نیاید. سبک کردن بار و هزینه های سنگین مردم از وظایف زمامدار است:

((و تخفیفة المؤمنات علیهم ، و ترك استكراهه ایاهم علی ما لیس له قبلهم (459))

- 1 برداشتن سنگینی مخارج زندگی از دوش مردم و سبک نمودن آن.

- 2 وادار نکردن مردم به کاری که از عهده آن بر نمی آیند.

این دو عامل باعث می شوند که مردم به حسن ظن والی نسبت به خود اعتقاد پیدا کنند، حسن ظن مردم هم جلو بریدن مردم را از حاکمان خود خواهد گرفت و هم آنان را برای خیلی از امور آماده می کند :

((فلینك منك فی ذلك امر یجتمع لك به حسن الظن برعیتك فان حسن الظن یقطع عنك نصیبا طویلا (460)) در این زمینه باید روشی را در پیش گیری که مردم احساس کنند نسبت به آنان واقعا حسن ظن داری ، اگر مردم چنین احساسی کردند، در این موقع است که حسن ظن بسیاری از رنجها ، مشکلات و گرفتاریها را از میان بر می دارد.

حاکمان جامعه نباید کاری کنند که حکومتشان بر دوش مردم سنگینی کند، این خود عاملی است برای اینکه مردم بار سنگین را از دوش خود برافکنند، بلکه باید احساس سبکی کنند تا دوام حکومت را طالب باشند)) : قلة استنقال دولهم (461)) حکومت والیان بر دوششان کمتر سنگینی کند.

امام علی ادامه می دهد در صورتی که احساس فشار از طرف حکومت بر مردم پدید آید روز شماری می کنند کی مدت حکومت اینان با پایان می رسد ولی اگر راحتی و آسایش برایشان فراهم شد، بقای حاکمان و زمامداران را می خواهند)) : ترك استبطاء مدتهم)) ع : منتظر پایان دوره حکومت آنان نیستند برای اینکه مردم از در براندازی و نابودی حکمرانان خود برنیایند، امام علی علیه السلام می فرماید آرزوها و آمل مردم را بر آور)) : فافسح فی آمالهم (462))

از دیدگاه حضرت امیر علیه السلام توجه به خواست مردم از مسائل ضروری و اولویت دار برای ادامه حکومت سیاستمداران جامعه است.

بنابراین برداشتن هزینه های سنگین زندگی از دوش مردم و وادار نکردن آنان به کاری که از عهده آن بر نمی آیند، از جمله مواردی هستند که نقش اساسی و بالایی را در حفظ نظام دارند و از آرزوهای بسیار با اهمیت مردم جامعه محسوب می شوند. روش امام علی علیه السلام این بود که مردم را به کاری که باعث اکراه و ناخوشی آنان بود و نمی داشت)) : و لیس لی اءن اعحملك علی ماتكرهون : (463)) من شما را به چیزی که نمی پسندید وادار نمی کنم . حتی با آن همه عدم همکاری با آن حضرت ، یکبار هم امام با فشار و اکراه مردم را به عملی وادار نکرد و می فرمود: می دانم چه چیزی شما را اصلاح می کند ولی درست نیست با به فساد انداختن خود در به راه آوردن شما بکوشم)) : انی لعالم بما یصلحکم ...ولكنی و الله لا اری اصلاحكم بافساد نفسی.))

ابن ابی الحدید می گوید)) : منظور امام اصلاح آنان در مسائل با شمشیر است ... مثل کاری که حجاج بن یوسف کرد و به لشکری که آماده نشده بود گفت تا سه می شمارم هر کس بعد از آن به مهلب نپیوندد خونس مباح است و بعد از اینکه چند نفر مثل عمیر بن ضابی ء و ... کشته شدند همه به طرف مهلب

حرکت کردند. امیر المؤمنین خون یارانش را مانند حکام دیگر برای حکومت و انتقام دولت و دنیای خود نمی ریخت تا دین خود را فاسد نکند (464)).

- 1 فشار برای گرفتن مالیات

اخذ مالیات یکی از مشکلات عمده و سوء تفاهم آفرین بین مردم و حکومت ها می باشد. باید در این باره از متخصصان روانشناسی اجتماعی و آگاهان به روحیه مردم کمک گرفت و درباره آن با مردم مشورت کرد و افکارشان را مد نظر قرار داد تا مالیات به عنوان يك بار سنگین برای جامعه محسوب نگردد (465) و فرهنگ اخذ مالیات نیز به خوبی جای خود را در سطح کشور باز کند و الا نمی توان از بدبینی های پیرامون آن گذشت.

لذا برنامه ریزی برای گرفتن مالیات باید به گونه ای باشد که بینه اقتصادی و ثروت مردم، مسائل جانبی آن و همچنین توجه به تائثرات گرفتن مالیات بر اءقشار مختلف مردم در نظر گرفته شود. از دیدگاه امام علی علیه السلام حکومت در این باره وظایفی دارد که باید آنها را مورد مذاقه قرار دهد. حکومت باید به شکایت مالیات دهندگان توجه نماید که سنگینی و زیادی مالیاتها آنان را از حکومت نبرد و جایگاه حکومت را در دلشان ویران نکند.)) : فان شکوا ثقلا... خفتت عنهم بما ترجو ان یصلح به اءمرهم و لا یثقلن علیک شی خفتت به المؤمنة عنهم... فانه ذخر یعودون به علیک فی عمارة بلادک و تزیین ولایتک مع استجلابک حسن ثنائهم و تبجحک باستفاضة العدل فیهم معتمدا فضل بما ذخرت عندهم من اجمامک لهم و الثقة منهم بما عودتهم من عدلک علیهم و رفقک بهم فریما حدث من الامور ما اذا عولت فیهم علیهم من بعد احتملوه طيبة اءنفسهم العمران محتمل ما حملته)) (466)

اگر مالیات دهندگان از سنگینی آن شکایت کردند.. باید آنقدر به آنان در پرداخت مالیات تخفیف بدهی تا این که کارهایشان روبه اصلاح و بهبودی رود. مبدا این تخفیف دادن برایت سنگین و گران تلقی شود زیرا این تخفیف و اغماض، خود ذخیره ای است که بعد از آنکه موانع رفع شد و مملکت رو به آبادانی و عمران رفت باز به خزائن مالیات برمی گردد، همچنین سبب آراستگی و پاکی حکومت تو می شود، بعلاوه مورد حمایت و ستایش مردم قرار می گیری و به سبب عدالتی که در میان مردم اعمال کرده ای خوشحال و سرفراز قرار خواهی بود می توانی نسبت به این مردم اعتماد و اطمینان پیدا کنی به جهت : رفاه و آسایشی که نزد آنان اندوخته ای و اعتماد آنان را در حمایت از حکومت جلب کرده ای و عدالتی که در میان مردم برقرار کرده ای و مهر و محبتی که به آنان مبذول داشته ای و علاوه بر اینها چه بسا کارها و مشکلاتی پیش آید که انجام آن را به خود مردم واگذار کنی و آنان نیز با طیب خاطر و اطمینان کامل، آنها را نپذیرند در این حالت که مردم در آسایش و رفاه و در عمران و آبادانی و زیر چتر حمایت عدالت و محبت حکومت به سر می برند، قادر به تحمل هر مشکلی هستند (467).

- 2 عدم عمران و آبادانی

یکی دیگر از نکاتی که باعث تخریب ذهن مردم نسبت به حکومت می شود و بدگمانی امت را به نظام می افزاید خرابی کشور از لحاظ عدم عمران است. بعد از بحث مالیات لازم است به آن پرداخته شود. چون دولت اگر بار آبادانی کشور را بر دوش مردم گذارد، توان تحمل آن را ندارند. لذا حکومت باید به این مهم توجه نماید.

امام علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر به این نکته می فرماید)) : ولیکن نظرك فی عمارة الارض ابلغ من نظرك فی استجلاب الخراج لاءن ذلك لا یدرك الا بالعمارة و من طلب الخراج بغیر عمارة اءرب البلاد و اءلك العباد و لم یستقم اءمره الا قلیلا)) :)) توجهت باید بیشتر به عمران و آبادانی کشور باشد تا گرفتن مالیات، زیرا خراج بدست نمی آید مگر به آباد بودن جامعه و حکومتی که بدون آبادانی دنبال گرفتن مالیات باشد کشور را نابود کرده و بندگان خدا را به هلاکت رسانده است و حکومتش جز اندک زمانی برقرار نمی ماند (468)).

امام علی علیه السلام در سخنانی)) زیادبن ابیه -)) جانشین ابن عباس در ایران - را از اینکه صدر

برنامه هایش)) گرفتن مالیات از مردم باشد ((نهی فرمود (469)).
 با توجه به بیانات مولی علیه السلام این طور نتیجه گیری می شود که:
 پایداری جامعه بر اساس جهت گیری حکومت به سمت آبادانی و عمران است. در صدر برنامه های
 نظام باید آبادانی همه جانبه کشور قرار داشته تا ثبات جامعه تضمین شود
 در غیر این صورت نباید انتظار داشت که جامعه ثبات خودش را حفظ کند گرفتن مالیات قبل از عمران
 کشور سه عامل را در پی دارد:
 - 1 مملکت را به ورشکستگی و نابودی سوق می دهد.
 - 2 مردم را دچار هلاکت می کند - چون مالیات دهندگان صنفی ضرری شامل حالشان نمی شود بلکه
 فشار بر طبقات پایین که مصرف کننده هستند وارد می شود.
 - 3 حکومت ثبات خود را که تکیه آن بر دوش مردم است، از دست می دهد. بنابراین این با توجه به
 آیات و روایات باید عوامل بدبینی را و تخریب گر رابطه حکومت و مردم و سختی و مشقت آفرین را
 برای جامعه، شناسایی و برطرف کرد تا بتوان در سایه آسایش و احساس آرامش عمومی دوام ترقی و
 ثبات را افزایش داد.

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : جلوگیری از حق و گرایش به باطل

((حق ((و)) باطل ((و)) وازه اند که در فرهنگ دین کاربرد دارند. اگر در موارد غیر دین هم به کار
 رفته است باز بیرون از زمینه آن نیست، جنبه و صبغه دینی دارد و بشر آن را از پیامبران فرا گرفته
 است. هر چه سزاوار نبود و از بین رفتن باشد به آن)) باطل ((گفته می شود و هر چه باید ماندنی و
 موجود باشد)) حق ((است. هر چه رنگ خدایی دارد)) حق ((و هر چه آنچه رنگ ضد خدایی دارد
)) باطل ((است)) : ذلك بائن الله هو الحق و اءن ما یدعون من دونه الباطل : (470)) ... آن ... برای این
 است که خداوند حق است و هر چه غیر از او را بخوانند باطل است. همانطور که گفته شد در نفس
 باطل از بین رفتن و هلاکت وجود دارد. لذا حضرت موسی به ساحران می فرماید: آنچه از سحر بیاورید
 خداوند نابود خواهد کرد))... ما جنتم به السحر ان الله سیبطله)) (471)) . و یمح الله الباطل و یحق الحق
 بکلماته (472)) خداوند به وسیله کلمات خود باطل را محو و نابود و حق را پا برجا می کند.
 در آیه دیگری معادل)) محو کردن ((،)) باطل کردن ((را آورده به عبارت دیگر هر دو یک معنا بکار
 رفته است:

((لیحق الحق و یبطل الباطل . (473)) در)) یمح)) و)) بیطل)) معنی یکی شده است.
 در آیه دیگر)) آمدن حق ((و)) رفتن باطل ((ذکر شده است)) : قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
 كان زهوقا (474)) بگو حق آمد و باطل رفت. بطور حتم باطل رفتنی است. در آیه دیگری از بین رفتن
 باطل را بخاطر انداختن، زدن، یا گذاردن حق بر آن ذکر می کند)) : بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه
 فاذا هو زاهق : (475)) بلکه حق را بر باطل می زیم تا مغزش متلاشی شود که ناگهان باطل رفتنی است

از تمام آیات مذکور استفاده می شود بر پیشانی، باطل مهر نابودی زده شده است. (باطلگریان چه
 بخواهند چه نخواهند.) باطل را نمی شود نگهداشت و حق را نمی شود از بین برد. حق ماندنی و باطل
 رفتنی است.

هر کجا خواسته اند باطل را حفظ کنند، لباس حق به آن پوشانده اند تا بتوانند آن را پابرجا نگهدارند و با
 حق مخلوط نموده اند تا قوام و ثبات پیدا کرده و ماندنی شده است و هر کجا خواسته اند حق را نابود کنند
 آن را با باطل ممزوج کرده اند تا بتوانند بنیانش را براندازند.

قرآن خطاب به یهودیان می گوید در تورات ننویسید هر چه را از آن نیس تا حق به وسیله باطل مخلوط

گردد:

((لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و اءنتم تعلمون)) حق را به وسیله باطل نپوشانید و حق را کتمان نکنید در حالی که خودتان می دانید.

اهل کتاب برای اینکه تحریفات و انحرافات خود را به عنوان دین که حق است ، مطرح کنند لباس کتاب آسمانی به آن پوشاندند تا بتوانند باطل را جایگزین حق نمایند و الا ماندن با ذات و روحیه باطل که نابود شدنی است سازگاری ندارد.

اگر چهره باطل را آرایش حق دادیم دوام می آورد و در غیر این صورت نمی ماند. امام علی علیه السلام می فرماید:

بسا گمراهی که به آیه ای از کتاب خدای سبحان آراسته شده است همانطور که پول مسی را به نقره اندوده اند:

((کم من ضلالة زخرفت بأية من كتاب الله سبحانه كما زخرفت الدرهم النحاس بالفضة المموحة))(476) امام علی علیه السلام می فرماید: حق در وصف کردن گسترده ترین چیز است ولی ضیق ترین و تنگ ترین چیز در انصاف دادن به یکدیگر است (477) لذا حق مفهوم گسترده ای دارد.

از حق الله گرفتن تا حق الناس می شود به راحتی درباره اش بحث کرد ولی در میدان عمل است که در تضاد با منافع شخصی ، خیلی از باطلها حق و خیلی از حقها باطل جلوه می کند.

مشهور است امام علی علیه السلام در مقابل خوارج که شعارشان **((لا حکم الا لله))** بود فرمود: کلمه حقی است که اراده باطل از آن دارند: **((کلمة حق يراد بها الباطل))**(478)

اگر سرنوشت اقوام گذشته چه ماقبل تاریخ و چه بعد از آن بنگریم یکی از علل اصلی انقراض آنان همین نکته یعنی **((منع از حق و گرایش به باطل))** است: **((ان الذين يحدون الله و رسوله كبتوا كبت الذين من قبلهم))**(479)

وقتی به آیات قرآن درباره اقوام پیامبران مراجعه می کنیم ، می بینیم آنان از تبلیغ حق توسط انبیای عظام جلوگیری می کردند و برای اینکه مانع آنان شوند، تهدید به اخراج می کردند:

((قال الملاء الذين استكبروا من قومه لنخرجنك يا شعيب)) ... سران قوم شعیب که مستکبر شدند، گفتند: ای شعیب حتما از اینجا تو را بیرون می کنیم . همین سران کفر پیشه ، در تهدید دیگری به امت شعیب گفتند:

اگر از شعیب پیروی کنید زیان خواهید دید **((...: لئن اتبعتم شعيبا انکم اذا لخاصرون))**

این **((چشم پرکن))** ها و **((سران))** مخالف شعیب به عذاب خدا گرفتار شدند و با يك زلزله از پای درآمدند و رهسپار دیار فنا گشتند **((:فأخذتهم الرجفة فاءصبحوا فی دارهم جاثمین))**(480)

درباره قوم نوح نیز که گرایش به باطل در وجود آنان نگذاشت سر تسلیم به حق فرود آورند، خداوند می فرماید: نوح را تکذیب کردند. بنابراین ما او و پیروانش را در کشتی نجات دادیم و کسانی را که - از در مخالفت وارد شدند- و آیات ما را دروغ پنداشتند، غرق کردم **((: فکذبوه فاءنجیناه و الذين معه فی الفلک و اءغرقنا الذين کذبوا باياتنا))**(481)

قوم نوح در پیشگیری از فعالیت آن حضرت تا آنجا تند روی کردند و مانع تراشی نمودند که می خواستند او را سنگباران کنند تا دست از تبلیغ بر دارد **((:قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجمین))**(482) گفتند: ای نوح اگر دست بر نداری حتما سنگسار می شوی.

امت ها و جامعه هایی که نگذارند حق پیاده شود و دنباله رو باطل گردند، سرزنوشت محتوم آنان انقراض است و خط بطلان بر باطل گرایی شان کشیده خواهد شد. عدم توجه به حق نیز گرایش به باطل است . فرق نمی کند چه سران و رهبران يك جامعه باشند یا مردم آن ، در هر صورت با دست خود نابودی خویش را امضا کرده اند.

باید از طرف حافظان و نگهبانان مکتب حق ، برنامه هایی تدوین گردد که مانع فروپاشی جامعه از این

جهت باشد.

امام علی علیه السلام به نابودی پیشینیان اشاره فرموده: **فانما اهلك من كان قبلکم انهم منعوا الناس فاشتروه و اعذوهم بالباطل فاقندوه** (483): **عامل هلاکت پیشینیان شما این بود که مردم را از حق باز داشتند، آنان نیز مشتری و خریدار آن شدند و مردم را به باطل گرایي گرفتند پس آنان هم دنباله رو باطل شدند.**

بخش دوم: عوامل سقوط حکومت ها: عدم شناخت حق از باطل

در پی آنچه تحت عنوان **جلوگیری از حق و گرایش به باطل** **(آمد موقعیت حق کم کم طوری می شود که نمی توان به شناخت دقیقی رسید. اگر چه عاملی که تاثیر در عدم معرفت دارد دوستی مفرط در گرایش به چیزی یا بغض و کینه نسبت به آن است به عبارت دیگر حب فراوان یا عشق حکنقتش بسیار مهمی در عدم شناخت انسان بازی می کند و بالعکس، عناد و دشمنی نیز چنین تاءثیری را در جنبه منفی شناخت داراست و نمی گذارد به نتیجه مثبتی در این زمینه رسید (484).** نباید اجازه داد دشمنان حق، از این دو حربه بر ضد جریان حق بهره گیرند و با ایجاد موانع شناخت جولانگاه باطل را تقویت نمایند.

دشمنان پیامبران چون گرایش و حب دنیا در وجودشان متبلور گشته بود چشم حقیقت بین نداشتند تا بتوانند منابع نور حق را بر روی زمین بشناسند، لذا این میل و کشش، آنان را به هوای نفس گرفتار کرد تا از عداوت و دشمنی با پیامبران به جایی رسیدند که مانع پیاده شدن حق شدند و بر گمراهی و ضلالت آنان افزوده گشت، طغیانگر شدند. تا شناخت حق را از دست دادند و نابودی و سر به نیست کردن خود را فراهم آوردند.

و، من اعضل ممن اتبع هواه: (485) **چه کسانی گمراه تر از پیرو هوای نفس خود می باشد؟** قرآن این گمراهان دنیا خواه را کسانی می داند که زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند و همانند يك مشتری که جنس مورد نظر خود را می خرد دنیا را خریداری کردند: **اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة** (486)

اگر قرار باشد حق هوای نفس گمراهان و دشمنان پیامبران را پیروی کند، دیگر حق نیست هوای نفس است. **هوی** **(در اصل به معنای سقوط و فرو افتادن)**: **سقط من علو الی اسفل** (487) **در قرآن هم به معنا آمده است):** **ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي و من يحلل عليه غضبي فقد هوى** (488) **و در آن طغیان نکنید تا خشم من بر شما روا گردد. و هر کس غضب من بر او فرود آمد به تحقیق فرو افتاده و سقوط کرده است.)** و **المؤ تفكة اهوى** (489) **(شهر) واژگون شونده را نابود کرد. طغیان و سرکشی در مقابل حق که ناشی از مانع حق شدن و عدم شناخت صحیح امت ها نسبت به پیامبران و حق می باشد، آنان را به ورطه نابودی، سوق و انقراض افکند):** **و ائنه اهلك عادا الاولى و ثمودا فما ابقی و قوم نوح من قبل انهم كانوا هم اعظم و اعطی و المؤ تفكة اهوى** (490) **(او عاد اولی را هلاک کرد. ثمود را باقی نگذاشت و قوم را قبل از آنان نابود کرد زیرا آنها ظالم تر و سرکش تر بودند و شهرهای زیور و شده - قوم لوط (491) را از بین برد.**

بنابر این **هوی** **(نفس که حب)** **دنیا** **(را در بر دارد هر دو گرایش به پستی دارند. پستی، خود سقوط و فرو افتادن را در بر دارد و حق بر عکس، چیز ثابت و ماندنی است و نمی شود هر دو در يك مسیر حرکت کنند. اگر حق، راه هوای نفس را برود، ثبات آن، به هم می خورد و اگر نفس مسیر حق را طی کند، سقوط آن ممکن نمی شود.**

لذا نمی شود هوای نفس و حق یکی شوند به همین جهت شناخت حق برای آن ممکن نخواهد بود. قرآن هم به جدا بودن آن دو اشاره می فرماید و بیان می دارد: **اگر حق هواهای نفسانی آنان را متابعت نماید**

آسمان و زمین و هر کس در آنهاست نابود می شوند)) :ولو اتبع الحق اءهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فيهن. (492))

- 1بحران

تا آنجایی که می شود نباید گذاشت جامعه در موقعیتی قرار گیرد که نتوان حق را از باطل تشخیص داد.

باید سردمداران نظام حاکم جهد و کوشش خود را برای پدید نیامدن زمینه عدم شناخت حق از باطل به کار گیرند تا دچار زلزله های اجتماعی نشوند

همانطور که گفته شد توجه به دنیا نمی گذارد حق گرایی در وجودانسان مسیر خود را طی کند تا سره از ناسره و حق از ناحق بازشناسی شود.

نمونه های زیادی در تاریخ داریم که چگونه در مقاطع حساس نتوانستند خود را مصمم نمایند که به دفاع از حق برخیزند و با باطل ستیزند. (493)

با توجه به وضعیت جامعه اسلامی در دوران حضرت امیر علیه السلام که در مقاطع حساس به

دفاع از حق پرداختند امام علی علیه السلام آنان را به خاطر عدم شناختشان نسبت به حق مورد

عتاب قرار می دهد)) : لا تعرفون الحق كعرفتكم بالباطل و لا تبطلون الباطل كابطالكم الحق

: (494)) (آن مقدار که باطل را می شناسید حق را نمی شناسید و آن مقدار که حق را نابود می کنید

باطل را نابود نمی کنید. ابن ابی الحدید می گوید)) : یعنی اعتقادتان به حق کم است ولی اعتقادتان به باطل زیاد است))

این مطلب درستی است حتی اگر انسان بگوید من همانطور که باطل را نمی شناسم حق را نیز نمی

شناسم سخن نادرستی است زیرا اگر در مسیر شناخت حق نبود، ناخود آگاه در وادی باطل می رود

اگر چه بگوید نمی شناسم . اگر روزی گرایش نفس و دنیاطلبی از حق دست بکشد و خط سیری

غیر از حقیقت را برگزیند، سرد درگم است و هر چه بر حرکت و سرعت خود بیفزاید از حق دور

می شود و به سراب باطل می پیوندد. این حالت برای جامعه مناسب نیست و ثبات و آرامش آن را

زیر سؤال می برد، لذا اگر جامعه در موقعیت و حالتی قرار گرفت که نتواند حق را از باطل تمیز

بدهد یا به اصطلاح معروف دچار)) بحران ((شد، فروپاشی جامعه روبه فزونی خواهد گذاشت ،

وقتی جامعه دچار بحران شد رهبران آن ، حمایت مردمی را از دست می دهند، نارضایتیهای

اجتماعی پدید می آید و عاملی می شود برای روگردانی مردم از کارگزاران خود، بی توجهی و

بی تفاوتی آنان به رهبران و به عبارت دیگر سلب اعتماد نسبت به خادمانشان و تبلور بدگمانی و

سوءظن در وجودشان که خود عاملی برای گرایش و توجه آنان به غیر حق می شود و در حقیقت

زمینه جولان باطل پدید می آید و دشمن با برنامه از قبل تدوین شده به پیروزی می رسد.

پس بحران عاملی است در ناشناخته ماندن حق از باطل و زمانی که این پدیده نمودار شد، موقعیت

جامعه در تزلزل قرار می گیرد و خادم از خائن باز شناخته خواهد شد و تزلزل ، فروپاشی جامعه

را در پی خواهد داشت و در چنین وضعیتی که مردم توجه نشده اند کار بسیار شاقی است تا بتوان

آنان را به شناختی دقیق رساند و از گرایش به باطل اندیشان باز داشت ، درست همانند گله

گوسفندی که گرگها در شب به آن حمله ور شده اند و به هیچ وسیله ممکن نمی شود آنها در یکجا

جمع کرد و جلو نابودی گله را گرفت.

- 2چه وقت جامعه دچار بحران می شود؟

(بحران در ابعاد اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، اجتماعی و اخلاقی):

- 1عدم امنیت فردی و اجتماعی.
 - 2تبلیغات مسموم دشمن ، وجود شایعات.
 - 3پذیرش فرهنگ بیگانه از طرف مردم.
 - 4رواج فساد فحشاء در تمام ارکان جامعه بالاخص بین جوانان.
 - 5جار و جنجال گروهکها.
 - 6ارائه روش های سردرگم و آنی از طرف مسؤ ولان جامعه.
 - 7فشارهای مجریان جامعه بر مردم.
 - 8رشوه گرفتن دست اندرکاران و کارگزاران حکومت.
 - 9ترس از بیان مطالب و پیشنهادهای و انتقادهای سالم از طرف مردم.
 - 10گرانی مایحتاج ضروری مردم.
 - 11کمبود مواد اولیه زندگی مردم.
 - 12فشار و تحریم اقتصادی از طرف دشمن.
 - 13قطع برق بطور مستمر.
 - 14کمبود مواد سوختی.
 - 15کمبود دارو و درمان و عدم بهداشت.
 - 16قطع راههای ارتباطی بین مناطق مختلف کشور.
 - 17کمبود وسایل حمل و نقل مسافران و کالا.
 - 18تقسیم ناعادلانه امکانات بطور عموم در نقاط مختلف یک سرزمین.
 - 19تبعیض های اجتماعی.
 - 20سوء استفاده های اقتصادی و سیاسی مسؤ ولان.
 - 21تحریک عوامل نژادی و قومی که تجزیه یک کشور را پی خواهد داشت.
 - 22عدم هماهنگی بین نیروی دفاعی کشور و بدبینی آنان نسبت به یکدیگر.
 - 23سوق دادن جامعه به طرف تک محصولی و عدم توجه به تولیدات داخلی.
 - 24پایین بودن در آمد مردم یا به عبارت دیگر عدم قدرت خرید مردم.
 - 25عدم توجه به خواست های مختلف مردم.
 - 26خارج شدن رهبری از صحنه.
 - 27قانون شکنی.
 - 28تبعیض بین نیروهای تدافعی کشور از طرف مسؤ ولان جامعه که زمینه بدبینی آنان را به یکدیگر فراهم می آورد به عنوان نمونه از درجه و رتبه دادن ها گرفته تا تقسیم ناعادلانه امکانات رفاهی و تجهیزات لازمه تا واگذاری نوع اتومبیلهای سواری یا حتی بیشتر به فرماندهان و بی توجه بودن به پرسنل تحت امر آنان یا توجه بیشتر به یک رکن - یا ارکان - در یک نیرو، از واگذاری مسکن گرفته تا دیگر امکانات و موقعیت سیاسی اجتماعی.
 - 29کمبود مواد اولیه صنعتی.
 - 30عدم آزادی احزاب سیاسی یا تقسیم ناعادلانه حکومت.
 - 31نا امید شدن مردم از بهبود اوضاع اقتصادی کشور.
- اینها نمونه هایی از عواملی است که کارشناسان بحران اجتماعی درباره آن سخن گفته اند و عواملی هستند که بحران را ایجاد می کنند و باید از طرف مسؤ ولان ذیربط مورد توجه قرار گیرد تا

پیشگیری های لازمه درباره آنها را به کار بندند.
همان طور که گفتیم بحران زمینه عدم شناخت حق و باطل را فراهم آورد. امام علی علیه السلام در زمانی که بحران و آشوب اجتماعی خلیفه سوم را در معرض خطر قرار داد، طی گفتاری با او چنین فرمود: **«یلبس اعمورها علیها و یبث الفتن فیها فلا یبصرون الحق من الباطل و یموجون فیها موجا و یمرجون فیها مرجا : (495)»** در هنگام بحران امور بر مردم مشتبه می گردد، فتنه و آشوب فراگیر می شود، بنابراین مردم حق را از باطل تشخیص نمی دهند و - جامعه - در بحران و آشوب همانند موج به این طرف و آن طرف می رود و در آن بحران مردم دچار آشفتگی و بلوای مخصوصی می شوند. سکان دار کشتی ، قدرت کنترل کشتی را از دست می دهد و اعتراضها و آشفتگیها و بی نظمیها پدید می آید و جامعه برقرار نخواهد ماند.
کلمات **«موج و مرج (که به معنای موج و تباهی (496) و آشفتگی می باشند، بیان استعاره ای امام علیه السلام درباره) تلاطم اجتماعی (یا) آشوب ، بلوا و شورش (است)»** هر چه آن حضرت ، عثمان را تذکر داد تا **«پیشوای مقتول امت (نباشد (497) فایده نکرد و حرکت های مرموزانه مروان که عامل اصلی تحریک عثمان در مقابل شورشیان بود، کار خود را کرد (498)»**.

در آشوب و بحران هیچ چیز کارساز نیست نه سخن حق و نه فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله ، مگر امام علی علیه السلام حسن و حسین علیهما السلام برای دفاع از عثمان نگماشت ، ولی خلیفه کشته شد. در چنین زمانی قداست و تقوی ، تمسک به عالی ترین مقدسها و هر چه تصور شود، کاربرد ندارد. بحران و آشوب جایی برای شناخت حق نمی گذارد. هر چه هست تزلزل و تلاطم اجتماعی است که تباهی و نابودی را می آفریند.

- 3 وعده ها و بحران

یکی از عوامل بحران را که نقش بارز و مهمی در تزلزل جامعه دارد، آن است که سردمداران قبل از بدست آوردن قدرت برای جذب و گرایش امت و عده هایی را مطرح کنند ولی چون به اهداف سیاسی خود رسیدند، آنها را انجام ندهند و بر خلاف عهد و پیمان با مردم عمل نمایند، این روش پیوند امت را با پیشوایان سست می کند و علاوه بر بدبینی ، آشوب نیز می گردد.
البته ممکن است بر اثر عوامل طبیعی یا علل دیگری مشکلاتی برای قدرت سیاسی جامعه پدید آید که نتواند تمام شعارهای پیروز سازنده را برای مردم عملی کند ولی بر اساس بنای عقلا باید در حد امکان **«بخشی (از آنها رابه منصفه ظهور رساند تا از جدایی پیوند سران و امت پیشگیری نماید»**.

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

(499)

بین گفتار و کردار باید صداقت و درستی منطبق باشد به عبارت دیگر واقعیتها و کردار مسؤ ولان باید در چارچوب و عده ها و شعارهای قبل از پیروزی بگنجد، در غیر این صورت مردم نمی گویند سران جامعه با ما از در صداقت وارد شده اند بلکه در ذهنشان این خطور می کند که گفته ها برای بدست آوردن قدرت بود - به اصطلاح معروف **«دیگر خرشان از پل گذشت (یا بگویند «آب نبود والا شناگران ماهری هستند - (این بد اندیشه و فکری است که بر اعمال گردانندگان نظام حکومتی جامعه ، مردم را فراگیرد تا زمینه طوفان و ایجاد موج در سطح عمومی پدید آید»**.

صداقت بهترین وسیله برای زدودن چنین اندیشه ناهنجار و آتش افروزی است که می تواند فاصله ایجاد شده را کم کند.

امام علی علیه السلام می فرماید: پیشوا باید از در صداقت با پیروان خود وارد شود: همانطور که عدالت به جامعه قوام و ثبات می دهد، صداقت نیز چنین نقشی در عدم ایجاد آشوب و بحران یعنی جامعه بدون موج دارد، چه زیباست بیان حضرت امیر علیه السلام: ((الصدق اعخو العدل (500))) صداقت برادر عدالت است.

همانطور که شناخت حق جامعه حقگرا را از گزند آفات حفظ می کند، امام علی علیه السلام زبان حق را صدق و راستی می داند: ((- :الصدق لسان الحق - (501) که حق رابازگو می کند. برای نجات خود و جامعه در حال بحران ، برترین وسیله ، صداقت است که ثبات عدالت گونه را می آفریند و زبان حق گویانه و حق شناسانه را می گشاید، نباید از صداقت با مردم و اومه داشت و غیر راستی را امنیت پنداشت: ((:الصدق ینجیک و ان خفته الکذب یردیک و ان اعمنته (502))) صداقت نجاتت می دهد اگر چه از آن بترسی و دروغ نابودت می کند اگر چه خود را در امنیت بدانی . و عده دادن و عملی نکردن با صداقت نمی سازد لذا باید آنچه از خواسته های مردم در شعارهای سران احزاب و گروه هایی که به قدرت می رسند، می آید تا آنجا که ممکن است جامعه عمل به آن پوشیده شود.

امام علی علیه السلام تاءمین زندگی مردم را که از نیازها و خواسته های آنان می باشد وظیفه والی قلمداد می فرماید: ((:و فی الله لكل سعة و لكل علی الوالی حق بقدر ما یصلحه : (503))) همه طبقات مردم در پناه خدا و در سعه رحمت او هستند و بر عهده زمامدار است که حق آنان را به قدر آنچه که زندگیشان تاءمین شود، ادا کند.

حرکت مسؤ ولان جامعه باید در بر آورده کردن اهداف از پیش تعیین شده باشد که خدای ناکرده تبلیغات و شایعه های مسموم و جنگ روانی دشمنان باعث نشود که مردم گمان کنند بزرگانشان گفته های بر خلاف واقع می گویند.

باز هم اثر را از زبان حضرت امیر علیه السلام بشنویم تا بحرانها را با مردم در میان گذاشته و آنان را نسبت به شناخت حق آگاه نماییم: ((:الصادق علی شفا منجاة و کرامة و الکاذب علی شرف مهواة و مهانة : (504))) راستگو مشرف بر نجات و کرامت است و دروغگو مشرف بر سقوط و خواری.

- 4جلوگیری نکردن از تجمع ارادل و اوباش

امام علی علیه السلام درباره ((اهل غوغا)) بیاناتی دارد که این دسته را از عوامل براندازی قلمداد می فرماید.

اهل غوغا یعنی: ((:سفلة الناس)) ، اینان افرادی هستند که در مقاطع حساس به ویژه هنگامی که جامعه دچار بحران می شود ضربه های مهلکی به آن وارد می کنند، اصطلاحا به آن ((همج راع (505))) نیز می گویند. حضرت امیر نیز همین را اشاره فرموده اند. اصطلاح فارسی بکار برده شده درباره این افراد همان اصطلاح ((ارادل و اوباش)) می باشد که دشمن بر روی آنان کار می کند، از نقاط ضعفشان استفاده کرده و هنگامی که مانع مقفود و مقتضی موجود شد آنان را به میادین پیش بینی شده می فرستد تا به اهداف خود برسد.

در ایران خودمان دار و دسته شعبان بی مخ و دلارهای آمریکایی تقسیم شده بین آنان در کودتای 28 مرداد سپهبد زاهدی توسط اشرف پهلوی فراموش شدنی نیست . در عراق دار و دسته صدام نمونه بارز آن است.

شاید این بینش عمیق مردم شناسانه امام علی علیه السلام را کمتر جامعه شناسی حتی در این برهه از زمان مطرح کرده باشد.

((هم الذين اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم يعرفوا - و قيل : بل قال عليه السلام : هم الذين اذا اجتمعوا ضروا و اذا تفرقوا نفعوا (506)...اراذل و اوباش کسانی هستند که اگر تجمع کنند عاملان آنان به اهدافشان می رسند و چون متفرق شوند گمنام می مانند - در عبارت دیگری که از آن حضرت نقل شده ، آمده است اینان افرادی هستند که اجتماعشان مضر و بینشان جدایی انداختن سودمند است....

زمینه مهمی که در ظهور)) اراذل و اوباش ((نقش دارد بیکاری است که پیشگیری از آن امری لازم و ضروری است ، تا کار اینگونه افراد از بیکاری به اجتماع و تشکیل دار و دسته نرسد. نه اینکه منتظر ماند تا تجمع کنند و بعد با نیروهای انتظامی و گاز اشک آور با آن برخورد نماییم که به اصطلاح پیراهن عثمان درست شود و بوق و کرنای دشمنان ما آن را به تمام زبانها به گوش مردم جهان برسانند.

در بخش حکمت نهج البلاغه مطلبی آمده است که شدت برخورد امام علی علیه السلام را با اهل غوغا بیان می فرماید)) : اتی بجان و معه غوغاء فقال عليه السلام : لا مرحبا بوجه لاتری الا عند كل سواة (507)) گم شوند چهره هایی که فقط در کنار هر زشتی و رسوایی دیده می شوند. وصف این گروه را امام علیه السلام ه زیبا بیان فرموده است)) : و همج رعاع اتباع كل ناعق ، یمیلون مع كل ریح و لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی ركن و ثیق (508))... و دسته ای از مردم)) همج و رعاع)) اند که به دنبال هر قارقار کلاغ و صدای جغدی بلند می شوند- از هر شایعه و سخن نابجایی متابعت می کنند - با هر بادی به سمت و جهتی می روند (جهتگیری بادی دارند) با نور دانش الهی روشنی نمی گیرند و به پایگاه محکم و مورد اطمینانی پناه نمی برند. بنابراین میدان فعالیت این گروه را باید خراب کرد تا عامل پر هیاهو و جار و جنجال عمله کم مواجب استعمار گردهمایی پیدا نکنند.

بخش دوم : عوامل سقوط حکومت ها : دور شدن از رحمت خدا

دور شدن از رحمت خدا همان مفهوم لعنت خدا می باشد. (509) این عمل در انقراض امتهای و سقوط حکومتها نقش بسیار مهمی دارد و در حقیقت دست انتقام خداوند آنان را گرفتار عذاب و)) مغضوب علیهم ((می کند. وقتی امتی از رحمت حق تعالی دور شد و نظر لطف خالق جهان از آن برگشت راهی برای بقا و فرار از زوال باقی نمی ماند حیات خود ادامه دهد بلکه مرگش فرا رسیده . باید خود را تسلیم فنا و نابودی نماید.

ملعونان یا رانده شدگان از رحمت خداوند در قرآن عبارتند از:

الف : سر پیچان از قوانین و دستورهای خداوند :

- 1 ابلیس)) : الا ابلیس استکبر و کان من الکافرین ... و ان علیک لعنتی (510)) مگر ابلیس که کبر پیشه کرد و از کافران شد ... همانا لعنت من بر تو است.
- 2 کافران)) : ان الله لعن الکافرین (511)... خداوند کافران را لعنت کرد.
- 3 یهود:

((اصحاب شنبه :)) آنانی که تعطیلی روز شنبه را به توجیه عملی به ماهیگیری پرداختند))...: کما لعنا اصحاب السبت (512)...)) همانطور که اصحاب شنبه را لعنت کردیم.

تحریف کنندگان)) : من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ... و لکن لعنهم الله بکفرهم (513))...از یهودیان کسانی که سخنان را تحریف کردند از محل کاربردشان ... و لکن خداوند به خاطر کفرشان آنان را از رحمت خود دور کرد.

نسبت دهندگان سخنان نامربوط به خداوند)) : و قالت اليهود يدالله مغولة غلت ايديهم و لعنوا بما قالوا (514)... يهود گفتند دست خدا بسته است ، دستانشان بسته باد لعنت شدند به خاطر آنچه گفتند...

كافران و قاتلان پیامبران)) : و باءو بغضب من الله ذلك باعنهم كانوا يكفرون بايات الله و يقتلون النبيين بغير الحق (515)...)) و به غضب خدا گرفتار شدند چون به آیات خدا كفر ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند.

- 4 نصاری : آنانی که مثل یهود سخنان نامربوط به خداوند نسبت دادند:

((و قالت اليهود عزيز ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم يضاؤون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله (516)...)) و یهود گفتند: عزیز فرزند خداست و نصاری گفتند: مسیح فرزند خداست آن گفتارشان است که به پادشاهان هماهنگ شود مثل سخن کسانی را که كفر ورزیدند خداوند بکشدشان...

ب : مخالفان دین خدا(همفکران باطل (در جامعه حق

-1 منافقون) المنافقون).

- 2 گناه پیشگان (فی قلوبهم مرض).

- 3 اراجیف گویان (المجرفون):

((لئن لم ينته المنافقون و الذين فى قلوبهم مرض و المجرفون فى المدينة لنگرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا؛ ملعونين اعينما تقفوا اعخذوا و قتلوا تقتيلا : (517)) اگر منافقان و کسانی که دلهای شیطانی دارند و اراجیف گویان (موج ایجاد کنندگان ضد حق) در مدینه - از فعالیت - دست بر ندارند تو را بر ضدشان می شورانیم سپس در مجاورت تو نخواهند ماند مگر اندکی ، اگر کوتاه نیامدند آنان طرد شدگان هستند، هر کجا که پیدا شدند، گرفته شوند و کشته شوند کشته شدند. اینان به خدا و پیامبر و مؤمنان اذیت و آزار می رسانند)) : ان الذين يؤون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الآخرة ... و الذين يؤون المؤمنين و المؤمنات (518)) کسانی که خدا و پیامبر را اذیت می کنند در دنیا و آخرت لعنت کرده خداوند آنها را و کسانی که مؤمنان را اذیت می کنند.

ج : مشرکان

((و يعذب المنافقون و المنافقات و المشركين و المشركات ... غضب الله عليهم و لعنهم (519))... و تا خداوند عذاب کند منافقان و مشرکان - از زن و مرد-... خداوند بر آنان غضب و از رحمت دور کرده است.

د: ظالمان

((الا لعن الله على الظالمين (520)) بدانید لعنت خدا بر ستمگران است.

ه : کتمان کنندگان حق

((ان الذين يكتُمون ما انزلنا من البينات و الهدى ... او لئك يلعنهم الله (521)) همانا کسانی کتمان می کنند آنچه را از نشانه های روشن و هدایت ... نازل کردیم مورد لعن خداوند هستند. البته در آیات قبل از این در همین از کتمان کنندگان می باشند لذا به لحاظ نفس عمل می باشد که آیه را ذکر کردیم.

و: اتهام زندگان به زنان مؤمن پاکدامن

((ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فى الدنيا و الآخرة (522)) کسانی که به زنان شوهردار غفلت کننده (بی توجه) مؤمن اتهام زنا بزنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند.

ز: شجره ملعونه (بنی امیه)

((... و الشجرة الملعونة فى القرآن (523)...)) و درخت لعنت شده در قرآن ... این کثیر با لفظ)) قیل (گفته)) : مراد بنی امیه اند ولی روایت را ضعیف دانسته - سپس از ابن جریر طبری آورده است

-: و پیامبر در عالم رؤ یا دید بنی فلان مانند بوزینه ها از منبرش بالا می روند، ناراحت شد و تا زنده بود خنده بر لبهای آن حضرت نیامد، روشن است که به جای)) بنی فلان ((نام)) بنی امیه)) بوده که به لحاظ احترام و عزیز بودن بنی امیه در نزد اینگونه مفسران و افرادی مانند طبری آنرا حذف کرده اند تا نکند به بنی تیم و عدی و بنی امیه جسارت شود، معلوم نیست چرا اینان نسبت به پیامبر اکرم و اهل بیت آن حضرت با بغض و کینه رفتار می کنند و با دشمنان آنان با رافت و سانسور و کتمان حقایق برخورد می نمایند (524).

در تفسیر عیاشی از امام محمد باقر آمده است)) درخت ملعون ((بنی امیه هستند... علامه امینی در جلد 8 الغدیر از ص 247 به بعد فصلی تحت عنوان)) بنی امیه ((در قرآن باز کرده و احادیثی از کتب اهل سنت جمع آورده و از جمله)) در المنثور ((سیوطی و... نقل کرده که عایشه به مروان بن حکم گفت: از رسول الله شنیدم به پدر و جد تو ابی عاص بن امیه می گفت: شما ناید شجره ملعونه در قرآن. و اینکه در روایت بعضی از اهل تسنن از جمله صحیح بخاری و اسباب النزول واحدی، تفسیر ابن کثیر، و... مراد از رؤ یا سیر شبانه پیامبر و شجره ملعونه درخت زقوم است درست نیست، زیرا درخت زقوم در قرآن لعنت نشده و اسراء پیامبر رویا نبوده، در بیداری واقع است (525)).

افزون بر این مطلب اگر قرار بود درخت زقوم که خوراک جهنمیان است لعنت شده باید جهنم که جایگاه آنان و دیگر مواد خوراکی که بدتر از زقوم است به مراتب بیشتر لعنت می شدند در حالی که چنین نیست.

طبری در جامع الجامع در ذیل آیه مذکور می گوید: آن درخت بنی امیه هستند که خداوند پیامبر را از غلبه آنان بر مقامش و کشتن ذریه آن حضرت خبر داد (526).

ح: پیمان شکنان

((الذین یقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون (527))... کسانی که نقض عهد خدا می کنند، بعد از پیمان بستن با آن، و آنچه را که خدا امر به پیوند و وصل می دهد، می برند و در زمین فساد می کنند، و از زیانکارانند... روشن است که زیانکاران فاسق و ظالمند و از رحمت خدا دورند)). البته این دسته می تواند منافقان باشند ولی به لحاظ اهمیت عهد و پیمان جدا مطرح کرده ایم)).

ط: مرتدان)) گرونده به کفر بعد از ایمان ((

در آیاتی به این گروه هم ظالمین گفته شده و هم ضالین - گمراهان - که مصداق اولیه آیات اهل ((کتاب یهود و نصاری ((می باشند)) کیف یرحمهم الله قوما کفروا بعد ایمانهم... والله لا یرحم القوم الظالمین (528)) چگونه خدا گروهی را که بعد از ایمانشان کفر ورزیدند هدایت می کند... قوم ستمگر را خدا هدایت نمی کند.

((ان الذین کفروا بعد ایمانهم... و اولئک هم الضالون (529)) کسانی که بعد از ایمانشان کفر ورزیدند... آنان همان گمراهانند))... ان علیهم لعنة الله (530))... لعنت خدا، دوری از رحمت خدا بر آنان حتمی است.

عوامل دوری از رحمت خدا

تمام این گروه های مذکور از امت هایی هستند که به لحاظ فساد، تمرد، نافرمانی، عدم بازداري از دشمنی با حق یا ترك امر به معروف و نهی از منکر و ایضاً پیامبران و مخالفت با قوانین حق، سرانجامشان نابودی و نیستی بود که در بحثهای گذشته اشاره گردید لذا در مجموع می توان گفت: عواملی که باعث می شود جامعه از رحمت الهی دور شود دو چیز است:

1- فساد و گناه.

2- ترك)) امر به معروف و نهی از منکر.))

وقتی جامعه دچار گناه و فسق و فجور شد جایی برای ظهور حق نمی ماند، باطل جامعه را فرا می گیرد که بر می گردد به بحث گذشته ، باید از عواملی پیشگیری نمود که باطل را در جامعه رواج و زمینه سقوط حق را فراهم می کند، نباید برنامه های ما حالت تدافعی داشته باشد. امام علی علیه السلام: **فمن امر بالمعروف شد ظهور المؤمنین فمن نهی عن المنکر و امر غم ائمنوف المنافقین (531)** هر که امر به معروف کند پشتیبانی از مؤمنان نموده و هر کس نهی از منکر کند، بین منافقان را به خاک مالیده است.

در صدد نیستیم تا درباره امر به معروف و نهی از منکر بحث کنیم بلکه فقط به اهمیت آن می پردازیم ، زیرا درباره امر به معروف و نهی از منکر کتابهای گوناگونی نگاشته شده و در کتب فقهی هم شرایط آن آمده است.

در روایاتی **((امر به معروف))** خود یکی از انواع جهاد ذکر شده که دیدیم ترك جهاد یکی از عوامل سقوط حکومت و انقراض امت ها می باشد. امام علی علیه السلام درباره ارزش امر به معروف و نهی از منکر در خطبه ای پا را از این فراتر نهاده و می فرماید: **((و ما اعمال البر كلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفئة فی بحر لجی (532)))** همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا روی هم در مقابل امر به معروف و نهی از منکر همچون انداختن يك)) تف - **((آب دهان - در دریای موج است - دریای موج همان اقیانوس است -** این بیان مولی علیه السلام کارایی بالای امر به معروف را در طوفان به پا کردن ، در مقابل باطل می رساند.

بنابراین جایی که ترك جهاد جامعه را به نابودی بکشاند معلوم است که ترك امر به معروف و نهی از منکر، جامعه بر پایه ایمان را به چه جایی خواهد کشاند. حال به دور شدن جامعه از رحمت الهی بپردازیم که حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

1- وقتی جامعه یا فرد از رحمت خدا دور شد، دیگر دعاهایش هم به اجابت نمی رسد **((لا تترکو الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرار کم ثم تدعون فلا یتجاب لکم (533)))** امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید که بدکارانتان بر شما تسلط پیدا می کنند - قدرت از دست مؤمنان خارج می شود - و آنگاه که دست به دعا بر می دارید- تا خدا شر آنان را از شما بردارد، - دعایتان به اجابت نمی رسد.

2- ترك امر به معروف و نهی از منکر و گناهکاری عامل دوری از رحمت خدا می شود **((فان الله سبحانه لم یلعن القرن الماضي بین اءیدیک الا لتركهم الاعمر بالمعروف و النهی عن المنکر فلعن الله السفهاء لركوب المعاصی و الحماء لترك التناهی (534)))** خداوند که منزّه و پاک است پیشینیان را از رحمت خود دور نکرد مگر به خاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترك نمودند. پس خداوند سفیهان را به جهت اینکه بر مرکب گناهان سوار شدند و خردمندان را بدان سبب که نهی از منکر نکردند از رحمت خود دور گردانید.

بنابراین باید گناهکاران را با تبلیغات روز و روش های مدرن تبلیغاتی ، روانی از نا آگاهی و توطئه های شیاطین بیرون آورد و خردمندان را به احساس مسؤ ولیت وا داشت . باید عواملی را که باعث می شود تا امر به معروف و نهی از منکر در جامعه صورت نگیرد از بین برد، آن عوامل عبارتند از:

- 1- نا آگاهی عمومی نسبت به این وظیفه **((موج افکن))** در مقابل شیاطین.
- 2- سلب مسؤ ولیت از طرف آگاهان به این وظیفه الهی.
- 3- ترس از عواقب دنیایی امر به معروف و نهی از منکر، از قبیل : مرگ زودرس و کم شدن رزق و روزی.

در پایان بحث به بیان استاد مطهری **((ره))** بسنده می کنیم:

((قرآن درباره ضرورت امر به معروف و نهی از منکر بسیار سخن گفته است ، از یکی از این آیات صریحا استنباط میشود که ترك این فریضه بزرگ در هلاکت و انهدام يك قوم مؤثر است و آن آیه 79 از سوره مائده است که یکی از علل دور افتادن کافران بنی اسرائیل از رحمت خدا را باز نداشتن یکدیگر از منکرات یعنی ترك نهی از منکر ذکر کرده است)) : کانو لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون)) ، یکدیگر را از ارتکاب منکرات نهی نمی کردند و چه بد می کردند (535).))

در خاتمه امید است با بهره جستن از قرآن و نهج البلاغه بتوانیم جامعه ای بسازیم که مورد لطف و عنایت حضرت حجة ابن الحسن)) عجل الله تعالی فرجه الشریف ((باشد و برقرار و سرزنده و شاداب با اجرای احکام خداوند متعال باقی بماند. حفظ و نگهداری نظام مقدس با انسجام همگانی ، وحدت کلمه ، اطاعت از ولی امر جامعه ، پرهیز از تفرقه ، دشمنی و عناد بین آحاد ملت و عوامل مذکور دیگر ممکن است.

با درود به روح پر فتوح شهدا و امام شهیدان خمینی بت شکن.

((و آخر دعوانا: ان الحمد لله رب العالمین

و سلام علی المرسلین

و صلی الله علی محمد و آل محمد)) .

-
- 1-به نقل از کتاب)) مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی ((ص 27.
 - 2-جامعه و تاریخ ، ص 29.
 - 3-ص 143 و 142. سنت های تاریخ در قرآن ، ترجمه سید جمال الدین موسوی اصفهانی.
 - 4-همان ص 167 و 166.
 - 5-نهج البلاغه فیض السلام و صبحی صالح ، نامه 31.
 - 6-دخان ، 37. در این آیه)) ان ((علت و سبب را می رساند.
 - 7-اعراف ، 136. اصل در)) فاء ((عطف ، ترتیب و تعقیب است ولی معنای سببی از آن منشعب شده است . (مبادی العربیه ، ج 4 ص 365). لذا معنای معلولیت و نتیجه را از آن در آیات استفاده کرده ایم . ترجمه)) الاتقان فی علوم القرآن ((ص 574 بحث فاء.))
 - 8-سوره سجده ، 22.
 - 9-سنت های تاریخ در قرآن ص 167 و 166.
 - 10-نهج البلاغه صبحی صالح و فیض الاسلام کتاب 76.
 - 11-تیز کردن : سن السکین : چاقو را تیز کرد.
 - گاز گرفتن : سن البعیر الناقاة : شتر، ناقه را گاز گرفت.
 - ریختن : سن الماء: آب را ریخت.
 - نقاشی و تصویر کشی : سن الشی : به تصویر در آوردن.
 - نصب کردن : سن الرمح : سنان را بر سر نیزه نصب کرد.
 - آراستن : سن القول : سخن را آراست.
 - مسواک زدن : سن الاسنان : دندانها را مسواک زد.
 - پیمودن : سن الطریق : راه را پیمود، در آن راه می رفت.

- زمینی که گیاهان آن را خورده باشند: مسنونة.
 -سرزمینی که رمل مرتفع و بلندی داشته باشد: سنينة ، جمع آن سنائن.
 -تیز شده : مسنون.
 -نرم و لطیف و صیقلی شده : مسنون.
 -مرد چهره بلند و بینی کشیده : رجل مسنون الوجه.
 -دندان : سن ، جمع آن اسنان.
 -عمر: سن ، جمع آن اسنان.
 (-اقرب الموارد، مفردات ، راغب ، مقائیس اللغه ، المنجد. ماده س ن ن)
- 12- ج 3 ص 79.
 13-المیزان ج 9 ص 75.
 14-المیزان ج 4 ص 31.
 15-تفسیر الکبیر، ج 9 ص 11
 16-مفردات ماده سنن.
 17-مجمع البحرین ، ج 6، ماده سنن.
 18-مقاییس اللغه ، ج 3 ص 161.
 19-اقرب الموارد، ج 1 ص 550.
 20-چند کتاب درباره سنت های خداوند متعال به رشته تحریر در آمده که در زمینه خود قابل استفاده محققان می باشد)) :سنت هاز دیدگاه قرآن ((از مسیح مهاجری)) - سنت های اجتماعی در قرآن ((از احمد حامد مقدم)) - سنت های تاریخ در قرآن ((از شهید صدر، ترجمه دکتر سید جمال موسوی اصفهانی.
 21-مفردات ، ص 23.
 22-مقاییس اللغه ا. م . م .
 23-سوره بقره ، آیه 213.
 24-رعد، 30
 25-آل عمران ، 104.
 26-قصص ، 23.
 27-هود، 48.
 28-نحل ، 120.
 29-انعام ، 38.
 30-زخرف ، 23.
 31-یوسف ، 45.
 32-هود، 8.
 33-اشاره به یادداشت مرحوم دکتر علی شریعتی از امت است.
 34-غافر ، 5.
 35-اعراف ، 160 .
 36-اعراف ، 168.
 37-اعراف ، 159.
 38-بطور خلاصه ای از مجموع آیات مذکور و مانند آن امت را مفسران در معانی ذیل به کار برده اند:
 -دین یا روش

- برهه ای از زمان.
 -گروهی که در انجام کاری مشترك هستند یا در امری اتحاد دارند.
 -جمعیت و گروه و جامعه چه انسانی و چه غیر انسانی.
 همه نظرهایی که ما آورده ایم در این معانی مشتركند و در معانی ذیل فرق می کنند.
 -اتفاق بر مذهب فطری.
 -زمان طولانی.
 -به تنهایی جماعتی بودن.
 -گروهی از علماء، اهل بیت پیامبر (ص)، بهترین دینداران.
 -انسان بی بدیل و بی نظیر
 با توجه به برداشت خود که قبلا در بحث)) امت در قرآن ((آورده ایم نیازی به برخورد با
 آرای عنوان شده در این بحث نیست. فقط نظرهای آنان را در حاشیه بحث می آوریم تا برای
 محققان بهتر قابل دسترسی باشد و خود به برترین نظریه بنگرند.
 علامه طباطبایی - المیزان:-
- 213 -بقره در اولین اجتماع يك امت بوده است. (ج 2 ص 111)
 38 -انعام: جماعتی از مردم اند که قصد واحدی آنان را به هم پیوند می دهد مثل يك دين يا
 يك سنت يا زمان واحد، مكان واحد. اصل در معنای ام)) قصد ((است در اینجا يك قصد
 اظطراری یا اختیاری است که افراد آن جمع مقصد را قصد می کنند. (ج 7 ص 73 - 72)
 160 -اعراف: فرقه و جماعت، در آیه قبل آن)) من قوم امة يهدون الى الحق)) را می
 فرماید بعید نیست منظور پیامبران بعد از موسی در بنی اسرائیل باشند (ج 8 ص 285).
 48 -هود: امت ها منظور امم درستکاری می باشند که اصحاب سفینه بوجود می آیند و
 همچنین از امم سایر جانداران همراه نوح. (ج 10 ص 241-240).
 45 -یوسف: در اصل به جماعتی گویند که هدفی را دنبال می کنند و بیشتر برای جماعت
 انسان کاربرد دارد ولی در این آیه برای مجموعه ای از سالها آمده که)) مدت نسیان ((را می
 رساند. (ج 11 ص 188).
 120 -نخل: فرد قائم مقام جماعت در عبادت اعتقادست - یعنی همان نظر راغب را
 برگزیده است. (ج 12 ص 368).
 23 -زخرف: مواد از امت، دین است. روشی که آهنگ آن می کنند. (ج 18 ص 93).
 -درباره آیه 23 قصص نظری ارائه فرموده است.
 طبرسی - مجمع البیان -، - جوامع الجامع:-
 213 -بقره: در اینجا روش و دین معنا می دهد ج 1 -2 ص 543.
 در جوامع الجامع بر فطرت متفق بوده از ج 1 ص 116).
 38 -انعام: امم را اصناف گرفته است.
 160 -اعراف: بنی اسرائیل را 12 فرقه که هر يك از اولاد یعقوب بوده اند (12 پسر یعقوب
). (ج 3-4 ص 754).
 (در جوامع الجامع 159 توبه کنندگان از از بنی اسرائیل گرفته و آیه 160 را جماعت زیاد
 گفته است. ج 1 ص 7 - 476).
 48 -هود: جماعت زیادی که بر روش واحد هستند. (ج 5 - 6 ص 255).
 (در جوامع الجامع جمعیت ها ج 2 ص 149).
 45 -یوسف: دوره از زمان، زمان طولانی. (ج 5 ص 364).
 (در جوامع الجامع همین نظر را آورده است.)

120- نخل: معنای آن اختلاف است بالفظ قیل: (گفته شد) اقوال دیگران را آورده است. -پیشوا و معلم برای خبر.

-چون قوام امت به ابراهیم است به او امت گفته شده.

-بر عمل امتش قیام کرده است.

-چون در زمان خودش تنها موحد بوده است. (ج 5-6 ص 603).

(در جوامع الجامع، به تنهایی امتی از امت هاست چون در صفات خیر به کمال رسیده بود و نقل قول از مجاهد که در عصر خود تنها موحد و مردم کافر بودند و قول قتاده، او پیشوا و هبری است که به او اقتدا می شود. ج 2 ص 312).

23- قصص: جماعت. (ج 7-8 ص 387).

در جوامع الجامع، جمعیت زیاد، ج 3 ص 214).

22- زخرف (و 23 زخرف): روش و طریقه. (ج 9 - 10 ص 68).

ابن کثیر - تفسیر القرآن العظیم:-

213- بقره: روش و شریعت با نقل قول از ابن جریر طبری و تفسیر ماءثور. (ج 1 ص 257).

38- انعام: از قول مجاهد: اصناف معنا کرده است.

160- اعراف: با ارجاع به آیه 136 بقره جماعت گرفته است. (ج 1 ص 193).

48- هود: امم با نوح را، مؤمنین معنا کرده است. (ج 2 ص 464).

45- یوسف: مدت. (ج 2 ص 498).

120- نحل: امامی که به او اقتدا می شود. (ج 2 ص 612).

23- قصص: جماعتی. (ج 3 ص 395).

23- زخرف: دین. (ج 4 ص 136).

جامع البیان فی تفسیر القرآن طبری:

((طبری درباره این واژه می گوید: امت در اصل به جماعتی گفته می شود که دارای دین واحد باشند. گاهی برای دلالت بر معنای)) دین و شریعت ((استفاده می کنیم این امر بخاطر آن است که واژه امت بر دین دلالت می نماید همچنانکه خداوند فرموده است)): ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة)) ... که مقصود پیروان دین واحد می باشد. ابن عباس نیز در تائیل کلام خداوند)) کان الناس واحدة امة واحدة)) ... مردم پیرو دین واحدی بودند تا اینکه فرقه فرقه شدند...

عده ای دیگر معتقدند که تاءویل آیه چنین می باشد: آدم علیه السلام در راه حق بعنوان امام فرزند خود بود. سپس خداوند انبیا را از میان فرزندان او مبعوث کرد. بنابراین این معنای امت را به اطاعت از خداوند دعوت به یکتا پرستی و پیروی از امر خداوند توجیه کرده اند همانطور که در کلام خداوند)) :ان ابراهیم کان امة فانتا لله حنیفا،))((منظور از امت که به ابراهیم اطلاق شده است، به امامت و پیشوایی در خبر می باشد و دیگران به او اقتدا نمود، از او پیروی می کنند...

فلانی يك امت است ... بخاطر آنکه شخص مذکور بدلیل مردم به سوی اخلاق خیر سبب اجتماع آنها شده است، به او امت گفته شده است، بنابراین چون آدم علیه السلام سبب اجتماع فرزندان بر دین خویش تا زمان پراکنده شدن آنها بود به وی امت اطلاق شده است ((.

(جامعه از دیدگاه نهج البلاغه ص 79)78 -

بحار الانوار علامه مجلسی قدس سره:

1-جماعت و گروه:

بحار در روایتی که از پیامبر اکرم آورده می فرماید ((کل امة اربعمة امة)) هر امتی 400 امت است . به عبارت دیگر يك امت به چهار صد امت تقسیم می شود. یا رجوع و ماعجوج که دو طایفه هستند در روایت هر کدام را يك امت بحساب آورده است . (بحارنوار، ج 6 ص 297).

-2دین:

درباره آیه زخرف ((انا وجدنا اباينا على امة و انا على آثار هم مقتدرن)) از نامه ماعمون آورده است که امت در این آیه یعنی : دین . (بحارا الانوار، ج 49 ص 214).

-3رأيت و پرچم در امور خیر:

درباره آیه 120 نحل ((: ان ابراهيم كان امة))... از ابن عباس آورده است معنای امت در اینجا علم و پرچم در امور خیر است یعنی ویژگی ابراهیم انجام امور خیریه می باشد و این مطلب او را سر آمد قرار داده است به عبارت دیگر ویژگی برجسته حضرت ابراهیم که او را امت قرار داده امور خیری است که از او سر می زد. و درباره آیه 181 اعراف ((: ممن خلقنا امة يهدون بالحق))... از آنکه امتی آفریدیم هدایت به حق می کنند. از ابو معاویه الضریر از اعمش از مجاهد، از ابن عباس آورده است ((. و ممن خلقنا امة)) یعنی من امة محمد ((یعنی علی بن ابی طالب)) یهدون بالحق ((یعنی بعد از توای پیامبر! علی به حق دعوت می کند و)) به یعدلون ((بعد از تو در خلاف ، امة در این آیه نیز بعنوان علم پرچم و نشانه در خیر استفاده شده است . مثل آنچه درباره ابراهیم گفته شد. (بحارنوار، ج 35 ص 400).

-4اهل بیت پیامبر اسلام:

((کنتم خیر امة))...

از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام : خیر امة یعنی اهل بیت النبی (ص) از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام نحن هم امة ما هستیم)) . ان هذه امتکم امة واحدة ((... از ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام قال آل محمد: امت شما امت واحده ای است منظور آل محمد صلی الله علیه و اله می باشد.

طبرسی گفته منظور از آیه مذکور. دین است . مجلسی می گوید :تاءویل امت ، ائمه علیهم السلام هستند. (بحار الانوار ج 24، ص 155).

همانطور که در اول بحث درباره امت نظر خود را عرضه کردیم نیازی به بررسی مجدد نیست و با دقت در آن مطالب به این نتیجه می رسیم که بغضی از مفسران در بیان مطالب خود در مواردی متأسفانه بطور سطحی اظهار نظر کرده اند و بعلاوه اگر مطلبی از دیگری آورده اند منبع خود را ذکر نکرده اند ولی از عبارت معلوم است که نظر دیگران استفاده کرده است.

-39جامعه از دیدگاه نهج البلاغه ، ص 88

-40منبع پیشین ، ص 89.

-41همان منبع ، ص 90.

- 42گمان نمی رود اینجا تواضع یعنی فروتنی باشد بلکه پذیرش حالت دشمنی با شیاطین در اینجا صحیح به نظر می رسد یا خود را در وضعیت دشمنی با شیطان قرار دادن . ما به لحاظ امانت در نقل قول عین نوشته کتاب را آوردیم .

-43همان منبع ، ص 93 و 94

-44نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه ج 3 ص 60 - 59، محمدباقر

محمودی ، چاپ بیروت.

- 45-سوره حجرات آیه 11
- 46-مفردات راغب لغت)) قوم ((همین معانی را بسط داده است . نظر راغب که آن را برای گروهی از مردان آورده درست نیست بلکه)) قوم((، زن و مرد را شامل می شود.
- 47-جامعه از دیدگان نهج البلاغه ، ص 69 برای توضیح بیشتر به آن کتاب مراجعه شود.
- 48-سوره ص آیه 13 - 12.
- 49-جامعه از دیدگاه نهج البلاغه ، ص 73 - 70
- 50-نهج البلاغه جامعه مدرسین نامه ، ص 28، ص 123
- 51-کم اهلکنا من قریة... قتلتک مسکنهم...چه بسا قریه ای را نابود کردیم اهل آن زندگی را کامرانی گرفته بود پس آن است مساکن آنان که پس از ایشان افراد اندکی آنجا ساکن شدند.
- 52-مفردات ماده ق ، ر ، ی.
- 53-زخرف ، 31 تفسیر ابن کثیر ج 4 ص 137.
- 54-المیزان ج 16 ذیل آیه 59 قصص.
- 55-کهف ، 59. مفردات راغب ماده ق ، ر ، ی.
- 56-یوسف ، 82.
- 57-فرهنگ جامع غربی فارسی احمد سیاح و القرب الموارد ماده ق ، ر ، ن ،
- 58-قاموس قرآن ، ج 5 ماده ق ، ر ، ن.
- 59-تفسیر القرآن الکریم جلد 4 ص 171-172.
- 60-ج 1، ص 367.
- 61-همان ، ج 3، ص 73.
- 62-فرقان ، 38.
- 63-نهج البلاغه ، صبحی ، ص 263، خطبه 182.
- 64-نهج البلاغه صبحی ، ص 290.
- 65-قاموس قرآن ج 5 ماده ق ، ر ، ص . فرهنگ لغات قرآن بااندک تفاوت و ادامه آمده ؛ مقراض آلت بریدن است . مفردات راغب ماده فجو، قرض . صاحب قاموس می توانست معنای بهتری برای آیه بیاورد. فجو یعنی جای وسیع . در اینجا منظور: کف غار پهن و گسترده بود که برای خوابیدن و جا به جا شدن یاران غار مشکلی پیش نمی آمده است.
- 66-اقرب الموارد، المنجد و المعجم الوسیط و...
- 67-مفردات راغب ، ماده هلك
- 68-جائیه ، 24
- 69-قصص ، 88.پ
- 70-غافر(مومن) ، 34.
- 71-فرهنگ لغات قرآن ، ماده هلك.
- 72-قاموس قرآن . ماده هلك.
- 73-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص 436.
- 74-مفردات راغب . ماده دمر.
- 75-ج 2 ص 321.
- 76-فرقان ، 36.
- 77-مؤ منون ، 48.
- 78-فرقان ، 39.
- 79-مفردات ماده تبر، (ماده تبر، معنای هلاك و مردن را می دهد که در قرآن پنج بار بکار

رفته است.)

- 80- عظمت و انحطاط اروپا، ص 24 ، مؤلف : ای . جی . پی . تیلر ، ترجمه هرمز عبداللهی . انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی . تهران 1370 .
- 81- الدیه علی موضوعات نهج البلاغه ، (نهج البلاغه موضوعی) مؤلف : علی انصاریان ، مترجم : اسماعیل تاجبخش ص 1967 - 1966 . نهج صبحی ص 299 - 298 .
- 82- اشاره به بیان امام علی علیه السلام که می فرماید: ((لابد للناس من امیر بر اءو فاجر)) ص 40 ص 82 نهج البلاغه ، صبحی صالح .
- 83- غرر الحكم .
- 84- شرح ابن ابی الحدید ج 9 ص 96 . ابن ابی الحدید در شرح بیان حضرت می گوید: نخی که دانه های گرد نبند را جمع می کند)) نظام ((آن گویند و)) خرز ((دانه هایی است که وسط آنها سوراخ شده است .
- 85- اشاره به روایت دهم از باب فرض طاعة الائمة اصول کافی جلد 1 چاپ انتشارات اسوه وزارت اوقاف ص 209 .
- 1- 86- سوره نساء آیه 80 .
- 87- سوره آل عمران آیه 132 .
- 3- 88- سوره آل عمران آیه 31-
- 89- سوره انفال آیه 46 .
- 90- اشاره به آیه 52 سوره نور و 71 سوره احزاب می باشد .
- 91- آل عمران ، 159 .
- 92- سوره مجادله آیه 21 ، 20 ، 5 ،
- 93- سوره حشر آیه 7 .
- 94- سوره نساء آیه 59 .
- 95- روایات 16 ، 7 ، باب فرض طاعة الائمة اصول کافی جلد اول ، انتشارات اسوه وزارت اوقاف چاپ 1376 .
- 96- ولی اگر دستور خلاف شرع از طرف نمایندگان و جانشینان ائمه علیهم السلام صادر شد، از طرف مردم وزیر مجموعه آنان زمینه اطاعت و فرمانبرداری معنا ندارد . امام علی علیه السلام فرمود: هیچ فرمانبرداری و اطاعتی در معصیت اعتقاد برای هیچ مخلوقی وجود ندارد؛ لا طاعة لمخلوق فی معصية الخاتق . (نهج صبحی . ص 500 حکمت . 165)
- 97- سوره احزاب آیه 71 - 69 .
- 98- سوره مزمل آیه 16 .
- 99- سوره اعراف آیه 137 .
- 100- سوره قصص آیه 40 .
- 101- کتاب موسی از دیدگاه قرآن ، محسن بیبا ص 84 - 80 .
- بحث تکمیلی مخالفت بنی اسرائیل با دستورهای حضرت موسی و اثراتی که از این نافرمانی نصیب آنها گردید کتاب با ارزش)) عقاید اسلام در قرآن کریم ((ج 2 صفحات 370 - 359 ، اثر حضرت علامه مرتضی عسکری دام ظلّه و کتاب)) موسی از دیدگاه قرآن ((صفحات 187 - 170 آمده است .
- 102- آیه 61 بقره در این آیه)) بان ((علت و سبب را می رساند .
- 103- آیه 54 انفال .
- 104- نهج البلاغه انتشارات جامعه مدرسین ص 81 (خطبه 180) .

- 105- ترجمه با بهره گیری از نهج البلاغه موضوعی ص 129. به فرمایش امام دقت شود که خشم و رنجش مردم از حاکم باعث تجمع ضدیت و مخالفت ها با او می شود.
- 106- نهج البلاغه انتشارات جامعه مدرسین ص 12 خطبه 25.
- 107- نهج البلاغه انتشارات جامعه مدرسین ص 82 خطبه 182 .
- 108- همان منبع ص 75 خطبه 166.
- 109- سوره جن آیه 16-17.
- 110- سوره مائده آیه 66.
- 111- نهج البلاغه انتشارات جامعه مدرسین خطبه 192 ص 94. نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 234 ص 775.
- 112- نهج البلاغه موضوعی ص 602.
- 113- نهج البلاغه فیض الاسلام ص 114 خطبه 34.
- 114- مفردات راغب ، قاموس قرآن ماده نصح ، تفسیر ابن کثیر در ذیل آیه 12 قصص.
- 115- آیه 62 سوره اعراف.
- 116- آیه 12 سوره قصص .
- 117- سوره تحریم آیه 8.
- (1) 118- خطبه 34 ص 114 نهج البلاغه فیض الاسلام.
- 119- خطبه 34 ص 114 نهج البلاغه فیض الاسلام.
- 120- نهج البلاغه موضوعی ص 616.
- 121- نهج لبلاغه موضوعی 618.
- 122- نهج البلاغه خطبه 35 (بعد از حکمت) ترجمه دکتر شهیدی.
- 123- مفردات راغب . مولوی هم می گوید:

عدل چیست؟ وضع اندر موضعش

ظلم چیست؟ وضع در ناموضع

- 124- نهج البلاغه صبحی صالح ص 23 کلمات قصار 477.
- 125- سوره لقمان آیه 13.
- 126- سوره بقره آیه 229.
- 127- الجور مضاد العدل : جور و ظلم ضد عدالت است . امام علی علیه السلام غرر الحکم ص 13.
- 128- آیه 59 سوره قصص.
- 129- آیه 47 سوره انعام.
- 130- آیه 45 سوره انعام.
- 131- آیه 31 سوره عنکبوت.
- 132- آیه 40 سوره قصص.
- 133- تحف العقول با ترجمه ، چاپ اسلامی ص 256 و 255.
- 134- آیه 13 سوره یونس

- 135- آیه 52 سوره نمل و 67 هود.
- 136- آیه 58 سوره نمل ، آیه 84 سوره اعراف.
- 137- آیه 19 - 18 سوره قمر.
- 138- آیه 78 و 91 سوره اعراف و 37 عنکبوت.
- 139- آیه 94 سوره هود .
- 140- آیه 259 سوره بقره : در حالی که فرو افتاده بر پی های ساختمانهایش - سقفشان بر زمین افتاده-
- 141- آیه 40 سوره عنکبوت.
- 142- اعراف آیه 136 - 130.
- 143- غررالحکم ص 678 حدیث 1078.
- 144- میزان الحکمه ج 5 ص 595 به نقل از غررالحکم.
- 145- غرر الحکم ص 36 حدیث 1110.
- 146- میزان الحکمة ج 5 ص 597.
- 147- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه 224 ص 347.
- 148- غرر الحکم ص 651 حدیث 706.
- 149- نهج البلاغه صبحی صالح ص 336 خطبه 224، نهج البلاغه انتشارات جامعه مدرسین ص 109 خطبه 224، در نهج الباغه فیض الاسلام خ 215 ص 713. بعد از (مشهدا)) و ((به جای)) اءو ((می باشد.
- 150- نهج البلاغه جامعه مدرسین ص 60، نهج البلاغه صبحی ص 194.
- 151- نهج البلاغه صبحی صالح نامه 27 ص 383 در نامه 46 نیز اشاره به همین مطلب دارد ص 421.
- 152- میزان الحکمه ج 5 ماده ظلم (برگرفته از غررالحکم)
- 153- نهج البلاغه صبحی صالح 559.
- 154- نهج البلاغه صبحی صالح نامه به مالک اشتر ص 429.
- 155- نهج البلاغه موضوعی ص 75 انصاریان مترجم تاجبخش.
- 156- همان منبع ص 772.
- 157- همان منبع ص 869.
- 158- ترجمه مروج الذهب مسعودی ج 1 ص 677.
- 159- غررالحکم ص 368 حدیث 9.
- 160- نهج البلاغه موضوعی ص 871، نهج البلاغه فیض الاسلام ص 996 شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 121 چاپ احیاء التراث العربی بیروت.
- 161- نهج البلاغه فیض الاسلام ص 996 و شرح ابن ابی الحدید 4 ص 121. نهج ، صبحی ، ص 429.
- 162- همان . نهج البلاغه صبحی صالح ، ص 428.
- 163- گلستان سعدی (باب)) در سیرت پادشاهان((ج اول ص 69 بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر.
- 164- غرر الحکم ص 211 حدیث 521. به نظر ما حکومت اسلامی باید سازمانی به نام ((مبارزه با ظلم)) ایجاد کند در هر گوشه کشور ظلمی اتفاق می افتد، ریشه کن نماید.
- 165- تفسیر صافی ذیل آیه الرحمن ، ص 638 چاپ قدیم دو جلدی اثر فیض کاشانی (ره).
- 166- سوره شوری آیه 15

- 167- ایه 3 سوره نساء
 168- ایه 58 سوره نساء
 169- ایه 152 سوره انعام
 170- سوره مائده 8.
 171- غررالحکم ص 222 حدیث 88.
 172- غررالحکم ص 376 حدیث 76.
 173- صحیح بخاری ج 5 ص 152. چاپ عامره استانبول ، دارالفکر. معارف اسلامی ج 2 ص 61.
 174- بحارالانوار باب وفات النبی.
 175- برگرفته از معارف اسلامی ج 2 جهاد دانشگاهی ص 61، 62.
 176- روایاتی که تا اینجا درباره عدالت بدون مرجع آورده شد از میزان الحکمه ج 6 بحث عدالت.
 177- نهج البلاغه صبحی صالح ص 433.
 178- شرح غررالحکم و دررالكلم آمدی ، شرح جمال الدین محمد خوانساری (به نقل از توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی : علی اکبر علیخانی ص).
 179- غررالحکم آمدی ترجمه انصاری ص 620 حدیث 302.
 180- همان ص 625 حدیث 294.
 181- همان ص 654 حدیث 751.
 182- همان ص 368 حدیث 30.
 183- همان ص 592 حدیث 43.
 184- همان ص 677 حدیث 1060 و 1061.
 185- همان 110 حدیث 62.
 186- بیت المال در نهج البلاغه اثر آیه الله نوری همدانی از ص 42 الی 51.
 187- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه 224 ص 346 قبل جمله های آغازین آنرا ذکر کردیم.
 188- ((فروغ ولایت)) استاد جعفر سبحانی ص 348 به بعد)) توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام ((علی اکبر علیخانی ، متن آورده شده از کتاب مذکور ص 83 الی 88
 189- فوالله ما اعنا و اعجیری الا بمنزلة واحدة . (و اءوما بیده الی الاجیر) جمعی از محققین کاوشی در نهج البلاغه ، (تهران ، بنیاد نهج البلاغه ، 1364) ص 224.
 190- مطالب نقل شده از کتاب مذکور از کتابهای)) : قضاوتها و حکومت عدالت خواهی علی بن ابی طالب علیه السلام ((، الغارات ((،)) الجمل)) شیخ مفید و نهج البلاغه ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی)) آورده شده است.
 191- استاد مطهری نیز با اشاره به)) آیه استضعاف 2 - ((قصص - با توجه به تبعیض در جامعه فرعونى ، بی عدالتی و اینگونه مظالم اجتماعی را عامل)) از بیخ و بن برکندن جامعه می داند)) . جامعه و تاریخ)) ص 206.
 192- لا تقاتلوهم حتی یبدؤ وکم : با آنان بجنگید تا ابتدا آنان شروع کنند . سفارش امام به نیروهایش قبل جنگ . نهج البلاغه صبحی 373.
 193- انفال آیه 74 و 72 .
 194- سوره آل عمران آیه 142.
 195- نهج البلاغه خطبه 27.

- 196- فقط یکجا برای غیر مؤ منان کلمه)) جاهدت)) داریم که باند مشرک بنی امیه به ظاهر مسلمانان با فرزند رسول اعتقاد جنگیدند و متأسفانه در زیارتنامه عاشورا بدون دقت بکار رفته است: اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام. این کلمه)) جاهدت)) بوده است که منظور انکار و جحد دشمنان امام حسین را نسبت به آن حضرت می رساند نه مبارزه مسلحانه را اگر منظور قتال با آن حضرت بود باید بعد از)) شایعت و بایعت و تابعیت)) می آمد. افزون بر آن انکار آن حضرت به مراتب بدتر از جنگیدن است. تأکید آن حضرت در روز عاشورا بر این بوده که خود را معرفی نماید. (موسوعه کلمات الامام الحسین ص 418 به بعد): اءن رسول الله قال لی و لاءخی: هذان سیدا شباب اهل الجنة... و ان کذبتونی فان فیکم من ساءلتموه عن ذلك اخبرکم. سلوا جابر بن عبدالله الانصاری او ابا سعید الخدری او سهل بن سعد الساعدی او زید بن ارقم او انس بن مالک یخبرو نکم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله لی و لاءخی، اءفما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟... رسول الله درباره من و برادرم فرموده: این دو سروران جوانان بهشت هستند اگر مرا انکار می کنید از جابر بن عبد الله و... بپرسید آیا همین گفتار مانع از آن نیست که خونم را نریزید؟ به نقل از تاریخ طبری ج 3 ص 318. الکامل فی التاریخ ج 2 ص 561 و...
- 197- آیه 251 سوره بقره .
- 198- آیه 76 سوره نساء.
- 199- بلقیس نیز با گفتن)): ملوک وقتی بر سرزمین وارد می شوند آن را به تباهی می کشند و سران آن را به ذلت می گشانند - و از قدرت برکنار می کنند - اشاره به همین نکته دارد. آیه 34 نمل.
- 200- نهج البلاغه فیض، خطبه 27. به نظر می رسد)) شمله البلاء)) باشد.
- 201- خطبه 27 نهج البلاغه.
- 202- خ 96 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 285. خ 97 نهج صبحی.
- 203- (ایادی سبا) همانطور که گفته شد به عنوان مثل از آن استفاده می شود، در اصل به معنی قدرتمندان و مردان کشور سبا می باشد که در قرآن داستانشان در طی آیات سوره سبا نقل شده است که)) و مزقناهم کل ممزق)) اعتقادوند به عملکردشان نابودشان کرد و بزرگترین شاهکار تمدنشان که سد ماعرب بود با سیل عرم ویران گردید و سلسله ملوک حمیر و سبا منقرض گشت، جز ویرانه هائی از این تمدن با شکوه که هم اکنون در اطراف صنعاء پایتخت یمن کشف شده است، اثری از آنها بر جای نماند. ((جهاد از دیدگاه... ص 82.
- 204- فروغ ولایت ص 689 - 687.
- 205- سوره انفال آیه 28.
- 206- سوره نساء آیه 95
- 207- سوره توبه آیه 111 .
- 208- بیشترین علل اختلافها و تفرقه ها، به دنیاگرایی و لاشخوری گفتار صفتانه انسان ها برمی گردد که حق و یکدیگر می ستیزند.
- 209- سوره آل عمران آیه 103.
- 210- سوره آل عمران آیه 105.
- 211- سوره آل عمران آیه 200 .
- 212- قاموس قرآن قرشی ماده (ربط).
- 213- سوره انعام آیه 153.
- 214- المیزان ج 4 ص 129 (به نقل از علل انحطاط تمدنها. عز آبادی. ص 208.

- 215-سوره انفال آیه 46)) مفردات)) ریح)) را استعاره به معنای غلبه و پیروزی و ((جوامع الجامع)) آنرا دولة گرفته و گفته نفوذ امر دولت را به)) ریح)) تشبیه کرده است . چون دولت دارای قدرت است و قدرت غلبه و پیروزی را در بردارد. ترجمه آیه استفاده کردیم .
- 216-سوره انعام آیه 65، با استفاده از ترجمه ایه در)) جامعه و تاریخ)) استاد شهید مطهری ص 207.
- 217-سوره روم آیه 32 .
- 218-نهج البلاغه خطبه 27.
- 219-سوره شوری آیه 42.
- 220-نهج البلاغه موضوعی ص 1660 و 1738، نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 234 ص 802، نهج صبحی خ 192 ص 296.
- 221-نهج البلاغه موضوعی ص 1660 و 1738، نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 234 ص 802، نهج صبحی خ 192 ص 296.
- 222-همان منبع ص 1662 و 1740. نهج صبحی ص 297 .
- 223-همان منبع ص 1662 و 1740. نهج صبحی ص 297.
- 224-نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 25 ص 89. نهج صبحی ص 67.
- 225-فرهنگ جامع ، قاموس اللغة ، اقرب الموارد، تاج العروس ، لسان العرب و مقابیس اللغة ابن فارس ، بدرا ابن منظور صاحب لسان العرب به نقل از ابن درید فارسی معرب می داند که در اصل بت و صنم بوده که پرستش می شده است.
- 226-قصص آیه 38. در سوره غافر آیه 29: ما اریکم الا ما اری : به شما جز آنچه رامی بینیم نشان نمی دهیم . روحیه مستبدانه هیچ کاری را که بر خلاف اندیشه اش باشد، اجازه انجام نمی دهد. عمل فرعون در برخورد با ساحران گرونده به موسی گویای این مطلب است : قال فرعون امنتکم به قبل ان اذن لکم : آیا قبل از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ (23اعراف). قرآن از انسان مستبد به)) متکبر جبار: برتری جوی گردن فراز 35)) غافر.)
- 227-غررالحکم باب کثرة.
- 228-نهج البلاغه حکم 347 جامعه مدرسین و صبحی صالح ، نهج البلاغه فیض الاسلام حکم 339.
- 229-غررالحکم ص 298 حدیث 17.
- 230-کلیله و دمنه ص 375 ابوالمعالی نصر الله منشی ، قطع پالتویی ، شرح لغات حسین حداد.
- 231-غررالحکم ص 202 حدیث 436.
- 232-غررالحکم ص 616 حدیث 124.
- 233-غررالحکم ص 713. شعر از نویسنده و مصرع دوم اشاره به : من ذم نفسه اصلحها: هر کس خود را نکوهش کند نفس را اصلاح کرده است.
- 234-نقل می کنند که او را تا آن روز در سپاه علی علیه السلام ندیده بودند، برخاست و با کمال فصاحت ، به حمد و ثنا پرداخت و سپس امام علی علیه السلام : را چنین ستود)) : تو پیشوای ما هستی و ما رعیت و ملت تو. اعتقادوند بوسیله تو ما را از ذلت به عزت رهنمون ساخت و سایر بندگان را از زیر یوغ در یوزگی نجات بخشید ما در اختیار و تحت فرمان تو هستیم ، تویی گوینده راستگو و حاکم موفق و مالک هوشمند، هیچگونه روا نیست که از تو اطاعت نشود ما علم و کمال تو را با علم هیچکس ، مقایسه نمی کنیم ، عظمت و جلال تو در

نزد ما بسیار بزرگ است ، و فضائل تو در نزد ما فوق تصور است .)) در اینکه این شخص چه کسی بوده ؟ روشن نیست ، علامه مجلسی می گوید)): ظاهر این است که این مرد ، حضرت خضر)) ع)) بوده که در موارد متعدد آشکار شده و با امام علی)) ع)) گفتگو نموده ، تا حجت بر مردم کامل گردد . (شرح نهج البلاغه خوئی ج 14 ص 160 و 154 .
-235 نگاه کنید به خطبه 216 نهج البلاغه - در کتاب روضه کافی ، فوق بطور مفصلتر از امام باقر)) ع)) نقل شده است ، و در این روایت آمده که شخص مدح کننده ، برای بار دوم برخاست و عرض کرد)): ای امیر مؤمنان ! تو بالاتر از آن هستی که من گفتم)) (علی)) ع)) (باز گفتاری فرمود ، او برای بار سوم نیز برخاست و مطالبی گفت ، و امام نیز سخنانی فرمود ، و آن شخص بعد از گفتار خود پس از سومین بار ، دیگر دیده نشد (شرح نهج البلاغه خوئی ج 14 ص 159 تا 163).

-236 داستانهای نهج البلاغه ص 210 - 208 محمد اشتهاری .

-237 الحیاة ج 1 ص 157 استاد محمد رضا حکیمی .

-238 اعراف آیه 136 .

-239 یونس آیه 92

-240 نهج البلاغه صبحی صالح حکمت 161 ص 500 .

-241 غرر الحکم باب من .

-242 غرر الحکم ص 618 .

-243 غرر الحکم ص 616 .

-244 الحیاة ج 1 ص 163

-245 نهج البلاغه صبحی صالح ص 500 .

-246 الحیاة ج 1 ص 163 به نقل از نهج البلاغه . در نور الثقلین ج 1 ص 404 این حدیث

از پیامبر اکرم نقل شده .

-247 نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت 202 .

-248 میزان الحکمة ماده کبر ج 316 .

-249 بقا و زوال دولت در کلمات سیاسی امیر المومنین علیه السلام ص 40 عبدالکریم بن

محمد یحیی قزوینی - به کوشش رسول جعفریان قم انتشارات کتابخانه آیه الله نجفی (ره)

1371 .

-250 همان ص 67 (به نقل از توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی ص 31) .

-251 نهج البلاغه - نامه حضرت به مالک اشتر - نامه 53 ص 138 چاپ انتشارات جامعه

مدرسین .

-252 الحیاة ج 1 ص 168 .

-253 میزان الحکمة ج 5 ص 214 .

-254 همان .

-255 میزان الحکمة ج 5 ص 215 .

-256 الحیاة ج 1 ص 167 .

-257 همان .

-258 همان .

-259 همان .

-260 همان .

- 261- همان.
- 262- میزان الحکمة ج ص 215 .
- 263- الحیاة 1 ص 167.
- 264- میزان الحکمة ج 5 ص 215.
- 265- الحیاة ج 1 ص 167 .
- 266- الحیاة ج ص 167.
- 267- میزان الحکمة ج 5 ص 213.
- 268- الحیاة 1 ج ص 167.
- 269- میزان الحکمة ج 5 ص 213، در الحیاة ج 1 ص 167 این روایت به شکل دیگری نیز آمده است.
- 270- الحیاة ج ص 167.
- 271- الحیاة ج 1 ص 167 و میزان الحکمة ج 5 ص 213.
- 272- میزان الحکمة ج ص 213.
- 273- الحیاة ج 1 ص 167.
- 274- میزان الحکمة ج 5 ص 214.
- 275- الحیاة ج 1 ص 167.
- 276- میزان الحکمة ج 5 ص 214.
- 277- الحیاة ج 1 ص 168.
- 278- الحیاة ج 1 ص 168.
- 279- الحیاة ج 1 ص 168.
- 280- نهج البلاغه جامعه مدرسین ص 138.
- 281- نهج البلاغه فیض الاسلام نامه مالک اشتر ص 999 نهج صبحی ص 430 . در اعراب گذاری متن صبحی برگزیده شد.
- 282- خطبه 216 نهج البلاغه جامعه مدرسین ص 105 . نهج صبحی ص 335.
- 283- نهج صبحی ص 433.
- 284- همان ص 443 . (همه متن عربی آورده نشده است) .
- 285- یادنامه کنگره نهج البلاغه سال 1360 ص 153 مقاله استاد قربانی.
- 286- فروغ ولایت ص 491 به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 186 . در این دسته ربیع بن خثیم است او پرچمدار گروه بوده و اولین پرچمی است که حضرت از کوفیان آراست.
- در همین باره دسته دیگری از شاگردان ابن مسعود - قاریان قرآن یا علمای علوم قرآنی آن زمان - در جنگ دو دل بودند و با حضرت به صفین آمدند، آنها (عبیده سلمانی و اصحابش) گفتند:))ما در کار شما و شامیان می نگریم وقتی دیدیم هر طرف ، پارا از حق بیرون گذاشت بر ضد او می شوریم((. امام در پاسخ به آنان فرمود:))مرحبا و اهلا. هو الفقه فی الدین و العلم بالسنة ، من لم یرض بهذا فهو خائن جبار :)) (درود بر شما و ... این آگاهی به دین و سنت است هر کس چنین نظری را نپذیرد دیکتاتور خیانت

پیشه ای است). امام علیه السلام نه تنها نظر آنها را رد نکرد بلکه به آنان آفرین گفت و داد و فریاد راه نینداخت که شما بی دین و ضد ولایت و نظام هستید. آن حضرت با این روش اعتقاد پسندانه در جذب آنان گام برداشت. (شرح نهج ابی الحدید ج 3 ص 186).

-287 فروغ ولایت ص 603 به نقل از تاریخ طبری ج 3 جزء 6، ص 34. کامل ابن اثیر ج 3 ص 164. وقعه صفین ص 530 - 529. درباره نظر استاد محترم آیه الله جعفر سبحانی راجع به بند الف نکته ای قابل ذکر است:

امام علی علیه السلام حتی با ناکثین که قبل از برخورد نظامی جنگ جمل، به شهر بصره حمله کرده و آن همه قتل و غارت را با مبارزه مسلحانه انجام داده و استاندار امام را به آن وضعیت درآورده بودند، جنگ را شروع نکرد بلکه چندین بار نماینده ای را نزد آنان فرستاد که تا می شود مشکل بدون خونریزی حل شود و اتمام حجت فرمودند نه جنگ. بعد از این که جملیان ناکث و عهد شکن نپذیرفتند و درگیری را شروع کردند امام علیه السلام مجبور به دفاع شدند.

لذا به نظر می رسد امام علیه السلام با سلاح بدستان مخالف خود تا می توانست تلاش می کرد بدون خونریزی مشکل را حل کند. حتی امام علیه السلام - کسر شاعن خود ندید- با آنان وارد گفتگو شد تا آثار شومی پدید نیاید. حضرتش با مخالفان مسلح اینگونه برخورد نماید. روشن است با مخالفان غیر مسلح چگونه رفتاری داشته است. درود بر او روزی که در خانه اعتقاد به دنیا آمد و روزی که در محراب عبادت ترور شد. هیچ وقت به خانه مخالفان خود، حتی افرادی که با او معاشرت نکردند نه خودش حمله کرد و نه اجازه داد دیگران تعرض کنند.

-288 مروج الذهب ترجمه ابوالقاسم پاینده ص 729، با استفاده از فروغ ولایت ص 440 و نهج البلاغه فیض الاسلام ص 78 و 77. درباره اشعث آورده شد.

-289 شرح نهج البلاغه ج 2 ص 280 ذیل خطبه 36، فروغ ولایت ص 636.

-290 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 76 خطبه 19.

-291 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 929 نامه 31.

-292 کامل ابن اثیر ج 3 ص 320 - مطلب در کتاب توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام ص 219 آمده است.

-293 مفردات راغب ماده ملاء.

-294 سوره شعرا آیه 34.

-295 سوره اعراف آیه 109. در دو آیه اول نوع گفتار را بنگرید اول فرعون گفت موسی ساحری زبردست و ماهر است بعد ملاء نیز همان سخن فرعون را بازگو کردند.

-296 سوره انعام آیه 123.

-297 سوره نمل آیه 32.

-298 سوره نمل آیه 38.

-299 سوره علق آیه 7 - 6. تفسیر نوین ص 259، مرحوم محمد تقی شریعتی.

-300 آیه الله نوری همدانی گروه مترفین را ((عیاشان طغیانگر)) (ترجمه کرده اند. بیت المال در نهج البلاغه ص 60.

-301 سوره یونس آیه 88.

-302 سوره مؤ منون آیه 33.

- 303-سوره سباء آیه 35 - 34.
- 304-سوره هود آیه 116.
- 305-مفردات راغب . ماده ترف.
- 306-سوره مؤ منون آیه 41.
- 307-سوره اسراء آیه 16.
- 308-ج ص 2217 چاپ دارالشروق بیروت.
- 309-همان ص 2218.
- 310-سوره اعراف آیه 78 - 75.
- 311-قصص ،آیه 58 با استفاده از مجمع البحرين و علل انحطاط تمدنها. قانع عزآبادی
- 312-سوره قصص آیه 76.
- 313-سوره قصص آیه 78.
- 314-در قرآن باین موضع اشاره ای نشده بعضی از مفسرین با مختصر اختلافی (عصاها را در قبه ای گذارند) آنرا ذکر نموده و بشرح آن پرداخته اند.
- 315-ج ص 374.
- 316-سوره قصص آیه 79.
- 317-سوره قصص آیه 79.
- 318-سوره قصص آیه 80.
- 319-سوره قصص آیه 81.
- 320-سوره قصص آیه 78.
- 321-سوره قصص آیه 82.
- 322-سوره قصص آیه 77 و 76.
- 323-در پاورقی کتاب : در تواریخ نوشته اند که قارون هنگام مخالفت با موسی 250 تن از شیوخ و زعمای قوم بنی اسرائیل را با خود همراه کرده بود و هر يك از این 250تن ریاست خانواده بزرگی را بر عهده داشتند که مجموعاً نیروی قابل توجهی را تشکیل می دادند، ولی دو نفر از آنها بنام)) داثان و ابیرام ((بقارون نزدیکتر بودند و ماجرای ستیر هم به راهنمایی این دو کس انجام شد.
- 324-ج 8 ص 488 .
- 325-موسی از دیدگاه قرآن صفحات 220 - 215.
- 326-سوره قیامة آیه 14.
- 327-قصص ، از این آیه بعد از داستان قارون در قرآن آمده که با داستان قارون ارتباط معنوی دارد.
- 328-سوره نساء آیه 60.
- 329-سوره صف آیه 8.
- 330-قصص آیه 76.
- 331-قصص آیه 76.
- 332-قصص آیه 79.
- 333-قصص آیه 76.
- 334-سوره حجر آیه 6.

- 335- قصص آیه 79.
- 336- صفحات 63 - 57 .
- 337- نهج البلاغه صبحی ، ص 452 نامه 62.
- 338- نهج البلاغه خطبه 3.
- 339- مقدمه ابن خلدون ، ج 1 ص 268 - 267، ترجمه گنابادی.
- 340- ترجمه و اقتباس شبهات حول الاسلام ص 162.
- 341- برهان قرآن ص 200.
- 342- نهج البلاغه فیض الاسلام ص 966
- 343- نهج البلاغه موضوعی ص 1276. نهج ص 249 خ 173.
- 344- همان ص 1282. نهج صبحی خ 226 ص 348.
- 345- همان ص 891. نهج البلاغه نامه 53 .
- 346- همان و نهج البلاغه فیض الاسلام ص 1014.
- 347- نهج البلاغه صبحی صالح 224 خطبه 160، نهج البلاغه فیض الاسلام ص 502 خطبه 159. بعد از قسم)) واللہ العظیم ((در شرح ابن ابی الحدید ص 233 ج 9 نهج صبحی ص 229))، اتی ((نیامده ولی در نهج فیض ص 512، در نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه ص 427 ج دوم خ 158 اثر حاج شیخ محمد تقی شوشتری (التستری) آمده (البته در این شرح بدون قسم است).
- 348- متن و ترجمه از کتاب بیت المال در نهج البلاغه . ویراستاری آن بی اشکال نیست.
- 349- تحف العقول با ترجمه ص 256.
- 350- کلیات سعدی - گلستان ص 38.
- 351- نهج البلاغه موضوعی ص 1736.
- 352- ولن تجد لسنة الله تبديلا. احزاب ، 62. فاطر ، 43. فتح ، 23.
- 353- با برداشت از کتاب های نقش عایشه در تاریخ اسلام حضرت استاد علامه عسکری ص 275 - 143، فروغ ولایت ، تاریخ مسعودی (ترجمه مروج الذهب) ، تاریخ یعقوبی بحث مربوط به خلیفه سوم.
- 354- نهج البلاغه موضوعی ص 1736.
- 355- سوره اعراف آیه 176 و 175.
- 356- سوره اعراف آیه 97،98،99.
- 357- سوره اعراف آیه 176.
- 358- سوره نحل آیه 36.
- 359- سوره غافر آیه 21 و 44 (شبیبه به همین آیه) سوره فاطر.
- 360- سوره آل عمران آیه 137.
- 361- سوره حشر آیه 2.
- 362- سوره یوسف آیه 111.
- 363- نهج البلاغه فیض الاسلام ص 803.
- 364- نهج البلاغه موضوعی ص 1740.
- 365- همان ص 1738 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 801.

- 366 نهج البلاغه موضوعی ص 1744.
- -367 نهج البلاغه موضوعی ص 1744.
- 368 نهج البلاغه موضوعی فیض الاسلام 801.
- 369 نهج البلاغه موضوعی ص 1746.
- 370 نهج البلاغه موضوعی ص 1748.
- 371 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 803 - 801 خطبه قاصعه . نهج صبحی خ 192 ص 296.
- 372 نهج البلاغه فیض السلام ص 803 و 802 نهج صبحی صالح ص 297 .
- 373 همان.
- 374 نهج البلاغه صبحی صالح ص 263.
- 375 همان ص 263.
- 376 نوشته اند: یوشع وصی موسی فرزند حضرت یوسف است به این شرح ، یوشع نون بن افرایم بن یوسف و کالب بن یوفنا شوهر خواهر موسی (مریم بنت عمران).
- 377 داستان مذکور و عمالقه از کتاب موسی از دیدگاه قرآن ص 187 و 172 و 171.
- 378 نهج البلاغه موضوعی ص 1752.
- 379 به نظر می رسد باید نهادی خاص یا سازمانی ویژه به مجلس یا نهاد ریاست جمهوری از نخبگان اجتماعی فرهنگی باشند تا برای این امر مهم اقدام نمایند.
- 380 نهج البلاغه موضوعی ص 1744.
- 381 کلیات سعدی ، بوستان ص 380.
- 382 آیه 19 سوره سباء. انسان وقتی دست به دعا برمی دارد که خود نتواند مشکل را مرتفع کند. ملاحظه می شود. این قوم چقدر از فقرای خود به تنگ آمده بودند که از اعتقاد می خواستند بین آنان و فقرا فاصله بیفتند. نکته دیگر ایمان این قوم به اعتقاد را می رساند که کافر نبوده اند ولی به خاطر این عمل ناشایسته گرفتار فنا شدند.
- 383 سوره هود آیه 27.
- 384 سوره قلم آیات 25 - 17.
- 385 حکمت 311 نهج البلاغه فیض الاسلام.
- 386 حکمت 154 همان.
- 387 نامه مالك اشتر ص 996 همان . در نهج صبحی ص 429 به جای)) عمود ((
((عماد)) آمده.
- 388 ص 1003 همان . صبحی ، ص 432 .
- 389 ص 1014 همان . نهج صبحی ، ص 436.
- -390 خطبه 3 معروف به)) شقشقیه ((ص 52 همان . نهج صبحی ، ص 50.
- 391 غررالحکم 202 حدیث 435.
- 392 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 1013. نهج صبحی ، ص 429.
- 393 خطبه 3 همان ص 51 - 50 نهج صبحی ، ص 49 به جای)) خضم((... ،
((خضمة)) دارد .
- 394 لسان العرب ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 طبع دار احیاء التراث بیروت ص 197، نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه علامه محمد تقی شوشتری ج 5 ص

-395 شرح نهج البلاغه ج 1 ص 198، فروغ ولایت ص 325: در تاریخ یعقوبی ج 2 ص 150 آمده برای چند بیت شعر انتقادی، عثمان بر این صحابی خشم گرفت و او را به خبیر تبعید کرد در ضمن شعر دیگری از او آورده است:

و اعطيت مروان خمس الغنيمه آثرته و حميت الحمى

خمس غنایم را به مروان دادی و او را دیگران مقدم داشتی و از خوشاوند خود حمایت کردی.

-396 فروغ ولایت ص 319.

-397 عدل و دادگری و احقاق حقوق بینوایان، تنفس امیر المؤمنین در زندگی زمامداری اوست. مرحوم استاد محمد تقی جعفری در مقاله کنگره نهج البلاغه یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه. 136 ص 42.

-398 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 1019 نامه 53 برای بهره بری از فرمایش مولا علیه السلام در این باره به آن نامه مراجعه شود. (از)) ثم الله الله فی طبقة السفلی...: اعتقاد را اعتقاد را درباره مردمی که از طبقه پایین - طبقه همکف - هستند در نظر داشته باشید.

-399 نهج البلاغه موضوعی ص 1152.

- 400 حجرات آیه 10. یعنی عدم اختلاف و دشمنی، ایجاد صفا و دوستی، آیات دیگری نیز مثل آیه يك سوره انفال.

-401 سوره توبه آیه 60.

-402 حجر آیه 88.

- 403 در ذیل آیه 85 سوره حجر، تفسیر جوامع الجامع طبرسی. (اعراض نه روی گردانی کینه توزانه بلکه گذشت و اغماض بدون حقد و کینه.) روش امام صادق در برخورد با يك شرابخوار را ملاحظه فرمایید و بیاندیشید اگر ما بودیم با او چگونه رفتار می کردیم)) : فردی به نام شقرانی که به خاطر آزادی یکی از اجدادش توسط رسول اعتقاد به او مولای رسول الله می گفتند برای گرفتن هدایا در زمان منصور دوانیقی آمده بود. فرد سرشناسی را پیدا نمی کرد تا واسطه قرار دهد که وجهی دریافت نماید. ناگهان امام صادق را مشاهده کرد و گفت: فدایت شوم، من برده شمایم. امام با او گرم گرفت! او حاجت خود را ذکر کرد امام برای او دریافت کرد و هنگامی که به او می پرداخت فرمود)) :انجام عمل خیر از هر کسی خوب است و از شما بهتر و کار بد از هر کس که باشد زشت است و از شما به واسطه انتسابتان به خاندان رسالت بدتر. ((بحار 47 ص 350 - 349 مؤسسه الوفاء بیروت)

-404 اشاره به آیه 73 توبه و 9 تحریم.

-405 آیه 159 آل عمران.

-406 به نقش ائمه علیهم السلام در احیاء دین ص 293 - 216 مجموعه جلد يك الی چهار حضرت علامه عسکری مراجعه فرمایید که نکات بسیار جالب و مستند وجود دارد.

- 407- به معالم المدرستين بالاخص 2 ص 50 (منع كتابت سنت رسول الله).
- 408- و سوره تحریم ، آیه 5 - 3.
- 409- صحیح مسلم ، ج 4 ص 187 بیروت ، مکتب تجاری للطبع و التوزیع.
- 410- صحیح مسلم ، ج 7 ص 4، معرف اسلامی ج 2 ص 60.
- 411- امتاع الاسماع مقریزی ج 1 ص 479. به نقل از همان ص 61.
- 412- اشاره به آیه 8 سوره منافقون.
- 413- امتاع الاسماع مقریزی ج 1 ص 396. به نقل از همان ص 61.
- 414- صحیح بخاری ج 5 ص 152. (در بحث) ظلم و بی عدالتی ((نیز مطلب را آورده ایم.))
- 415- سوره توبه آیه 61.
- 416- سیرت رسول الله (ترجمه سیره النبی) مشهور به سیره ابن هشام) از محمد بن اسحاق متوفای نیمه قرن دوم هجری ، ترجمه اسحاق بن محمد همدانی (قاضی ابر قوه) قرن هفتم هجری ، ص 498 ج 1، انتشارات خوارزمی تهران سال 1361.
- 417- احزاب آیه 12.
- 418- آل عمران آیه 154.
- 419- همان صفحه 24.
- 420- نهج البلاغه حکمت 49 - نقل از فلسفه اخلاق ص 322.
- 421- آیه 114 توبه - در سوره هود آیه 75 نیز به حلیم بودند آن حضرت اشاره کرده است.
- 422- کللیله و دمنه ص 271، 270 فارسی از ابوالمعالی نصرالله منشی قطع پالتویی موسسه انتشارات قدیانی.
- 423- همان ص 369، 368.
- 424- آیه 4 سوره قلم.
- 425- المحجة البيضاء ج 5 ص 90 / بحار ج ص 71 ص 394 (الحکم الزاهره صابری یزدی) ص 196.
- 426- بحار ج 75 ص 150، لئالی الاخبار ج 2 ص 7 (همان باب ایذاء مؤمن).
- 427- داستانهای نهج البلاغه محمد محمدی اشتهاردی ص 196 به نقل از شرح نهج البلاغه خوبی ج 13 ص 94
- 428- غرر الحکم ص 376 حدیث 9
- 429- همان ص 380 حدیث 63.
- 430- همان حدیث 380 63.
- 431- میزان الحکمه ج 2 ص 514.
- 432- میزان الحکمة ج 2 ص 514.
- 433- میزان الحکمة ج 2 ص 515.
- 434- میزان الحکمة ج 2 ص 520.
- 435- نهج البلاغه فیض الاسلام ص 996 نامه مالک اشتر.
- 436- نامه 31 نهج البلاغه فیض الاسلام صفحات 921 به بعد تا 933 از صبحی صالح صفحات 397 الی 3. 403.
- 437- سوره مائده آیه 54.

- 438 نهج البلاغه فيض حكمة 325. نهج صبحي حكمة 333.
 -439 سورة توبه آيه 168.
 -440 شرح چهل حديث ص 86 چاپ تنظيم و نشر آثار امام خميني (س).
 -441 نهج البلاغه صبحي ص 427.
 -442 نهج البلاغه صبحي ص 428 و 427.
 -443 همان ص 433.
 -444 ترجمه متن از نهج البلاغه موضوعي ص 935
 -445 همانطور که جنایات پهلوی دوم در پانزدهم خرداد 42 و بعد از آن در کشتار مردم باعث بدبینی مردم شد و تاءثیر این بدبینی را بر نسل بعد دیدیم که انقلاب اسلامی را پدید آوردند.

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
 ز بامی که برخاست مشکل نشیند

- 446 نه از روش کانالیزه ای که دیگران با برنامه ریزی و از دید خود قصد شناساندن دارند

تو که ناخوانده ای علم سماوات
 تو که نابرده ای ره در خرابات
 تو که سود و زیان خود ندانی
 به مقصد کی رسی هیهات هیها

- 447 بقره 286
 -448 حج 78.
 -449 مائده 6.
 -450 بقره 286.
 -451 بقره 286.
 -452 مفردات ، قاموس قرآن و تفسیر جوامع الجامع ج 1 ص 157 و 475.
 -453 اعراف 157
 -454 قمر 17 و چند آیه دیگر.
 -455 طه 2.
 -456 بقره 85.1
 -457 میزان الحکمة ج 3 ص 386.
 -458 نهج البلاغه فيض الاسلام حكمة 472 ص 1305.
 -459 همان نامه مالك اشتر ص 1001 نهج صبحي ص 431.
 -460 همان . لازم به ذکر است که زمامداران هر جامعه ای باید اصول زمامداری را در نامه امام علی به مالك اشتر هر از گاهی مطالعه نمایند و به تمام عوامل دولت نیز

- مطالعه آن را امر کنند همین امر باعث می شود بسیاری از هزینه های دولت خود به خود پایین بیاید.
- 461 همان ص 1006 ص 433.
- 462 همان
- 463 نهج البلاغه خطبه 208 ص 102 چاپ جامعه مدرسین نهج فیض خطبه 199 ص 661، نهج صبحی خ 208 ص 324.
- 464 شرح نهج ج 6 ص 104 و 103 ذیل خطبه 68. نهج صبحی خ 69 ص 98
- 465 در نامه 25 نهج البلاغه به طریقه اخذ مالیات و مسائل روانی آن توجه شده است
- 466 نهج فیض ص 1014، 1013.
- 467 ترجمه از نهج البلاغه موضوعی ص 948 و 947
- 468 همان ص 922 نهج صبحی ، 436.
- 469 نهج فیض ص صبحی ، 559.
- 470 سوره لقمان آیه 30، آیه 62 حج در پایان ... هو الباطل دارد.
- 471 سوره یونس آیه 81.
- 472 سوره شوری آیه 24.
- 473 سوره انفال آیه 8.
- 474 سوره اسراء آیه 81.
- 475 سوره انبیاء آیه 18
- 476 غررالحکم ص 552 حدیث 49.
- - 477 در خطبه 207 نهج البلاغه فیض الاسلام ص 681 و خطبه 216 نهج صبحی صالح ص 332 به تفصیل درباره حق آمده است.
- 478 خطبه 40 نهج البلاغه فیض ص 125. صبحی ص 82)) کلمة حق یراد بها باطل ((در خطبه 127 برای پیشگیری از تفرقه در جنگ صفین و استفاده از حق برای باطل فرمود: کسی که مردم را به این شعار دعوت کرد اگر زیر عمامه من هم مخفی شده بود بکشیدش . ص 392 نهج فیض.
- 479 مجادلة آیه 5
- 480 آیه 85-91 سوره اعراف.
- 481 آیه 64 اعراف.
- 482 آیه 116 سوره شعراء.
- 483 نهج فیض ص 1084. نهج صبحی صالح ص 466.
- 484 روایتی از پیامبر اکرم می فرماید)) :حبك للشی یعمی و یصم)) (میزان الحکمه ماده حبب) محبت به چیزی کر و کور می کند.
- 485 قصص آیه 50.
- 486 بقره آیه 86.
- 487 قاموس قرآن برگرفته از: مجمع البیان و اقرب الموارد.
- 488 طه آیه 81.
- 489 نجم آیه 53.
- 490 سوره نجم آیه 53-50.
- 491 تفسیر ابن کثیر ج 4 ص 278.

492- مؤ منون آیه 71.

493- پس از آنکه علی علیه السلام زمام رهبری را بدست گرفت و رسماً خلیفه مسلمین شد، عده ای با او بیعت نکردند. از جمله سه نفر بودند که کنار کشیدند و علی علیه السلام را یاری ننمودند، با اینکه علی علیه السلام در دوران خلافت خود با حوادث سختی روبرو بود، آنها تماشا کردند ولی نه از حق حمایت کردند و نه باطل را خوار ساختند در یکی از سخنان امام علی علیه السلام (در نهج البلاغه) به این سه نفر تماشاجی اشاره شده است که عبارتند از:

1- سعد بن ابی وقاص (سعد بن مالک بن وهیب) که از شخصیت‌های شجاع صدر اسلام بود، در جنگ بدر و احد شرکت فعال داشت و در زمان خلافت عمر بن خطاب، لشکر اسلام به فرماندهی او (فادسیه (و)) مدائن (را فتح کرد و در سال 50 یا 55 هجری بوسیله زهری که معاویه به خورش داد، از دنیا رفت. (اسد الغابه ج 3 ص 290) سعد بن ابی وقاص از جمله کسانی است که با علی علیه السلام بیعت نکرد و در جنگ‌های آنحضرت با قاسطین و ناکثین و مارقین، شرکت نمود. حتی امیر مؤ منان علی علیه السلام برای حاکم مدینه نوشت که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر را از سهمیه بیت المال ممنوع کن و این دستور اجرا شد. وقتی که سعد و عبدالله به حضور علی علیه السلام آمده و مطالبه سهم خود را کردند، آخرین سخن امام به آنها این بود که: شما خلافتکار هستید که امر به معروف و نهی از منکر ننمودید و بین ما و دشمنان ما، اصلاح ندادید و با گروه ستمگران نجنگیدید، بنابراین شما از بیت المال سهمی ندارید. (قاموس الرجال ج 4 ص 312 - بحار ط قدیم 10 ص 8). سعد با اینکه به مقام علی علیه السلام آشنا بود، از روی جهل و ترس از خونریزی، کنار کشید و به عقیده بعضی ها خود خواهی و ریاست طلبی او را از این کار بازداشت (الغدیر ج 10 ص 257).

2- عبدالله بن عمر، از فرزندان عمر بن خطاب خلیفه دوم، بود و طبعاً حال و هوای دیگر داشت، او نیز با علی علیه السلام بیعت نکرد و از دستگاه رهبری امام علی علیه السلام کنار کشید و در صف تماشاجیان بود.

محقق کاشانی نقل می کند، وقتی که ((حجاج بن یوسف ثقفی)) دژخیم خونخوار رژیم عبدالملک بن مروان (وارد مکه شد و مصعب بن زبیر را به دار آویخت و اعدام کرد، عبدالله بن عمر نزد حجاج آمد و گفت)) : دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم که واسطه بین من و خلیفه عبدالملک هستی. ((زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود)) : من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة : ((هر آن کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، او همچون مرگ زمان جاهلیت مرده است. حجاج، پای خود را دراز کرد و گفت : پای مرا بگیر! و فعلاً دستم مشغول است. عبدالله گفت : آیا مرا مسخره می کنی؟

حجاج گفت : ای ابله قبیله بنی عدی تو با علی علیه السلام بیعت نکردی و اینک آمده ای در اینجا و می گویی، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود؟!))

((والله ما جنت الی لقول النبی صلی الله علیه و آله بل جنت مخافة تلك الشجرة التي صلب علیها)) ابن الزبیر: سوگند به خدا تو بخاطر فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله به اینجا نیامده ای، بلکه از ترس این چوبه دار که)) مصعب بن زبیر ((روی آن، آویزان است به اینجا آمده ای؟!))

سرانجام عبدالله بن عمر، در سال 73 هجری بعد از گذشتن سه ماه از قتل مصعب بن

زبیر بوسیله شخصی که حجاج او را مأمور کرده بود، مسموم شد و از دنیا رفت به این ترتیب در اینجا تا حدودی به شخصیت ظاهری سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر، پی بردیم ، و دریافتیم که این دو نفر با علی علیه السلام بیعت نکردند (سفینة البحار ج 2 ص 135 و 136).

3- حارث بن حوط، سومین نفری است که از علی علیه السلام حمایت نکرد و کنار کشید، او به حضور علی علیه السلام آمد و عذر کنار کشیدن خود را چنین عنوان کرد: ((تو گمان می کنی که من اصحاب جمل (طلحه و زبیر و...) را در طریق گمراهی می دانم؟!)) (به عبارت روشنتر من که از جنگ و حمایت از شما کنار کشیده ام از این رو است که جنگ با اصحاب جمل را روا نمی دانم ، من چگونه با این کله گنده ها و رجال جنگ کنم!؟)

امام علی علیه السلام به او فرمود: ((تو به زبیر نگاه می کنی و به بالای سرت نمی نگری (به امور مادی و داخل قفس محدود دنیا می نگری ، نه به کمالات معنوی) از این رو گیج و حیران مانده ای . حارث گفت من همانند)) سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر ((دو رجال معروف) کنار می کشم.

امام فرمود: ((ان سعدا و عبدالله بن عمر لم یئصرا الحق و لم یخذلوا الباطل)) (حکمت 262 نهج البلاغه)) (سعد و عبدالله بن عمر، نه حق را یاری کردند، و نه باطل را خوار نمودند .)) (یعنی : آیا تو می خواهی این دو نفر را پیشوای خود قرار دهی؟! با اینکه این دو نفر تماشچی هستند و تعهد اسلامی ندارند، معیار و ملاک پیروی از شخص این است که آن است ، حامی و طرفدار حق و خوار کننده باطل باشد.

ناگفته نماند که در نهج البلاغه حکمت 18 آمده : امام علی علیه السلام در مورد کسانی که از نبرد کردن همراه او کنا کشیدند فرمود: ((خذلوا الحق و لم یئصروا الباطل:)) ((اینها، حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند.))

به این ترتیب از تماشچی که شانه از زیر بار مسؤ لیت خالی می کنند و در صحنه ها حضور ندارند، انتقاد نمود هر چند که از افراد با سابقه و از رجال باشند، چرا که باید همیشه حق را یاری کرد و با باطل دشمنی و ستیز نمود.

ناگفته نماند که در نهج البلاغه صبحی صالح، ((سعد بن مالک)) (که همان سعد و قاص شد)) (سعید بن مالک)) (آمده است ، ولی در شرح نهج ابن ابی الحدید (ج 19 ص 147) و شرح خوئی (ج 21 ص 346) همان)) سعد ((آمده است . (برگرفته از داستانهای نهج البلاغه ص 330 - 326).

494- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 خطبه 68 ص 102 (خطبه نهج صبحی).
495- نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 163 ص 526 و نهج البلاغه صبحی صالح ص 235.

496- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 9 ص 261 خطبه 165.

497- اشاره به روایتی امام آنرا یاد آوری فرمود که در همین خطبه 163 نهج البلاغه فیض و خطبه 165 ابن ابی الحدید آمده است.

498- وقتی عثمان سخنرانی می کرد و قدرت حامیان خود را به رخ مردم کشید، مروان در سخن او پرید و گفت اگر می خواهید شمشیر بین ما حاکم باشد، عثمان در اینجا به مروان نهیب زد و گفت مگر قبلا نگفتم حرف نزن ، الان جای حرف زدن تو نیست ،

مرا و اصحابم را رها کن ص 265 ج 9 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
((499- ما لا یدرک کله ، لا یترک کله :)) هر چه را نتوان به همه اش رسید نباید همه
اجزای آن را رها کرد.

500- غرر الحکم ص 13.

501- غرر الحکم ص 14.

502- غرر الحکم ص 37 حدیث 117، 116. در میزان الحکمه این دو حدیث یکی
شمرده شده و)) و((بین آندو آمده است.

503- نهج البلاغه موضوعی صی 876.

504- همان ص 1576. نهج صبحی ص 117، خطبه 86.

505- پشه های ریزی که روی صورت حمار می نشینند. همج : انسان های ناآگاه ،
افرادی که توسط فتنه گران تحریک می شوند. رعاع : افراد پست جامعه.

506- نهج البلاغه صبحی صالح حکمت 199 ص 504.

507- همان حکمت 200 ص 505 لامرحبا بوجوه : اجتماعشان دیده نشود شرح نهج
البلاغه میثم بحرانی ج ص. 345

508- نهج البلاغه موضوعی ص 858. خصال صدوق (با ترجمه) ص 204 تصحیح
و ترجمه سید احمد فهری زنجانی ، انتشارات علمیة اسلامیة ، تهران . نهج صبحی ، ص
496.

509- لعن : طرد کردن و دور کردن از روی غضب را گویند: از جانب اعتقاد که لعن
صورت گیرد یعنی عذاب دنیوی و اخروی است و رحمت اعتقادوند متعال شامل حال
شخص یا امت ملعون نمی شود ((بل لعنهم الله بکفرهم)) (88 بقره) بلکه اعتقادوند آنان
را به خاطر کفرشان از رحمت خود دور کرد.

مفردات)) : لعنت اعتقاد را در آخرت عقوبت و در دنیا قطع شدن رحمت و توفیق
اعتقاد ((گرفته ولی کاملاً روشن که عقوبت و عذابهایی نیز در شامل حال ملعونان شده
است ، مثل امت هایی که با عذابهای آسمانی نابود شده اند. آیه 58 سوره اسراء)) مردم
سرزمینی نیست مگر اینکه قبل از قیامت آنان را هلاک کردیم یا عذاب سختی به آنان
دادیم))...

ابن کثیر: لعن راطرد کردن و دور کردن از هر خیری می داند، طبرسی نیز: دور کردن
از رحمت اعتقاد می داند. در ذیل آیه 88 بقره تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 128، جوامع
الجامع ج 1 ص 62 طبع دانشگاه تهران.

510- سوره ص آیه 74-78.

511- احزاب 64.

512- نساء 47 .

513- نساء 46.

514- مائده 64.

1- 515- بقره 61.

516- توبه 30.

517- احزاب 61، 60.

518- احزاب 58، 57.

519- فتح آیه 6.

- 520-هود 18، چه ستمگران کافر باشند یا مشرک یا اهل مشخصه آنان ستمگری و ظلم است فرق نمی کند بر بندگان اعتقادیا بر اعتقادوند متعال مثل شرک به اعتقاد که ظلم گرانی است)) : ان الشرك لظلم عظیم.))
- 521-بقره آیه 159.
- 522-نور 23.
- 523-اسراء 60.
- 524-تفسیر ابن کثیر ج 3 ص 52 که به تفسیر آیه می پردازد از ابن جریر طبری نیز آورده است که شجره ملعونه درخت زقوم است و رویای پیامبر مربوط به شب معراج ((لیلة الاسراء)) می باشد.
- 525-قاموس قرآن ج 3 ص 42، 41.
- 526-ج 2 ص 335.
- 527-بقره 27.
- 528-آل عمران 86.
- 529-همان
- 530-همان 87.
- 531-نهج البلاغه فیض الاسلام ص 1100 در نهج البلاغه صبحی صالح ص 473 حکمت 30 انوف الکافرین آمده است.
- 532-نهج البلاغه موضوعی ص 1026. نهج البلاغه صبحی صالح ص 542 حکمت 374.
- 533-وصیت 47 نهج البلاغه صبحی صالح ص 422 نهج البلاغه موضوعی. 1032
- 534-نهج البلاغه صبحی صالح ص 299 خطبه 191 و نهج البلاغه فیض الاسلام ص 809، 808 خطبه 234)) حلماء ((آمده و در میزان الحکمه ج 6 ص 259 حکما آمده که نویسنده محترم آنرا از بحار ج ص 100 ص 190 آورده است.
- 535-جامعه و تاریخ 207.